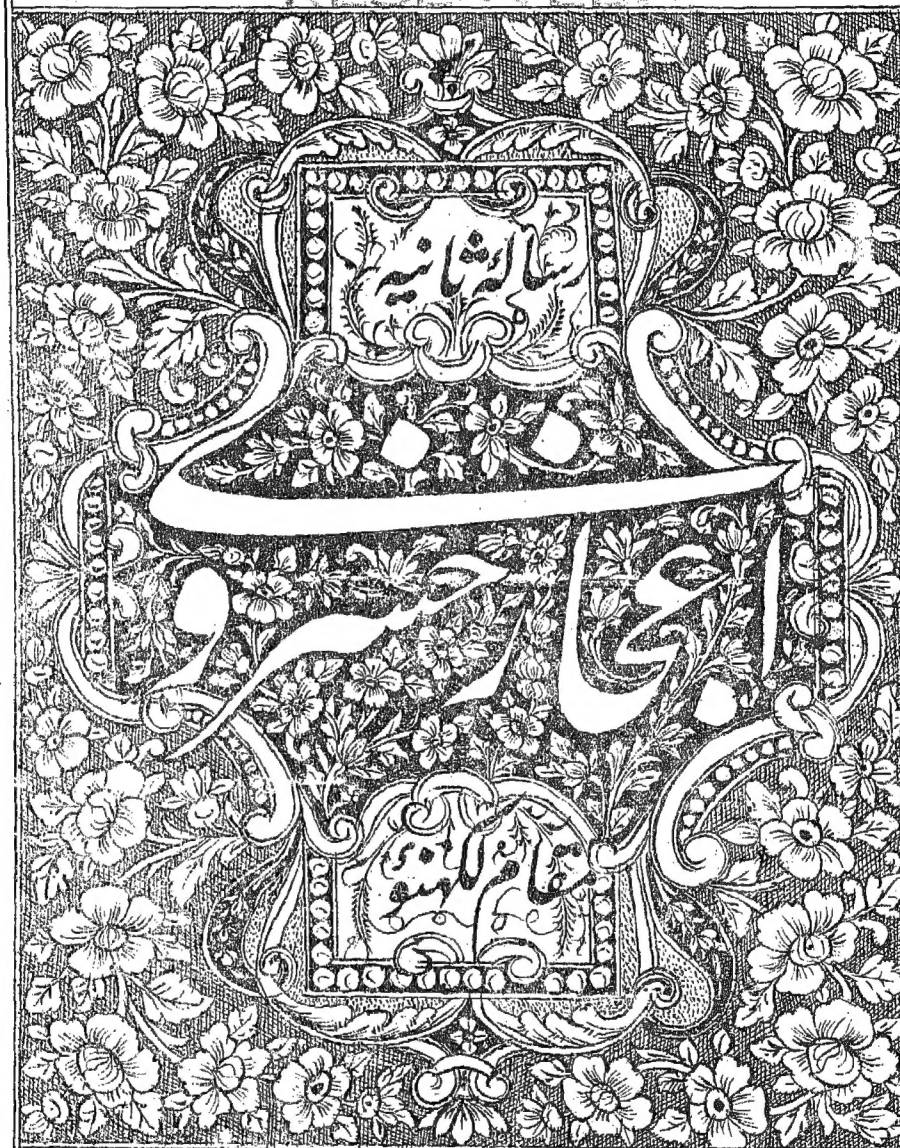




بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وَالْحَمْدُ لِلَّهِ  
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ





۱۲۰۰

مرحومہ عالی مقام

سادات محبیبی سید بنی سردار  
 مشایخ شیخ جمال  
 قفا مع قاضی جمال  
 بنی خط ۱۳  
 ملا کتبوبات جلیوتیہ پروانہ ۱۲  
 فزان ناسب پروانہ ۱۲  
 ملا اشکبہ عثمانی  
 کربان کردہ شد ۱۲  
 مخفیست بمقتدر  
 بار ۱۲



کما بالشمس انوار الظلام پس بت زیر استبش می بین  
 و در سایه اعلام سپهر ساهی ملکوت و سائمه الویه فرقه فرساهی سلطنت  
 آوازه نوبت جهان داری و آواز زرین سلاح شه سواری و دود بیهوش  
 خلافت و دود مدینه دامت جلالت ما را که غلغل اسن و امانات و زمره عدل  
 و احسان به اکثاف و در جوار عالم رسانیده است و زلزله خوف و دشت  
 از حوصله طول الف دین و ایمان بیرون برده و سلسله زور مندی و لایقه  
 عدد و بندی در رقبه اخطاب نفی و طغیان در انگنده مهجبتی بخشید که  
 از رعب آن گنبد فلک را سر باز شد و زلزل بنید و را گوشا پاره گشت  
 و از نیروی این صحنه آسمان شکافت آثار فتن و آفات از ادانی اقا  
 سالک چون غلبه خواب از بانگ رعد بر میید و اسباب بطل و خفا فاسد  
 از اطراف و ارکان سالک بسان هوش از خروش صور گیک سخت  
 و جای که این صیبت ضعیف نواز از غنوں نوازش نواخت سکنه باد  
 و مسمار سلام چون چشم ستان از سرش نواز و منویم شجا که پیش غنود  
 و مردم چشم مشوشان مانند اطفال ضعیف تر غم مضرعات مشتقه در حجه  
 ششم آسود و پست فتنه بیدار بوده هفت از ان گونه که شد پنجههای



[illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

کتاب المیزان  
و آنچه در این کتاب مذکور است  
باینکه عظمای مساجد  
و مشایخ و اولاد و فاضلان  
و دانشمندان از هر زمان  
و در هر وقت و در هر  
ارضا و او شوقش بود  
بر خلق خدا  
در بیان خطبه که کتاب را  
نیز گویند «اکافی» بکنز  
یعنی جامع جمیع شیئ

[illegible]

۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸

تصنیف  
از عیال کرام  
کتابخانه  
موسسه  
تاریخ  
ایران  
کتابخانه  
موسسه  
تاریخ  
ایران

۱۱۰۰  
 ۱۱۰۱  
 ۱۱۰۲  
 ۱۱۰۳  
 ۱۱۰۴  
 ۱۱۰۵  
 ۱۱۰۶  
 ۱۱۰۷  
 ۱۱۰۸  
 ۱۱۰۹  
 ۱۱۱۰  
 ۱۱۱۱  
 ۱۱۱۲  
 ۱۱۱۳  
 ۱۱۱۴  
 ۱۱۱۵  
 ۱۱۱۶  
 ۱۱۱۷  
 ۱۱۱۸  
 ۱۱۱۹  
 ۱۱۲۰  
 ۱۱۲۱  
 ۱۱۲۲  
 ۱۱۲۳  
 ۱۱۲۴  
 ۱۱۲۵  
 ۱۱۲۶  
 ۱۱۲۷  
 ۱۱۲۸  
 ۱۱۲۹  
 ۱۱۳۰  
 ۱۱۳۱  
 ۱۱۳۲  
 ۱۱۳۳  
 ۱۱۳۴  
 ۱۱۳۵  
 ۱۱۳۶  
 ۱۱۳۷  
 ۱۱۳۸  
 ۱۱۳۹  
 ۱۱۴۰  
 ۱۱۴۱  
 ۱۱۴۲  
 ۱۱۴۳  
 ۱۱۴۴  
 ۱۱۴۵  
 ۱۱۴۶  
 ۱۱۴۷  
 ۱۱۴۸  
 ۱۱۴۹  
 ۱۱۵۰  
 ۱۱۵۱  
 ۱۱۵۲  
 ۱۱۵۳  
 ۱۱۵۴  
 ۱۱۵۵  
 ۱۱۵۶  
 ۱۱۵۷  
 ۱۱۵۸  
 ۱۱۵۹  
 ۱۱۶۰  
 ۱۱۶۱  
 ۱۱۶۲  
 ۱۱۶۳  
 ۱۱۶۴  
 ۱۱۶۵  
 ۱۱۶۶  
 ۱۱۶۷  
 ۱۱۶۸  
 ۱۱۶۹  
 ۱۱۷۰  
 ۱۱۷۱  
 ۱۱۷۲  
 ۱۱۷۳  
 ۱۱۷۴  
 ۱۱۷۵  
 ۱۱۷۶  
 ۱۱۷۷  
 ۱۱۷۸  
 ۱۱۷۹  
 ۱۱۸۰  
 ۱۱۸۱  
 ۱۱۸۲  
 ۱۱۸۳  
 ۱۱۸۴  
 ۱۱۸۵  
 ۱۱۸۶  
 ۱۱۸۷  
 ۱۱۸۸  
 ۱۱۸۹  
 ۱۱۹۰  
 ۱۱۹۱  
 ۱۱۹۲  
 ۱۱۹۳  
 ۱۱۹۴  
 ۱۱۹۵  
 ۱۱۹۶  
 ۱۱۹۷  
 ۱۱۹۸  
 ۱۱۹۹  
 ۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴

کشف و دروننگ  
در خند و  
کاشی کردن نام که بیدار و  
باید بهر  
نموده قوری

کشف الخواتم و  
دقائق مستور فی سبیل  
العرفان و بیان حقایق  
الکون و غایب کما  
هو فی سبیل تحقیق  
الحق و کشف الخواتم  
و دقائق مستور فی  
سبیل العرفان و بیان  
حقایق الکون و غایب  
کما هو فی سبیل تحقیق  
الحق

[illegible]

1885





نیکوکاران و حسن نیت و غیره و در صورتی که این کتاب را از کشف الحقائق

که در کتب معتبره و مشاهیر و مشایخ و از کشف الحقائق

قطع کرده است و بسیم بهایون ماریسیده و مخازیل فضل است که صحره صفا اند  
از قیاس کفر خوشتر از چنین ندای بلند نشنود و در آن دلهای سنگین این کتاب  
به ایت باهنرستان و پرور و پیکان نقر کنیم تا این سه حرف مهر و قدر قات  
تا قات مصرع کا نقش علی الحجر بماند باقی به و بیضه اسلام را که از انبساط جناح  
سفسده ان بغایتی بطلان پذیرفته بود که قابل فرج فتح و صلاح نمانده بآبی  
ز انکه گروانیم که در هوا می غلغم غلغم فاخته چکانه کوی و قمری گرم خوان پیر و  
زاغ سنیه کفر کفار زاغ قلوب هم هن سوداء انضلال از عرصه آفاق چون  
غراب البین از جلوه گاه طائوس وصال مصرع بیرون پرد و باز نیاید سر  
مصرع انیک این نسبت جهان داری به با چندین شتغالات به صلاح دینی که  
از کلیات امور مالک است نخبه ریات مصاحبه کافه از نام پر خشن اگر چه  
قیضه لولا السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا تاثیر کلی است چگونه تفسیر  
بناچار از اینجا عقیده راسخ با عقل متین اسلام آرای بستی دارد و هر چه در  
بجست خواب یوم یفر الحرس من اخیه و امه و ابیه بخواهیم که در ایتلاف برادر  
مسلمان کوشیم و بصفت نصف و تائید وفاق انما المؤمنون اخوة که از  
امهات مهمات دین داری و اخوات محاسن نیکو کاری است حکام عدول

از کشف الحقائق ۱۱  
از کشف الحقائق ۱۲  
از کشف الحقائق ۱۳  
از کشف الحقائق ۱۴  
از کشف الحقائق ۱۵  
از کشف الحقائق ۱۶  
از کشف الحقائق ۱۷  
از کشف الحقائق ۱۸  
از کشف الحقائق ۱۹  
از کشف الحقائق ۲۰  
از کشف الحقائق ۲۱  
از کشف الحقائق ۲۲  
از کشف الحقائق ۲۳  
از کشف الحقائق ۲۴  
از کشف الحقائق ۲۵  
از کشف الحقائق ۲۶  
از کشف الحقائق ۲۷  
از کشف الحقائق ۲۸  
از کشف الحقائق ۲۹  
از کشف الحقائق ۳۰  
از کشف الحقائق ۳۱  
از کشف الحقائق ۳۲  
از کشف الحقائق ۳۳  
از کشف الحقائق ۳۴  
از کشف الحقائق ۳۵  
از کشف الحقائق ۳۶  
از کشف الحقائق ۳۷  
از کشف الحقائق ۳۸  
از کشف الحقائق ۳۹  
از کشف الحقائق ۴۰  
از کشف الحقائق ۴۱  
از کشف الحقائق ۴۲  
از کشف الحقائق ۴۳  
از کشف الحقائق ۴۴  
از کشف الحقائق ۴۵  
از کشف الحقائق ۴۶  
از کشف الحقائق ۴۷  
از کشف الحقائق ۴۸  
از کشف الحقائق ۴۹  
از کشف الحقائق ۵۰  
از کشف الحقائق ۵۱  
از کشف الحقائق ۵۲  
از کشف الحقائق ۵۳  
از کشف الحقائق ۵۴  
از کشف الحقائق ۵۵  
از کشف الحقائق ۵۶  
از کشف الحقائق ۵۷  
از کشف الحقائق ۵۸  
از کشف الحقائق ۵۹  
از کشف الحقائق ۶۰  
از کشف الحقائق ۶۱  
از کشف الحقائق ۶۲  
از کشف الحقائق ۶۳  
از کشف الحقائق ۶۴  
از کشف الحقائق ۶۵  
از کشف الحقائق ۶۶  
از کشف الحقائق ۶۷  
از کشف الحقائق ۶۸  
از کشف الحقائق ۶۹  
از کشف الحقائق ۷۰  
از کشف الحقائق ۷۱  
از کشف الحقائق ۷۲  
از کشف الحقائق ۷۳  
از کشف الحقائق ۷۴  
از کشف الحقائق ۷۵  
از کشف الحقائق ۷۶  
از کشف الحقائق ۷۷  
از کشف الحقائق ۷۸  
از کشف الحقائق ۷۹  
از کشف الحقائق ۸۰  
از کشف الحقائق ۸۱  
از کشف الحقائق ۸۲  
از کشف الحقائق ۸۳  
از کشف الحقائق ۸۴  
از کشف الحقائق ۸۵  
از کشف الحقائق ۸۶  
از کشف الحقائق ۸۷  
از کشف الحقائق ۸۸  
از کشف الحقائق ۸۹  
از کشف الحقائق ۹۰  
از کشف الحقائق ۹۱  
از کشف الحقائق ۹۲  
از کشف الحقائق ۹۳  
از کشف الحقائق ۹۴  
از کشف الحقائق ۹۵  
از کشف الحقائق ۹۶  
از کشف الحقائق ۹۷  
از کشف الحقائق ۹۸  
از کشف الحقائق ۹۹  
از کشف الحقائق ۱۰۰







[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

مصرع باید راند حکم گشته شمع بد باز نسبت هم از قضا نگردد و در محکم  
حکومت و کلامی نصب فرماید که از دشواری فرمان نعم الوکیل هر سان  
باشند نه آنما که برای نعم الوکیل هر سان که هست دشوار گردانند و بگوئی را  
که در محکم حضرت و در این و خط و قصبات ممالک بقایا شد اشتغال و تقوی  
اعمال قضا اقامت خواهد داد ایشان را تو صیتی ارزانی دارد و رعایت  
تا که یک تا یک شیطان را در و بنا بر حکومت مدخل ندیند و بخطوط و سجلات خود  
که بموی مخضب ماند سر قلم و روی صفحه سیاه نگردانند و نیز بانهای اقلام قمار  
که بدند انهای شانه شانه است شعار حق را از شعور باطل فرق رست کنند  
نه سر سر و تنگ بر شوت را چون خانه غلبوت موجب بطلان وجود نیندازند  
و اگر همه بر در دیوار او بن البیوت ایشان آنچه غلبوت سکه افلاس  
زده باشد و سیاه خانه ایشان را وجه سپیدی بهان شده گردان نگردند  
شهر و قیون بمانا حبیب لهم عین کا خنجه الذباب تلخ و شور  
و من لم حکم بما انزل الله فاولیک هم الظالمون گفته نیست از جبل اندیز  
کردن هیچ حکام و بر و نظیر سلسل الامان الظالمین فی عذاب تقیم بخیر  
که یا که غفل مول و فرغ در عالم در داده است و بگی حکمات شرع و حکمان

[illegible][illegible]





۱۲۴۰ کربلای معلی و سیاحت  
 ۱۲۴۱ استاده و دوستی دارنده  
 ۱۲۴۲ اسقامت و شرف  
 ۱۲۴۳ اسقامت و شرف  
 ۱۲۴۴ اسقامت و شرف  
 ۱۲۴۵ اسقامت و شرف  
 ۱۲۴۶ اسقامت و شرف  
 ۱۲۴۷ اسقامت و شرف  
 ۱۲۴۸ اسقامت و شرف  
 ۱۲۴۹ اسقامت و شرف  
 ۱۲۵۰ اسقامت و شرف

[illegible]

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰



در روز دوشنبه ۱۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۰۰ کشت...

شهر ویلوتج بالقرین عرضه ارضها کلمع حاذاه عین زکار و بجدی محور  
گردانده که از خشن پوشه آران مهره بازان لوگو چکاندونه شعاع مهر و خانه  
منحلی رخنه یابیده که زیری کند بیت زیر که تو نگردد شود مردم دروش  
از گوهر باران زرافقانی خورشید و دوست تربیت بر سر عایا چنان فراخ  
کشاید که گرامزدگان محن آتش افروز از تافتگی روزگار جهان سوز دینا آن  
دست سایه پرور و راحت شوند شعر و من طیب عیش با و نهم پدید و رون  
کالراج فی الراحت و دور زرع و حرث که رازق کریم ابر و خورشید را خادمان  
گردانیده است بغایتی کوشش نماید که هر خوشه در حجاب آفتاب زبان  
وایت انبت سبع سنابل فی کل سنبله مایه جبه سوی خرمن ماه و خوشه عطا  
بیت تازال فلک را پس آید که در آن کشت و جوید صله همچو که ابر بر خیز  
سبیل کنه قریه مذکوره آنست که نورانی شمس المله و الدین لازال منورا  
شهرت خویش دانند و حصول بهر سال زرد و زده ماه بهر بکره بی نقصان  
بمال و دانه تخم و خرمن خرمن بنجیده بهیران عدل بدور ساند و پیش آفتاب  
فرمان دوزخ شال بهوادری تمام پیش آید تا پسندیده افتد آن شاه آئین  
تاریخ و ماه آخر شوال و سنه بر سر و فل یعنی که سال بهفصد و شصتی شده تمام و آن

در روز دوشنبه ۱۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۲۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۳۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۴۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۵۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۶۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۷۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۸۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۰ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۱ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۲ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۳ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۴ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۵ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۶ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۷ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۸ کشت...  
در روز دوشنبه ۹۹ کشت...  
در روز دوشنبه ۱۰۰ کشت...

وہی ہے جس نے

مشتن کار با...

آن زمانه...

کتابخانه

فلم يتقدموا

فصل ما خوار  
فواند خطاست  
از گاه گفته

فیضانِ اربعہ

تاریخ ۱۳۴۴

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۹۹۰م

از روشنی و الفبا  
فقه اقصای ایران

عالمیت و باطنیات

پیش از این در کتابخانه

۱۰۰

100

[illegible]

از روشنی و الفبا  
فقه اقصای ایران

عالمیت و باطنیات

پیش از این در کتابخانه

۱۰۰

100



۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴  
 ۱۵۶۵  
 ۱۵۶۶  
 ۱۵۶۷  
 ۱۵۶۸  
 ۱۵۶۹  
 ۱۵۷۰  
 ۱۵۷۱  
 ۱۵۷۲  
 ۱۵۷۳  
 ۱۵۷۴  
 ۱۵۷۵  
 ۱۵۷۶  
 ۱۵۷۷  
 ۱۵۷۸  
 ۱۵۷۹  
 ۱۵۸۰  
 ۱۵۸۱  
 ۱۵۸۲  
 ۱۵۸۳  
 ۱۵۸۴  
 ۱۵۸۵  
 ۱۵۸۶  
 ۱۵۸۷  
 ۱۵۸۸  
 ۱۵۸۹  
 ۱۵۹۰  
 ۱۵۹۱  
 ۱۵۹۲  
 ۱۵۹۳  
 ۱۵۹۴  
 ۱۵۹۵  
 ۱۵۹۶  
 ۱۵۹۷  
 ۱۵۹۸  
 ۱۵۹۹  
 ۱۶۰۰  
 ۱۶۰۱  
 ۱۶۰۲  
 ۱۶۰۳  
 ۱۶۰۴  
 ۱۶۰۵  
 ۱۶۰۶  
 ۱۶۰۷  
 ۱۶۰۸  
 ۱۶۰۹  
 ۱۶۱۰  
 ۱۶۱۱  
 ۱۶۱۲  
 ۱۶۱۳  
 ۱۶۱۴  
 ۱۶۱۵  
 ۱۶۱۶  
 ۱۶۱۷  
 ۱۶۱۸  
 ۱۶۱۹  
 ۱۶۲۰  
 ۱۶۲۱  
 ۱۶۲۲  
 ۱۶۲۳  
 ۱۶۲۴  
 ۱۶۲۵  
 ۱۶۲۶  
 ۱۶۲۷  
 ۱۶۲۸  
 ۱۶۲۹  
 ۱۶۳۰  
 ۱۶۳۱  
 ۱۶۳۲  
 ۱۶۳۳  
 ۱۶۳۴  
 ۱۶۳۵  
 ۱۶۳۶  
 ۱۶۳۷  
 ۱۶۳۸  
 ۱۶۳۹  
 ۱۶۴۰  
 ۱۶۴۱  
 ۱۶۴۲  
 ۱۶۴۳  
 ۱۶۴۴  
 ۱۶۴۵  
 ۱۶۴۶  
 ۱۶۴۷  
 ۱۶۴۸  
 ۱۶۴۹  
 ۱۶۵۰  
 ۱۶۵۱  
 ۱۶۵۲  
 ۱۶۵۳  
 ۱۶۵۴  
 ۱۶۵۵  
 ۱۶۵۶  
 ۱۶۵۷  
 ۱۶۵۸  
 ۱۶۵۹  
 ۱۶۶۰  
 ۱۶۶۱  
 ۱۶۶۲  
 ۱۶۶۳  
 ۱۶۶۴  
 ۱۶۶۵  
 ۱۶۶۶  
 ۱۶۶۷  
 ۱۶۶۸  
 ۱۶۶۹  
 ۱۶۷۰  
 ۱۶۷۱  
 ۱۶۷۲  
 ۱۶۷۳  
 ۱۶۷۴  
 ۱۶۷۵  
 ۱۶۷۶  
 ۱۶۷۷  
 ۱۶۷۸  
 ۱۶۷۹  
 ۱۶۸۰  
 ۱۶۸۱  
 ۱۶۸۲  
 ۱۶۸۳  
 ۱۶۸۴  
 ۱۶۸۵  
 ۱۶۸۶  
 ۱۶۸۷  
 ۱۶۸۸  
 ۱۶۸۹  
 ۱۶۹۰  
 ۱۶۹۱  
 ۱۶۹۲  
 ۱۶۹۳  
 ۱۶۹۴  
 ۱۶۹۵  
 ۱۶۹۶  
 ۱۶۹۷  
 ۱۶۹۸  
 ۱۶۹۹  
 ۱۷۰۰  
 ۱۷۰۱  
 ۱۷۰۲  
 ۱۷۰۳  
 ۱۷۰۴  
 ۱۷۰۵  
 ۱۷۰۶  
 ۱۷۰۷  
 ۱۷۰۸  
 ۱۷۰۹  
 ۱۷۱۰  
 ۱۷۱۱  
 ۱۷۱۲  
 ۱۷۱۳  
 ۱۷۱۴  
 ۱۷۱۵  
 ۱۷۱۶  
 ۱۷۱۷  
 ۱۷۱۸  
 ۱۷۱۹  
 ۱۷۲۰  
 ۱۷۲۱  
 ۱۷۲۲  
 ۱۷۲۳  
 ۱۷۲۴  
 ۱۷۲۵  
 ۱۷۲۶  
 ۱۷۲۷  
 ۱۷۲۸  
 ۱۷۲۹  
 ۱۷۳۰  
 ۱۷۳۱  
 ۱۷۳۲  
 ۱۷۳۳  
 ۱۷۳۴  
 ۱۷۳۵  
 ۱۷۳۶  
 ۱۷۳۷  
 ۱۷۳۸  
 ۱۷۳۹  
 ۱۷۴۰  
 ۱۷۴۱  
 ۱۷۴۲  
 ۱۷۴۳  
 ۱۷۴۴  
 ۱۷۴۵  
 ۱۷۴۶  
 ۱۷۴۷  
 ۱۷۴۸  
 ۱۷۴۹  
 ۱۷۵۰  
 ۱۷۵۱  
 ۱۷۵۲  
 ۱۷۵۳  
 ۱۷۵۴  
 ۱۷۵۵  
 ۱۷۵۶  
 ۱۷۵۷  
 ۱۷۵۸  
 ۱۷۵۹  
 ۱۷۶۰  
 ۱۷۶۱  
 ۱۷۶۲  
 ۱۷۶۳  
 ۱۷۶۴  
 ۱۷۶۵  
 ۱۷۶۶  
 ۱۷۶۷  
 ۱۷۶۸  
 ۱۷۶۹  
 ۱۷۷۰  
 ۱۷۷۱  
 ۱۷۷۲  
 ۱۷۷۳  
 ۱۷۷۴  
 ۱۷۷۵  
 ۱۷۷۶  
 ۱۷۷۷  
 ۱۷۷۸  
 ۱۷۷۹  
 ۱۷۸۰  
 ۱۷۸۱  
 ۱۷۸۲  
 ۱۷۸۳  
 ۱۷۸۴  
 ۱۷۸۵  
 ۱۷۸۶  
 ۱۷۸۷  
 ۱۷۸۸  
 ۱۷۸۹  
 ۱۷۹۰  
 ۱۷۹۱  
 ۱۷۹۲  
 ۱۷۹۳  
 ۱۷۹۴  
 ۱۷۹۵  
 ۱۷۹۶  
 ۱۷۹۷  
 ۱۷۹۸  
 ۱۷۹۹  
 ۱۸۰۰  
 ۱۸۰۱  
 ۱۸۰۲  
 ۱۸۰۳  
 ۱۸۰۴  
 ۱۸۰۵  
 ۱۸۰۶  
 ۱۸۰۷  
 ۱۸۰۸  
 ۱۸۰۹  
 ۱۸۱۰  
 ۱۸۱۱  
 ۱۸۱۲  
 ۱۸۱۳  
 ۱۸۱۴  
 ۱۸۱۵  
 ۱۸۱۶  
 ۱۸۱۷  
 ۱۸۱۸  
 ۱۸۱۹  
 ۱۸۲۰  
 ۱۸۲۱  
 ۱۸۲۲  
 ۱۸۲۳  
 ۱۸۲۴  
 ۱۸۲۵  
 ۱۸۲۶  
 ۱۸۲۷  
 ۱۸۲۸  
 ۱۸۲۹  
 ۱۸۳۰  
 ۱۸۳۱  
 ۱۸۳۲  
 ۱۸۳۳  
 ۱۸۳۴  
 ۱۸۳۵

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱





۱۱ ولایت بلکه نفیر کردن درست  
 ۱۲ یافتن دلی روی شدن پیش خاک شدن  
 ۱۳ در دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۴ نظر در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۵ رانی آسمان و دوزخ و دوزخ  
 ۱۶ پوستان و دوزخ و دوزخ  
 ۱۷ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۸ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۹ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۲۰ در دوزخ و دوزخ و دوزخ

که والی منعم قاضی را برین چه ولایت میداند که دو دوزخ غنی بصد خستگی  
 خورده ام و دوزخ اشتیاق منیچوانند صیت برگرد بر آفتاب شرع از وی آفتاب  
 کان آب گشت آفتاب قاضی را بر این متعل از میر بزرگی عاقل و خوش تقضا  
 آسمان راضی تا بقضای این زمین افتاد که پیاده بر در چنین ظالمی میرود  
 و او اعتراف آل مدبغیش ساخته چنانکه امید دیدار ممکن باشد مصرع  
 که دیدار خدا روزی مبادش به بیت من عوارفه عین عامل قنط  
 کسین معتزل من عیان رویت به رشی از آب ریختگی خویش بر بحر قلب لافا  
 گذرانیده شد از جوهر جناب عدل باب صدر جهان بی آبی شریعت پیش  
 نه پسند و صیت اذ انحر شریع الرسول ذاک بطلم و تکلیف ستمی فی بنده  
 اشد لایقه ما به تقدی اظلم الملوک پیش عدل اسلامین باز میاید نمود  
 اول قاضی مظلوم را با نضات رسانید و بعد از آن شکسته چند را که  
 استناد بدان حکومت کرده اند بصلاحت عدل مطابرت فرمود چنانکه  
 مستظهر ناز گردند و پشت بدیوار آرند یقین که سرشته آن جبل المیتین پیش  
 بادشاه چنان به اطناب کشاده گرداند که این اغلب اظلمه را رسن گردان  
 از اینجا برند و رقبه بسته چون بقره در رقبه خوانان در کشند و اینجا از حقوق

۱۱ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۲ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۳ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۴ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۵ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۶ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۷ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۸ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۹ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۲۰ در دوزخ و دوزخ و دوزخ

۱۱ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۲ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۳ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۴ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۵ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۶ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۷ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۸ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۱۹ در دوزخ و دوزخ و دوزخ  
 ۲۰ در دوزخ و دوزخ و دوزخ

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

مسلم و زنی بدمه مذمومه او قتل دارد ستانند و بعد از آن از جمل گوید  
 او در دارالاسیاست جوی خون روان کنند تا عبرت کردن تا این شهر  
 باشد و یکس جرم دعوی حکم کنند آن شاره اند اکویل همیشه ذات اعلی  
 از قضا اهل دور باد آیین تحریر در آخر ربع الاول بود و تاریخ عام در اول  
 و کرد و آخر خط سبیل ع یعنی که زمه سی و سه هفصد و نه و تسلیات از پنجاب  
 به نهران بندگی سجده های قضا ادا میکنند سلام قضای از خدمت اهل  
 قاضی رسید و قضای آمده را دفع گردانید خد متکا ران اینجا که در ضمیر  
 صبر جهانی چون سلام در قباله مدخل ندارد و خدمتهای که تا انقضای عمر  
 منقطع نشود عرضه میدارند او عین القضاة مع ربط الحکایات و خطبات  
 عین القضاة ضیاء الدین در گردایش سیاه انسان بعین شرع است  
 نور عین العدل بسواد و ساد و سند القضاة طهر الدین که در اظهار حق سخت  
 صاحب ست قوی القضاة صدر اکبر بک بکلا تبه اعظم الصدور صدر الدین  
 از عظام قضات ست عظمه الله فی الصدور و نعمانی الثانی قاضی محمد ابوبکر  
 قبل الملک شافعیة قلیل المتاج قاضی جلال الدین اهل قضات ست  
 اعلاه ذوالجلال من قضا و الاجل للمجموع سبیل فلان قاضی خط حق التار

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰



[illegible][illegible]



۱۲۰  
 فایده اخلاص و سعادت  
 اول کار و توفیق و سعادت  
 ۱۲۱  
 کلام حق تعالی  
 ۱۲۲  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۲۳  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۲۴  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۲۵  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۲۶  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۲۷  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۲۸  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۲۹  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۳۰  
 تفسیر آیه و تفسیر

سپهر خرم زده پیش تو خدمت آموزی و سعادت و گرم جهان نیاید بچین  
 بس است که روی تو دیده ام روزی و تاپسیر ز نورانی آفتاب که رفعت  
 مصلا و ارزق بر روی هو استرده دارد و سجده جزا که گوهرش بسکات نظام بریا  
 پیوسته است گردان و گذران بود جاده شریعت و حجاب طریقت عرش سای  
 و مقدم شرع آرای شیخ شیوخ الاسلام قدوة الانام خیر العباد خیر العباد و شرف  
 ناظر الغیوب قرة عین ایتقین نور العالمین رفیع الحق والدین الفلک الرفیع  
 علی سبیل السیر الملک الکریم فی مقام الطیر مع سائر اوصافه الرفیعة منور و منیر  
 باد شجره رفعت ذات بر سر مرغان روحانی سایه گسترانیده و شعبه معرفت و کرامات  
 بانسی و جانی نثره رسانیده بحر مت رکوع ذی النون و سجود و دعا گوزارده مخلص  
 مطیع مسجود و مقرب که آیات بنیات و عاگوی را در دلیل و دهنار ساخته است  
 و قواع قرأت شناساری را هر روز و روزگار بر داخته از جهت حفظ آن  
 رموز ربانی که مصحف مجید است در حلقه قرائت غافل فاتحه خلاص نیز بخیر آسمان  
 تعلیق کرده قرأت دعا میخواند و در مقام سجده روی بر زمین می آورد و بدریا  
 شرف آستان بوس این موضع را در دست میکند **نظم** ای باو نقش جنبه  
 اخلاص من ز خاک به بر چین و سر میرد آن آستان رسان به خداوند بیا  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰

۱۳۱  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۳۲  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۳۳  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۳۴  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۳۵  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۳۶  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۳۷  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۳۸  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۳۹  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۴۰  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۴۱  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۴۲  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۴۳  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۴۴  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۴۵  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۴۶  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۴۷  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۴۸  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۴۹  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۵۰  
 تفسیر آیه و تفسیر

۱۵۱  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۵۲  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۵۳  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۵۴  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۵۵  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۵۶  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۵۷  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۵۸  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۵۹  
 تفسیر آیه و تفسیر  
 ۱۶۰  
 تفسیر آیه و تفسیر

تغییر از فصل پنجم  
تغییر از فصل پنجم  
تغییر از فصل پنجم

حصول تقبل آن پای که در مجامده طریقت یا نبش جانی هم با است سر چه  
سیرج تر است کناد انزلی الکر اتمه خلاصه عریضه بحباب فیج آنکه ازین جانب  
سیاسن آناری که از غبار فطین آن صاحب قم پای دار مانده است خاک را  
در هر بدست هر سر سبزی پیایی و هو ارا بر هر سر سبزی فنجایی سر و آب در هر  
سطح لبالب آتش را از هر مانده زندگانی و ادم است شهر اشد خلدین فاک  
المقدم چینی بدوم لیسیر بین العالم به در اخیال که بر تقدیر چهار ترک عناصر  
در کلاه صوفیانه فلک با هم دوخت پیش زن ارادت قدیم نامه همایون را پس  
المشلاخ را اثره پوشیده داده بود که نا تراشیدگان خود روی ضلالت اوصفا  
فرقی پیدا کند عنوان جلالت را از سر نامه وجود مبتدیان بحر مجتنبین بر و حکم  
فرماید و رقم سعادت و هم قوم لاشقی جلیسم بر البشای نویسد بحمد الله که سر و نشان  
آن در اصحاب درون اند و اصحاب درون آن درگاه از مدبرون است  
صوفیان خالقاه آسمان به جامی نشان احسان تو اند به مطر دین حریر  
براتی پوش ذیل عاطفت است اگر چه هم از ان نسیم اخلاق همچون گل جامه تو بر تو  
دست بدست دارد اما دستگیری چنان نیست که بگاه قدیموس گردی از  
پای مبارک تواند افشانند و بر تبرک بخت تو تیا می ایل بصیر گاه توان داشت

تغییر از فصل پنجم  
تغییر از فصل پنجم  
تغییر از فصل پنجم

تغییر از فصل پنجم  
تغییر از فصل پنجم  
تغییر از فصل پنجم

تغییر از فصل پنجم  
تغییر از فصل پنجم  
تغییر از فصل پنجم

[illegible]

۴  
خارخ  
علی  
فصل  
کتاب  
الشعر  
عمر  
آخر  
پیوسته  
در  
جای  
نور  
پیر  
که از  
لا  
فصل  
للمع  
فصل  
انها



۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

فلان درویش اگر حق بلند درجه کرامت کرده بود و خص روجه بکرانه الحق  
 فلان سر تراشیده هر بار که سر در صوف فرو بردی و بر آوری عین عبارت  
 مع محفوظش طرف اللسان بودی حشر مع ذی انون دعای المریهین با  
 فلان مرید هنوز در صفت نعال بود که پای افرازد ببلغ مقام ادریس فلان  
 مرید از شیخ طایفه پیش نیافته بود که سر از ترک بر آورد و هم در ترک سر نهاد  
 بین رئیس اصحاب ترک لعکس خواجه عین رود باری درون و بیرون  
 صورت ریاست آب عینه من بکار الزور صفای حسام مرئی از آینه دروغ  
 ست کسر اسرار آت قلب علی اسمعیل طریق الحاد دارد و انتشار زکریا علی فرق و حد  
 موسی علی حلقه قلیل النجاج مختار در قاصص نبی مخ نبی تار جنگ نزع مح راسه  
 داوود عروقه للمعوم فلان درویش زردار که خاک بر سر افکند و سر بر میگردد  
 مسیح راسه فی البیوم شهر در صوف سیم جستن خنده کردن بر خود دست  
 مسیح خردن خاک کردن بر سرست بد صوفی مائنه بهین یک سخن ست که ساقی  
 قدح ناری تاب اند علیه من سکر الملام فلان موله ماخوار هم مارست هم خوار  
 قریح سماع انوار مارا سه فلان حاجی در حج رفت اما هیچ شکار حلق بجای  
 جعله الله کلا علی شجر المشعر للمیت فلان فی تارک صلوٰه بود صلاوة ابی حمز فلان

۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰





حاصل گشت بیت ظلمت هندوستان را کرد روشن زانکه هست  
 شمع از بیت الله و قنایلی از بیت الرسول بنیابان را از قوه عین علی  
 بعینه نور بنی معاشه گشت عین الله علیه و اعیان مملکت نیز نظر عزت  
 برود داشتند و از بسکه سر سر همه مردمی شده است و حاجی آن دارد که  
 ورون دیده جایش سازند و در جوار حاجب عینش تعین گردانند بیت  
 خلقی همه خاک ره او از در تقسیم چون سرمه عا شور کشیدند بدیده  
 اجل شمس لدین مغربی اگر چه روشن آفاق است اما ازین غیرت بغایت  
 متغیر گشته است و چون شمس در زمان تغیر از تافتگی در عین صفر صر  
 میخوابد باز جانب شام رود و از راه تعصب که عصبه را با خون و پیوند  
 باشد عصبیت در پی آن از عظم عظام در شسته است و عصب غضب  
 در ترنجانیده بلبک از پوست بیرون افتاده از آنجا بشت عصب قی  
 را در رحم و دم خویش علت جانی گرفته است و از غایت حدت نخواهد که  
 قطع صله رحم کند و ازین طرف از آنجا که عرق پاک این فلذه حیات  
 با چندین خواب و بکاره دم نیز ندانی الجلودین شورش و سوزش خون  
 سر و وجگر گوشه شهید که بگشته است شمع از مهر خون سیاه شود دیده ندر

[illegible]





2000

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

در روز دوشنبه ۱۲ شهریور ماه ۱۳۰۲  
 در شهر کابل  
 در روز دوشنبه ۱۲ شهریور ماه ۱۳۰۲  
 در شهر کابل  
 در روز دوشنبه ۱۲ شهریور ماه ۱۳۰۲  
 در شهر کابل

[illegible]

در یاد دل بجدی ست که اگر سحر بی کرانه آسمان برکت او نهند دست نیالاید  
 و در عرق شرم غرق شود در آن ساعت که فرستاده خاص با قطره آب با چند  
 کوزه نبات سوی من روان گردید و در نه محیط فیض از کران آب در تر اویدن  
 که این قطره اگر چه زبده لطافت است سوی آن چشمه خورشید باز نیاید گردانید  
 بیت که گوشتی بخندد خلق چون برق که اندر قطره دریا کنی غرق اما  
 بندگی آن ابرو افروخته با من ماجر کرد که آب راسوی آسمان باز نتوان ستاد  
 و سر که فرستد آب خود ریخته باشد شمع و لیس بحسب من زمرة اللطاس بلید  
 یرو قطره بارانی محیط نماید به این کلمه چند که ام الحزن کاتب زادتجا بجا زاد  
 تا بر بی ادبی حمل نشود که این مایع صله رحم طبع با کابر بی آدم گذاشته است  
 چنانکه اگر بگیری انبار دستیم در کنارم نهند چون یتیمان در که چه شان گذارم  
 و راه خود گیرم و با طفل خود بدانه چند که از قطرات باران گرد من می آید زار  
 سیکم از بسکه گر انبار لطاف خدا یگان ابوالمظفر محل الله سریره علی نقی  
 الحامل وضع منشی تحمل نمیشود غم کرد بیت این عطا مای کران کر زرافت  
 سه زاده با به نذر بر زادگان زادگان با شاه این بسا و نه باط که در مجلس شرفا  
 بفرش شرف القاص یافت امید که در ذیل عطف مستور ماند مصرع  
 کندی ازین نامه ۱۲

در یاد دل بجدی ست که اگر سحر بی کرانه آسمان برکت او نهند دست نیالاید  
 و در عرق شرم غرق شود در آن ساعت که فرستاده خاص با قطره آب با چند  
 کوزه نبات سوی من روان گردید و در نه محیط فیض از کران آب در تر اویدن  
 که این قطره اگر چه زبده لطافت است سوی آن چشمه خورشید باز نیاید گردانید  
 بیت که گوشتی بخندد خلق چون برق که اندر قطره دریا کنی غرق اما  
 بندگی آن ابرو افروخته با من ماجر کرد که آب راسوی آسمان باز نتوان ستاد  
 و سر که فرستد آب خود ریخته باشد شمع و لیس بحسب من زمرة اللطاس بلید  
 یرو قطره بارانی محیط نماید به این کلمه چند که ام الحزن کاتب زادتجا بجا زاد  
 تا بر بی ادبی حمل نشود که این مایع صله رحم طبع با کابر بی آدم گذاشته است  
 چنانکه اگر بگیری انبار دستیم در کنارم نهند چون یتیمان در که چه شان گذارم  
 و راه خود گیرم و با طفل خود بدانه چند که از قطرات باران گرد من می آید زار  
 سیکم از بسکه گر انبار لطاف خدا یگان ابوالمظفر محل الله سریره علی نقی  
 الحامل وضع منشی تحمل نمیشود غم کرد بیت این عطا مای کران کر زرافت  
 سه زاده با به نذر بر زادگان زادگان با شاه این بسا و نه باط که در مجلس شرفا  
 بفرش شرف القاص یافت امید که در ذیل عطف مستور ماند مصرع  
 کندی ازین نامه ۱۲

از کشف مایع ازین طبع ازین طبع  
 باشد و کاتب نویسنده این  
 زاده و ازین طبع ازین طبع









10

[illegible][illegible]



[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۱۰۰



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

خطبیزند به و القدر آب که در خلق دو اتی ریزند به بنده ایشان را  
 از مهران احرا رسید است ایشان خود بخط مسلسل زنجیر در گرد  
 احرا میکنند و آنرا خط تحریر نام می نهند ما اعتقتم الماک من النار  
 حتی بیت العیق فی الجبل با چنین محاسبته که بنده است در حسام  
 نیگیرند و در عقد می صد گرفت می آرند و میخوانند بنده را به اخذ شو  
 ما خود گردانند و بعد از آن مواخذه کنند اخذ هم بجای اخذ شدیدا  
 بر بنجانب ایشان در بند گرفت و از آنجانب هم گرفتن خواه جهان  
 نباید که بنده چون تیغ مجله هر دو سوی در گرفت بماند به بیت  
 یا چو پهلوی قلم در هر دو سوی به ماند از زخم زبانه در تراش  
 درین وقت بعد از آن که فریادم بملک رسیده است و ملک بفریاد  
 رسیده کار من بر بند وی انگنده اند و یو چند نام که چند دیورا  
 یکجا کرده آمد و پیر و اخت وجود ابر او کرده و بر ملک چون دیو بر  
 و مار بر چند تن مسلط خرد و بزرگ میان دیوان شده چنانچه  
 شخته دیوان را در حساب نیگیر در مردمانی که دعوی گرفتن دیوان میکنند  
 از سایه او رم میخورند به بیت با آنکه بران دیو دمی صد افسون چال

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰



و نیست این ولایت جز ایشان را تواند بود و شعر که سگ زاده را  
 به نزدیکی ایشان بد شو نام فاضل عفی الله عنهم حاصل آن شستی  
 بجای حاصل جلکی محصول ولایت را بشکر گشت آن بنده وی بکشد پاک میرند  
 و میخورند و دهان را پاک میکنند برانی زبان بنده با ایشان چون کار  
 از بریدن کاغذ گذشته به بیت شد رخنه صحیفه صواب از هر سو  
 تا چند حک خطا کنم تو بر تو چه صد بار خود را در پیش ایشان فرو دگر  
 که گیتی سید من بدینند انداخته از دست ایشان میجواید  
 که پیر ایشان کاغذین کند از بسکه چندین رقع پوشیده به تلبیس  
 فرستاده اند و قبضه ها داده و هر چه در دوز نکرده بنده بند هر یک  
 واجب است که بمقرض قطع کنند و میت چون به قطع نیامد  
 سزاگز رند <sup>۱۳</sup> کلک دستور جهان را گز در زی خوانند و در علم  
 سیاق بنایت سهل اندام در سرقه چنان چیره دست که سر  
 رستم ایشان در دی سیاه است و در سواد و هندوستان عالمی  
 چون نامه خویش سیه کرده کیفیت این قلم زنان سیه نامه که او را  
 ابر بر یک بدخ اولی کتاب به شمال موسوم است هیچکس نیست که بسواد او

غرض از این است که این کتاب را در این شهر که سگ زاده را  
 به نزدیکی ایشان بد شو نام فاضل عفی الله عنهم حاصل آن شستی  
 بجای حاصل جلکی محصول ولایت را بشکر گشت آن بنده وی بکشد پاک میرند  
 و میخورند و دهان را پاک میکنند برانی زبان بنده با ایشان چون کار  
 از بریدن کاغذ گذشته به بیت شد رخنه صحیفه صواب از هر سو  
 تا چند حک خطا کنم تو بر تو چه صد بار خود را در پیش ایشان فرو دگر  
 که گیتی سید من بدینند انداخته از دست ایشان میجواید  
 که پیر ایشان کاغذین کند از بسکه چندین رقع پوشیده به تلبیس  
 فرستاده اند و قبضه ها داده و هر چه در دوز نکرده بنده بند هر یک  
 واجب است که بمقرض قطع کنند و میت چون به قطع نیامد  
 سزاگز رند <sup>۱۳</sup> کلک دستور جهان را گز در زی خوانند و در علم  
 سیاق بنایت سهل اندام در سرقه چنان چیره دست که سر  
 رستم ایشان در دی سیاه است و در سواد و هندوستان عالمی  
 چون نامه خویش سیه کرده کیفیت این قلم زنان سیه نامه که او را  
 ابر بر یک بدخ اولی کتاب به شمال موسوم است هیچکس نیست که بسواد او







۱۰ ششون بنه  
 ۱۱ ششون دل  
 ۱۲ ششون شش  
 ۱۳ ششون شش  
 ۱۴ ششون شش  
 ۱۵ ششون شش  
 ۱۶ ششون شش  
 ۱۷ ششون شش  
 ۱۸ ششون شش  
 ۱۹ ششون شش  
 ۲۰ ششون شش

لعن شرارت با سرات المال فلان مشرف هم ملاک مال میکنند و هم  
 ملاک مال دارد و اشرف علی الملک فلان مشرف همهها دروغ پر و حق  
 بعثت فی جمع الکاذبین العارض فلان عارض و ترتیب چشم قوس  
 طوی و عرضی دارد طالعمره فی عرض الجیوش الی عرض النشو فلان  
 عارض بر شکر یان قوی سایه تربیت دارد طل عارض الی ج القیاس  
 از قلم فلان عارض همه جویر لطیف سیار و ابقاه الله ما بقی العرض الجوی  
 فلان ملک عرضی بود که چشم را در عرض بر حمت گذرانیدی عرض ملک  
 بر حمت علیه لعن فلان عارض لطف عرضی دارد و قدر ذاتی طر عارض  
 و لذاته علیه فلان عارض بی وز و شکم کسی را اطلاق نفرماید مات فی العلم  
 جویر عارض قوی چشم سوزی بود عارض الملک جویر النار علیه علیه  
 الکتاب جناح و کبار احماء و امواتا بقی الی یوم الحساب خص غل  
 الدیوان و ما خرج من ذلک مجلس علی سنا صلب الصدور و ما غل  
 و قس سبالمات الخیر خبر صدر الدفاتر بخط خص تحریر یوم حساب امن  
 حساب یوم الآخرة حرر من عذاب جهنم العکس بقی فی جنانه الهیات  
 اخذ یدیه بالقلم وقت لتحصیل اللعنة ضرب افراوه بالضرب و بقسمه اخرج

۱۰ ششون بنه  
 ۱۱ ششون دل  
 ۱۲ ششون شش  
 ۱۳ ششون شش  
 ۱۴ ششون شش  
 ۱۵ ششون شش  
 ۱۶ ششون شش  
 ۱۷ ششون شش  
 ۱۸ ششون شش  
 ۱۹ ششون شش  
 ۲۰ ششون شش  
 ۲۱ ششون شش  
 ۲۲ ششون شش  
 ۲۳ ششون شش  
 ۲۴ ششون شش  
 ۲۵ ششون شش  
 ۲۶ ششون شش  
 ۲۷ ششون شش  
 ۲۸ ششون شش  
 ۲۹ ششون شش  
 ۳۰ ششون شش

۱۰ ششون بنه  
 ۱۱ ششون دل  
 ۱۲ ششون شش  
 ۱۳ ششون شش  
 ۱۴ ششون شش  
 ۱۵ ششون شش  
 ۱۶ ششون شش  
 ۱۷ ششون شش  
 ۱۸ ششون شش  
 ۱۹ ششون شش  
 ۲۰ ششون شش  
 ۲۱ ششون شش  
 ۲۲ ششون شش  
 ۲۳ ششون شش  
 ۲۴ ششون شش  
 ۲۵ ششون شش  
 ۲۶ ششون شش  
 ۲۷ ششون شش  
 ۲۸ ششون شش  
 ۲۹ ششون شش  
 ۳۰ ششون شش



و از خاک کجلی آن جناب تکلی چشم بسیار د خداوند نادیده بصیر بنیای  
 منتظر را بتوئیای منظر برساند شعر الله نور من لقا ک متعلقه چتی  
 بیضی مقلد الحساد نمودار غرض آنکه چون اشارت حاجب عین الملک  
 بنده را در سواد و هندوستان شغل نظر فرمود و بنده بیدیه قبول کرد  
 از آنجا چشم بصیرت کشاده بمعائنه احوال و لایات در رسید و حث  
 و زرع رعایا را از اصول و فروع نظری بروجه سعادت میکرد و در نهایت  
 محصولات تافقی تمام مینمود هر که یکدم بادشاه را به تعمیه پیش چشم  
 کرده بود و در گوشه نهاده چشم و قاحت پیش داشته انگشت دیده  
 کرده میشد و با بسیاری دیده بیرون کشیده می آمد تا انگشت شمرده  
 چندین نقد عین گرد آورده شد شعر نزع بعین مال عین علاج  
 قصاصاً جائزاً و بعین بالبعین بعد از آن که این جملگی خاک تیره را  
 میل میل در چشم آورد و ذره فرو گذاشت نگر دوگاه برگی از خسان  
 چشم نزد و منت این زحمت که دیده شد بر دیده خود نهاده آمد  
 بیت برون آمدی دیده از بار منت چه نبود اگر زیر بار منت  
 خواجه عین الدین بصری عمیا بر شغل بنده در رسید و دوناظر را بمنابر  
 نگاه ۱۲

[illegible]

مناسب و زیبا و راست ۱۲ و نیز به فشنون مناسب است که مناسب است و روشن دارد ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲  
 ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲

خلاقی در میان افتاد که قیاس آن در دور آن گنج اعیان بهیض است  
 روشن است که بنده دیده ریگ ریگ کرده است و از ریگ و غن  
 بیرون کشیده بهیت افشوس بود و گرنه آن خشک شاخ بدین  
 روغن با دام سر بنی چرب اگر چه خواجده بصری سنگه دار و اما آن  
 سنگه بصری ضیار دور نظر بقایت مضر آمد ناظری که از پیری و تفاوت  
 نظر سنگه بصری گران را پیش گرفته و بسودن چاکسو و تو تیا مانده است  
 شغل نظر را چه لائق باشت و بنده که هنگام حرز مزد دعوات از تیزی نظر  
 بهیت سودر خوشهای بر لبش کافد و تار شسته گشته پنبه را بر بافت  
 چراست و جب غزل گرد آن مکفوف را هنوز چه جای کفایت مانده  
 است که روزش نیاز دیگر رسیده است مگر ازین حدیث خبر ندارد  
 که بن احب که میتاه فلکایتین بعد عصر میدانم که این مداهن زبان  
 چرب چیزی در گوش مبارک ناظر ممالک ریخته است اما سهل منقضي  
 که از روغن افکنده گوش مجسمه سرایت کند چون این مسوده بنظر  
 گرم منظور گردد و انتظار آنکه یا ضیاء مظلوم را از برای کوری ناظر حال  
 خود بدارد و یا از اصابت عین آن مقداری نظر فرماید مصرع که اندازه

۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲  
 ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲  
 ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲

۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲  
 ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲  
 ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲ و این با فتح جمع معین یعنی نرم ۱۲

همیشه از تو تیاست همیشه عین غایت ناظر بر اطلاق باد آئین  
 آلودن میل قلم بسره و قنوت در عین شعبان بود تاریخ عام از بصیرت  
 روشن خواهد شد مصرع یعنی که بسال مفصله و دو تسلیات از نظر  
 منتظران دیدار عین الملکی که چشم در راه مانده اند روی خدمت بر  
 میسازند مقرآن منظر خاص قم تحت منظور فرمانده اصحاب دیوان  
 در مواضع تسلیات بحساب شریف قبول ارزانی فرمایند الا و عیبه و عاء خیر  
 هر ناظری بالعموم عین الله علیه و عای ناظر معاملات انصار الکفایتی فی کتبات  
 کالنور فی السواد و عای ناظر دیوان شرع غرسوادی بیت العین کنبیت  
 العین اللمیت نظر اندیشه الیه عین العفوجیل الشراب علیه نوراً خلد الله  
 فی مناظر الخلد اگر چه اندر برویت العکس جعل کفوف فاسن عین العفوجیل  
 محجوبانی عین العذاب کف عن الناظر بسوء الناس بیض الله سواد عینه  
 اللمیت ناظر کثر نظر چشم پیش کرد و حول عینه برویت الاحد بعینه الله  
 اعمی حروف دوم در کتب و ابیات اصحاب شغل مصرع نامه عارض بچار  
 و بیاجه دود و پیر که در حریم این عراضیه منظور انظار خوا بدگشت عرض چایز  
 نامتناسب است که نصرت نردانی مراد را از صفاء قمریچه بتی روشن

از عین الملکی که در عین شعبان بود تاریخ عام از بصیرت  
 روشن خواهد شد مصرع یعنی که بسال مفصله و دو تسلیات از نظر  
 منتظران دیدار عین الملکی که چشم در راه مانده اند روی خدمت بر  
 میسازند مقرآن منظر خاص قم تحت منظور فرمانده اصحاب دیوان  
 در مواضع تسلیات بحساب شریف قبول ارزانی فرمایند الا و عیبه و عاء خیر  
 هر ناظری بالعموم عین الله علیه و عای ناظر معاملات انصار الکفایتی فی کتبات  
 کالنور فی السواد و عای ناظر دیوان شرع غرسوادی بیت العین کنبیت  
 العین اللمیت نظر اندیشه الیه عین العفوجیل الشراب علیه نوراً خلد الله  
 فی مناظر الخلد اگر چه اندر برویت العکس جعل کفوف فاسن عین العفوجیل  
 محجوبانی عین العذاب کف عن الناظر بسوء الناس بیض الله سواد عینه  
 اللمیت ناظر کثر نظر چشم پیش کرد و حول عینه برویت الاحد بعینه الله  
 اعمی حروف دوم در کتب و ابیات اصحاب شغل مصرع نامه عارض بچار  
 و بیاجه دود و پیر که در حریم این عراضیه منظور انظار خوا بدگشت عرض چایز  
 نامتناسب است که نصرت نردانی مراد را از صفاء قمریچه بتی روشن

از عین الملکی که در عین شعبان بود تاریخ عام از بصیرت  
 روشن خواهد شد مصرع یعنی که بسال مفصله و دو تسلیات از نظر  
 منتظران دیدار عین الملکی که چشم در راه مانده اند روی خدمت بر  
 میسازند مقرآن منظر خاص قم تحت منظور فرمانده اصحاب دیوان  
 در مواضع تسلیات بحساب شریف قبول ارزانی فرمایند الا و عیبه و عاء خیر  
 هر ناظری بالعموم عین الله علیه و عای ناظر معاملات انصار الکفایتی فی کتبات  
 کالنور فی السواد و عای ناظر دیوان شرع غرسوادی بیت العین کنبیت  
 العین اللمیت نظر اندیشه الیه عین العفوجیل الشراب علیه نوراً خلد الله  
 فی مناظر الخلد اگر چه اندر برویت العکس جعل کفوف فاسن عین العفوجیل  
 محجوبانی عین العذاب کف عن الناظر بسوء الناس بیض الله سواد عینه  
 اللمیت ناظر کثر نظر چشم پیش کرد و حول عینه برویت الاحد بعینه الله  
 اعمی حروف دوم در کتب و ابیات اصحاب شغل مصرع نامه عارض بچار  
 و بیاجه دود و پیر که در حریم این عراضیه منظور انظار خوا بدگشت عرض چایز  
 نامتناسب است که نصرت نردانی مراد را از صفاء قمریچه بتی روشن



[illegible]

چون چراغ را باروغن داده شده است تا معارضی که مشعل یک  
نسبت بتواند فروخت چون گرد این چهار رکن طواف نماید ناچار  
از معرض معارضه در حمایت استنصار گریزد و چراغ مرده خود را  
از قبا و پیل این شعر مصرع زنده گرداند چو فتح و نصرت از عرض سپاه  
نصیر الملک سراج الدین حاجی عارض عنوان این عریضه نجیبست  
خداوند عارض الحیو شش نصیر الملک سراج الدوله والدین حاجی نصیر  
بموقف عرض رساند انوار رب الکعبه تحمید الحمد لله ناصر الحاج و  
ومنور عارض هم کالسراج شعر یا عارض الندی و سراج الضیاء و هم  
فی کعبه العلماء نصیر الملک پیاورده عارضی سحاب بپوشیدن  
مصابیح این کعبه معلق باد نصرت کند خط مسلسل کعبه خداوند نصیر  
سراج الدوله والدین نائب عارض ممالک حاجی چون سلسله کعبه و  
التقبیل باد اجبار روشن تر از چراغ شام و اعدا ابتلاء عارضه سراج  
بحرمت طائفه اهل بیت و مهاجر و انصار رافع عریضه نصرت که روز و  
شب در آزادی زندگی آن بیت العقیق است و از اقتباس بر تو  
سراج الدوله در شکر منصور روشن گشته دوده چراغ دیده را بر سرش

۵۵  
 منشی در توفیق پرست  
 ارادت و بیاری  
 ۵۶  
 شتر جاسوس  
 از خفا  
 ملک سراج  
 ۵۷  
 ملک سراج  
 ۵۸  
 ملک سراج  
 ۵۹  
 ملک سراج  
 ۶۰  
 ملک سراج  
 ۶۱  
 ملک سراج  
 ۶۲  
 ملک سراج  
 ۶۳  
 ملک سراج  
 ۶۴  
 ملک سراج  
 ۶۵  
 ملک سراج  
 ۶۶  
 ملک سراج  
 ۶۷  
 ملک سراج  
 ۶۸  
 ملک سراج  
 ۶۹  
 ملک سراج  
 ۷۰  
 ملک سراج  
 ۷۱  
 ملک سراج  
 ۷۲  
 ملک سراج  
 ۷۳  
 ملک سراج  
 ۷۴  
 ملک سراج  
 ۷۵  
 ملک سراج  
 ۷۶  
 ملک سراج  
 ۷۷  
 ملک سراج  
 ۷۸  
 ملک سراج  
 ۷۹  
 ملک سراج  
 ۸۰  
 ملک سراج  
 ۸۱  
 ملک سراج  
 ۸۲  
 ملک سراج  
 ۸۳  
 ملک سراج  
 ۸۴  
 ملک سراج  
 ۸۵  
 ملک سراج  
 ۸۶  
 ملک سراج  
 ۸۷  
 ملک سراج  
 ۸۸  
 ملک سراج  
 ۸۹  
 ملک سراج  
 ۹۰  
 ملک سراج  
 ۹۱  
 ملک سراج  
 ۹۲  
 ملک سراج  
 ۹۳  
 ملک سراج  
 ۹۴  
 ملک سراج  
 ۹۵  
 ملک سراج  
 ۹۶  
 ملک سراج  
 ۹۷  
 ملک سراج  
 ۹۸  
 ملک سراج  
 ۹۹  
 ملک سراج  
 ۱۰۰  
 ملک سراج

[illegible][illegible]



که در آنجا نیست  
 در راه کعبه الی شری بنوری  
 و بی مسیر د ۱۲۰  
 فیضیه نام کوه است ۱۳  
 موقوفه اخی از صاحب ملک  
 خاوند و سازنده دیوان  
 از میان ابرکتش و یاد فیض  
 بنیاد و مستقر است که از  
 یاد بین جلیغ و میر ۱۴  
 صاحب دیوان جلیغ و میر ۱۵  
 منبر و آن ۱۶  
 در آن کوه است ۱۷  
 بنیاد و مستقر است که از  
 یاد بین جلیغ و میر ۱۸  
 صاحب دیوان جلیغ و میر ۱۹  
 منبر و آن ۲۰

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰







[illegible]



[illegible]

۱۱۲ از زبان شکار  
 ۱۱۳ از زبان شکار  
 ۱۱۴ از زبان شکار  
 ۱۱۵ از زبان شکار  
 ۱۱۶ از زبان شکار  
 ۱۱۷ از زبان شکار  
 ۱۱۸ از زبان شکار  
 ۱۱۹ از زبان شکار  
 ۱۲۰ از زبان شکار

چاکر با شیر زنان شکرست و شیر گیر روز و شب در ذکر شکار  
 انداختن شیر کشتن مجلس شکار کبی و هنر سندان شکار از اطراف ذکر  
 هنر شناسی شکار بک عظم شنوده اند و باشکوه خوشی ستند شکار  
 بجانب جناب جاگیر می رسیده است آنچنان استاد هر یک که هنر  
 شکار به شیر را چون گیس گیرند از شیر گیس به سر رشته این خطا لغو  
 از یوز کند که او را ابو القند کرکافی میگویند و خوشی میکند که یوز من در  
 هنر مندی شیر را آهوی گیر و برین دعوی چندین شیر را که همان یوز  
 شهید کرده است گواه من اند و خطها پشت بر آن و سوادانی که بر  
 آهوی قلم قضا نگاشته اند حجت کرده نگاه میدارم تا چون حاکمان  
 عالم بنده هنر طلبند عاجز نیایم در آن شب نیست که یوزی دارد که شیران  
 از پنجه او در بند فرار میباشند بیت نخل است آنکه دارد یوز او کوک  
 حسرت می رسد و سواد دیده شیران است آن مانده بهراند که بهرند و در  
 نیز رسیده است بهایت رسیده و دیگر که قضا که آنچنان  
 بیاموزم که از کار یک غولش پره را بسمل کند و خجالی را از شیر بخشد  
 بگیرم و کار و انگ را بجای برسامم که بر قافل کلنگ زند چرخ دارد که

۱۲۱ از زبان شکار  
 ۱۲۲ از زبان شکار  
 ۱۲۳ از زبان شکار  
 ۱۲۴ از زبان شکار  
 ۱۲۵ از زبان شکار  
 ۱۲۶ از زبان شکار  
 ۱۲۷ از زبان شکار  
 ۱۲۸ از زبان شکار  
 ۱۲۹ از زبان شکار  
 ۱۳۰ از زبان شکار  
 ۱۳۱ از زبان شکار  
 ۱۳۲ از زبان شکار  
 ۱۳۳ از زبان شکار  
 ۱۳۴ از زبان شکار  
 ۱۳۵ از زبان شکار  
 ۱۳۶ از زبان شکار  
 ۱۳۷ از زبان شکار  
 ۱۳۸ از زبان شکار  
 ۱۳۹ از زبان شکار  
 ۱۴۰ از زبان شکار

۱۴۱ از زبان شکار  
 ۱۴۲ از زبان شکار  
 ۱۴۳ از زبان شکار  
 ۱۴۴ از زبان شکار  
 ۱۴۵ از زبان شکار  
 ۱۴۶ از زبان شکار  
 ۱۴۷ از زبان شکار  
 ۱۴۸ از زبان شکار  
 ۱۴۹ از زبان شکار  
 ۱۵۰ از زبان شکار

سختی نام جانوری که در خاک است  
 در زمین می کشد و در خاک است  
 در زمین می کشد و در خاک است  
 در زمین می کشد و در خاک است  
 در زمین می کشد و در خاک است  
 در زمین می کشد و در خاک است  
 در زمین می کشد و در خاک است  
 در زمین می کشد و در خاک است

در هر پروازی شیر غشکار است لطمه عتقا بخزیده از نیش  
 در قاف به زنگونه که قاف در میان عتقا به در پرانیدن شکوه خود  
 دعوی میکند که باز را بران گونم که بر کوه بیستون ابر بیستون برود  
 جمله پراشتگان را از پرانیدن او چون قراخون سر میگرد و شع  
 رلیق حشره افواه کل به کنتار الطیور بحر صیف به یک روز رای های  
 باستان شکوه و ابر غریب های چتر را در هوای صید طیران فرمود و چنانچه  
 شکر شرق تا غرب پره کشیده زمینان طائر گشتند و هوایان آن  
 سخت گره عتقا بان را پود اوم میداد و بارانچه جان باز میشد و پیکان  
 چرب زبان اگر گسان را زیان می آورد و دل میرود و شاهین جانور  
 از لکد خویش میگشت و هیچینه از مشت دیگران می پریشان  
 لکد و مشت در قفای زبوان به زخراشدگان غریب نباشد به  
 بازان چنگ زن بزخمها و چنگ مرغ را از هوا فرو می آورد و مرغها  
 خوش نوا فرو و بالا آهنگ میگردند و باوزنای چرخان رخسار ابقیر  
 میگردانند و ناگاه درین حال کله کلنگان مای از سوی آب در سینه  
 تیر اندازان تیر می انداختند و کلنگان را سمری بریدند و رنگ میگردند

که اینجند اول کسی که در وقت جانوری شکلی که از آن باشد گویند

در هر پروازی شیر غشکار است لطمه عتقا بخزیده از نیش  
 در قاف به زنگونه که قاف در میان عتقا به در پرانیدن شکوه خود  
 دعوی میکند که باز را بران گونم که بر کوه بیستون ابر بیستون برود  
 جمله پراشتگان را از پرانیدن او چون قراخون سر میگرد و شع  
 رلیق حشره افواه کل به کنتار الطیور بحر صیف به یک روز رای های  
 باستان شکوه و ابر غریب های چتر را در هوای صید طیران فرمود و چنانچه  
 شکر شرق تا غرب پره کشیده زمینان طائر گشتند و هوایان آن  
 سخت گره عتقا بان را پود اوم میداد و بارانچه جان باز میشد و پیکان  
 چرب زبان اگر گسان را زیان می آورد و دل میرود و شاهین جانور  
 از لکد خویش میگشت و هیچینه از مشت دیگران می پریشان  
 لکد و مشت در قفای زبوان به زخراشدگان غریب نباشد به  
 بازان چنگ زن بزخمها و چنگ مرغ را از هوا فرو می آورد و مرغها  
 خوش نوا فرو و بالا آهنگ میگردند و باوزنای چرخان رخسار ابقیر  
 میگردانند و ناگاه درین حال کله کلنگان مای از سوی آب در سینه  
 تیر اندازان تیر می انداختند و کلنگان را سمری بریدند و رنگ میگردند

در هر پروازی شیر غشکار است لطمه عتقا بخزیده از نیش  
 در قاف به زنگونه که قاف در میان عتقا به در پرانیدن شکوه خود  
 دعوی میکند که باز را بران گونم که بر کوه بیستون ابر بیستون برود  
 جمله پراشتگان را از پرانیدن او چون قراخون سر میگرد و شع  
 رلیق حشره افواه کل به کنتار الطیور بحر صیف به یک روز رای های  
 باستان شکوه و ابر غریب های چتر را در هوای صید طیران فرمود و چنانچه  
 شکر شرق تا غرب پره کشیده زمینان طائر گشتند و هوایان آن  
 سخت گره عتقا بان را پود اوم میداد و بارانچه جان باز میشد و پیکان  
 چرب زبان اگر گسان را زیان می آورد و دل میرود و شاهین جانور  
 از لکد خویش میگشت و هیچینه از مشت دیگران می پریشان  
 لکد و مشت در قفای زبوان به زخراشدگان غریب نباشد به  
 بازان چنگ زن بزخمها و چنگ مرغ را از هوا فرو می آورد و مرغها  
 خوش نوا فرو و بالا آهنگ میگردند و باوزنای چرخان رخسار ابقیر  
 میگردانند و ناگاه درین حال کله کلنگان مای از سوی آب در سینه  
 تیر اندازان تیر می انداختند و کلنگان را سمری بریدند و رنگ میگردند



کما مکاریم موقوف مکان آخر  
 فارسی بخند خداوند را دادا ۱۲ از کشت  
 یک دیدن کباب را از نفس زدن ۱۲  
 سفید باز سفید آفتاب را  
 بنزدیک من باز باطنی بازی  
 آمد دست در غامبی باز نون که از  
 بود باز نون که از

چرخ دار غریب بفرمان کما مکاریم شکره کما مکاریم خویش را بر طریق  
 پرواز و که بیک دمیدن از سفید باز بلند پر صبح بلند تر بر آمد از اسخا  
 چنان تمهید که نرطاس چون بچه گوی تر می لرزید نباید که بر من واقع شود  
 بر هر کلنگ که زخمی می آورد سنگدانه اورا رگ رگ میکرد تا از جنگ  
 آن رشته کلنگ یک لنگ رسته نشد و هر همه را ماده اصل لکم لطیبات  
 و ما علمتم من الجوارح روزی شد سلطان شکره شناس را نه شکره دار  
 غریب بنایت غریب نو خلعتی سنبه چون پر طوطی و تنگهای زر چون  
 پروم طایریش بعد و مرغ اعطا کرد **نظم** زان پر طاووس طوطی  
 کان هنر پرواز یافت خواست که جابر پروازیر که جای آتش بود  
 روز دیگر که غزاله شیر سوار از زنب اسیر جان در سینه زار آسمان  
 بسته زو شاه اسد صولت بهماشای یوزبان نو قصد چیر کرد  
 رگب الجواد وارکب الاجبیا و ا حتی یصید لطیبات الاسا و ا حکم انداز  
 مانند ان گوساله جگر بر می کنند و قادر دستان مغز لنگان را از پو  
 گوزن مخی خستند طغانه چهار پهلو از دل لوری دل شیر میدرید و در دیده  
 آه در میرفت و بیک شکاری بزبان آوری سر گرگ میشکافت که

دست چون نون که از  
 باز نون که از  
 پیش آمدن و از کشت  
 کما مکاریم موقوف مکان آخر  
 فارسی بخند خداوند را دادا ۱۲ از کشت  
 یک دیدن کباب را از نفس زدن ۱۲  
 سفید باز سفید آفتاب را  
 بنزدیک من باز باطنی بازی  
 آمد دست در غامبی باز نون که از  
 بود باز نون که از  
 چرخ دار غریب بفرمان کما مکاریم شکره کما مکاریم خویش را بر طریق  
 پرواز و که بیک دمیدن از سفید باز بلند پر صبح بلند تر بر آمد از اسخا  
 چنان تمهید که نرطاس چون بچه گوی تر می لرزید نباید که بر من واقع شود  
 بر هر کلنگ که زخمی می آورد سنگدانه اورا رگ رگ میکرد تا از جنگ  
 آن رشته کلنگ یک لنگ رسته نشد و هر همه را ماده اصل لکم لطیبات  
 و ما علمتم من الجوارح روزی شد سلطان شکره شناس را نه شکره دار  
 غریب بنایت غریب نو خلعتی سنبه چون پر طوطی و تنگهای زر چون  
 پروم طایریش بعد و مرغ اعطا کرد **نظم** زان پر طاووس طوطی  
 کان هنر پرواز یافت خواست که جابر پروازیر که جای آتش بود  
 روز دیگر که غزاله شیر سوار از زنب اسیر جان در سینه زار آسمان  
 بسته زو شاه اسد صولت بهماشای یوزبان نو قصد چیر کرد  
 رگب الجواد وارکب الاجبیا و ا حتی یصید لطیبات الاسا و ا حکم انداز  
 مانند ان گوساله جگر بر می کنند و قادر دستان مغز لنگان را از پو  
 گوزن مخی خستند طغانه چهار پهلو از دل لوری دل شیر میدرید و در دیده  
 آه در میرفت و بیک شکاری بزبان آوری سر گرگ میشکافت که

کما مکاریم موقوف مکان آخر  
 فارسی بخند خداوند را دادا ۱۲ از کشت  
 یک دیدن کباب را از نفس زدن ۱۲  
 سفید باز سفید آفتاب را  
 بنزدیک من باز باطنی بازی  
 آمد دست در غامبی باز نون که از  
 بود باز نون که از  
 چرخ دار غریب بفرمان کما مکاریم شکره کما مکاریم خویش را بر طریق  
 پرواز و که بیک دمیدن از سفید باز بلند پر صبح بلند تر بر آمد از اسخا  
 چنان تمهید که نرطاس چون بچه گوی تر می لرزید نباید که بر من واقع شود  
 بر هر کلنگ که زخمی می آورد سنگدانه اورا رگ رگ میکرد تا از جنگ  
 آن رشته کلنگ یک لنگ رسته نشد و هر همه را ماده اصل لکم لطیبات  
 و ما علمتم من الجوارح روزی شد سلطان شکره شناس را نه شکره دار  
 غریب بنایت غریب نو خلعتی سنبه چون پر طوطی و تنگهای زر چون  
 پروم طایریش بعد و مرغ اعطا کرد **نظم** زان پر طاووس طوطی  
 کان هنر پرواز یافت خواست که جابر پروازیر که جای آتش بود  
 روز دیگر که غزاله شیر سوار از زنب اسیر جان در سینه زار آسمان  
 بسته زو شاه اسد صولت بهماشای یوزبان نو قصد چیر کرد  
 رگب الجواد وارکب الاجبیا و ا حتی یصید لطیبات الاسا و ا حکم انداز  
 مانند ان گوساله جگر بر می کنند و قادر دستان مغز لنگان را از پو  
 گوزن مخی خستند طغانه چهار پهلو از دل لوری دل شیر میدرید و در دیده  
 آه در میرفت و بیک شکاری بزبان آوری سر گرگ میشکافت که

سکه زنده آتش پاکان را در حاکم  
 تمام می کشند شمشیر آن سنگات را از  
 چو بی آتش شمشیر را از خاک را از  
 سکه زنده آتش پاکان را در حاکم  
 تمام می کشند شمشیر آن سنگات را از  
 چو بی آتش شمشیر را از خاک را از

چشم نیز و معلمان خاص که تعلیم مکتبیین تعلیم نهن ماما علیکم الله است و  
 کشته بودند و بر دوندگان دست سبقت نموده معلمان از ایشان  
 فواید فکلو اما مسکن علیکم و اذکر و اشم الله علیه میگرفتند و گرگان کشته  
 که از برای وحشت ناخن زویدی از دیده و دل گردید آن سگان معلم  
 میدادند و گر از آن خشمناک که از هر خضومت دندان زدندی دندان  
 کسان فرو دندان یوزان خاص میسر سنانیدند بیت کرب خون کرده  
 زخم بر تن صید پخته فرموش کشته شیران را به لباط شکار ستان  
 نشا طرامانت از لبکه یوزان دست میزدند و آهوان جبت میگرفتند  
 و کوتاهه پایان پاسکیو فتند و ترکان کمان می کشیدند در حالت چشم بود  
 چند از کنار رود دره آن چنگ زنان جگر خوار گشته شمشیر  
 بدان تا چو بر جان زند زخم چنگ بمیرند پس خرقة بازی کنند  
 یوزان غریب یوز چنگ زن خویش را که به سه جای در نای گلو داشت  
 رسن بکشید و آن ترجمه دراز کشیدن رسن چنگ را ساز کرد و کله  
 رقصان در نیم ره چنان بزد که بر همه شکار نه گرفت چنگ او کردند  
 بیت چنگ زن خوش خوش میگرفت از انگشت و سیرکی را

چشم نیز و معلمان خاص که تعلیم مکتبیین تعلیم نهن ماما علیکم الله است و  
 کشته بودند و بر دوندگان دست سبقت نموده معلمان از ایشان  
 فواید فکلو اما مسکن علیکم و اذکر و اشم الله علیه میگرفتند و گرگان کشته  
 که از برای وحشت ناخن زویدی از دیده و دل گردید آن سگان معلم  
 میدادند و گر از آن خشمناک که از هر خضومت دندان زدندی دندان  
 کسان فرو دندان یوزان خاص میسر سنانیدند بیت کرب خون کرده  
 زخم بر تن صید پخته فرموش کشته شیران را به لباط شکار ستان  
 نشا طرامانت از لبکه یوزان دست میزدند و آهوان جبت میگرفتند  
 و کوتاهه پایان پاسکیو فتند و ترکان کمان می کشیدند در حالت چشم بود  
 چند از کنار رود دره آن چنگ زنان جگر خوار گشته شمشیر  
 بدان تا چو بر جان زند زخم چنگ بمیرند پس خرقة بازی کنند  
 یوزان غریب یوز چنگ زن خویش را که به سه جای در نای گلو داشت  
 رسن بکشید و آن ترجمه دراز کشیدن رسن چنگ را ساز کرد و کله  
 رقصان در نیم ره چنان بزد که بر همه شکار نه گرفت چنگ او کردند  
 بیت چنگ زن خوش خوش میگرفت از انگشت و سیرکی را

شمشیر زنده آتش پاکان را در حاکم  
 تمام می کشند شمشیر آن سنگات را از  
 چو بی آتش شمشیر را از خاک را از  
 شمشیر زنده آتش پاکان را در حاکم  
 تمام می کشند شمشیر آن سنگات را از  
 چو بی آتش شمشیر را از خاک را از



ع آشنایان گرامی! مطلقاً خانوادۀ ما را که در میان دو صف قرار گرفته اند و به واسطه این امر با مشکلات فراوانی مواجه شده اند، از شما تقاضا می‌کنیم تا با کمک خودتان به حل این مشکل بپردازید.

شکار یکی روی زمین را از سواد و دیده پشت یوز ساختند الا دعوت  
عصم اشتر جوارحه عن صید الحرام بلغه اشتر بصید الحرام لعب باز  
قدر مع النسرین غلبه اشتر علی الاساد نصر الله فی قتل الضیاع  
للمیت جلوس طائر روحه علیه اقم جعل طيور الحکمة قوت طائر روحه  
فی هوا القادس حفظ الله عن کلاب جهنم بائیل من بازیه و درود  
جرحه جوارح السما جعل طعم النسر و باطن الغراب علی شجرة بذل الحام  
لحومه و حج فی حلقوم القسورة ناطق بانباذ الذباب طفر طفر الاسد  
علیه للمیت اخذه عقاب العقاب اولی طائره لشما جعل خنزیر فی القبر  
صار قوت البصر سقر صیر کلها بسلاسل النار خط سوم در کتابی که از  
همیت تخیم و علویات تقویم بایست تلمبه سه حرف است حرف اول  
در کتابها و لقب شمس خاص و سرنامهای موجز بسوی شمس و قمر  
حرف دوم در کتابت بسوی قمر و بدر حرف سوم در کتابتها  
لقب نجم حرف اول در کتابهای لقب شمس خاص و سرنامه موجز  
بسوی شمس و قمر مصرع دیباچه و نسبت وی از نور به بر سر انور  
روشن دلان روشن کرده می آید که این قسم بغایت تاج و تاج  
تقدیر کرده می شود ۱۲

Penb



9

۴  
برای این که...

از این جهت که در این کتاب

2

10

...

10

1990

10

10/10/10

و نسبت در وی بدو شکل آید عموماً و خصوصاً اما عموم چنین که اگر  
مکتوب الیه شمس باشد با قمر و یا خیم و آنچه به تخیم و نسبت تعلق دارد  
همه در طے عبارت چنانکه خواهد در آرد تا عرصه سخن از آسمان فراتر  
گردد و خصوص چنین که در هر بقعه از خاصه آن نگذرد مثلاً در بقع  
شمس آنچه خاصه آفتاب است همان را لازم گیر و در نجم و قمر که در  
مکتوباتی که کاتب درین تقویم پرداخت کرده است غالباً نیست  
که رقم نسبت از جدول خاصه بقع پایی بیرون ننهد است عطا  
که خواننده تا درجه سخن را برین نسبت بذروه سپهر رساند ایشان را  
درین روزنامه‌های و قائل نظر وقت چنان باید گذاشت مصرع  
که چشم اهل رصد سوی انجم و افلاک بدو و نتایج این مولدات همه  
برین پنج استخراج کرد و هر چه جز این است رنج دانست که اگر  
و نسبت خصوص به استقامت تمام مدخل نگردد و که تناسب میان  
جمله علویات مشترک است و یک نسبت را از اتصال نسبت‌های  
دیگر می‌برد گردانیدن نوع و دشواری دارد و شکل عموم را التزام باید  
تا کوکب معانی را عرصه سیر و وسعت پذیرد و بدو الشواقب

[illegible]

این منشور دل رخسار ازده  
 از کس نیست زین فانی مردان  
 از غنچه سخن نیست کمر اسرار  
 کتاب تو بینم تو هم ازده  
 این منشور دل رخسار ازده  
 از کس نیست زین فانی مردان  
 از غنچه سخن نیست کمر اسرار  
 کتاب تو بینم تو هم ازده



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

اعدین الناس بعد طاعت لیل معلوم رای گردانیده می آید که تا حضرت  
 ملک شمس شرقی سوی مغرب غربت فرموده است بنده ضعیف خور و ک  
 ذره بی پروا نور بر تاجی ناخیز و مجتهد گشته است که کسی را پیش نظر نمی آید  
 و چنان در کج خانه مخفی و متواری مانده که کسی را علم نیست بهیت که از روز  
 چنین پیره گون به سر از روزنی هم نیار و بیرون بنده خور و ک زره را  
 در غیبت شمس روشن نمیشود که از کدام درجه علما فرو افتاده است  
 یارب تا غایت غیبیت بر دوش شب و غارت روز نهاده اند شمس  
 خنک تموس آسمان باد بریران او به تامن ذره میروم قصه کمان بخند  
 و خنده مصر نیلوفر خاتون که خبرید ان طلعت انور چشم باز نگردی از حرا  
 آن لغا و آب چشمها غرق بلکه از خم چشمها آب مروارید در چشمش فرو آمده  
 و با چندین آشنای آب لباشنه آن چشمه روشن نظم بنای بیرون  
 اندر عشق بازی کم ز نیلوفر که جز در چهره خورشید هرگز چشمش نکشاید چمن  
 هر کسی سیراب گردد و لیکن این چشمه چو مشوق است که روی تشنگی بر خطه افروز  
 و گیران سینه نورانی روشن باد که ملک شمس الدین شمس که بزرگ زاده  
 مغرب است با هم بندگی آن شمس العلی زنده میشود و میگوید که من از

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰



و با توجه به این که در این کتاب...

و در دریاچه مروان در سیر و بنگران را اینجه تا فکی از جهت روی ملک  
اشرف بیاید کشیده خورشید پرست کوزابی بر مد آن برگه گوی صبح  
امیدش ندمه رخ عارض راتا بک نور العین ضیا بیاید و تا پیوسته کرد  
او بر آید و پرده پوشی شمشاد او کند اگر چه گرمی او هیچ روی پوشیده  
نخواهد ماند شهر ضیا و شمس لایحه بحال و لو کان التراکم فی السحاب  
جز رفیع عارض که تواند که صفرا ضیا را مانع باشد و مزاج گفت و تاب  
از حرارت طبع قدری بعدل باز آرد شک نیست که بر آتش از آبی و آفتاب  
از سحابی چاره نتواند بود بیت اگر نه ابر نو ساز پرده ساز کند چرخ  
تیزی خورشید پوشش باز کند چون رفیع عارض از ان باب است و  
بر کشیده تربیت و تربیت شمس این خال را بخواهد گرفت و پیرامون عارض  
از ویل حیا پرده خواهد گشت اما پیریز بیت اشارت کن با برای چشمه نور  
که دار و گرمی نور تو ستور به منده خرد که زره آنچه طریق هوا خواسته بود  
بجا آورد و باقی رای عالی بر تر منزلت هر روز بر ترقی باور زمین شمار ماه از  
فرد آفتاب و تاب نایخ عام از سر و پای زده روشن خواهد شد و مصرع  
یعنی سوم از ماه و سنه مفصل و پنج به سلیمات عطار وانی که از غطش

و در دریاچه مروان در سیر و بنگران را اینجه تا فکی از جهت روی ملک  
اشرف بیاید کشیده خورشید پرست کوزابی بر مد آن برگه گوی صبح  
امیدش ندمه رخ عارض راتا بک نور العین ضیا بیاید و تا پیوسته کرد  
او بر آید و پرده پوشی شمشاد او کند اگر چه گرمی او هیچ روی پوشیده  
نخواهد ماند شهر ضیا و شمس لایحه بحال و لو کان التراکم فی السحاب  
جز رفیع عارض که تواند که صفرا ضیا را مانع باشد و مزاج گفت و تاب  
از حرارت طبع قدری بعدل باز آرد شک نیست که بر آتش از آبی و آفتاب  
از سحابی چاره نتواند بود بیت اگر نه ابر نو ساز پرده ساز کند چرخ  
تیزی خورشید پوشش باز کند چون رفیع عارض از ان باب است و  
بر کشیده تربیت و تربیت شمس این خال را بخواهد گرفت و پیرامون عارض  
از ویل حیا پرده خواهد گشت اما پیریز بیت اشارت کن با برای چشمه نور  
که دار و گرمی نور تو ستور به منده خرد که زره آنچه طریق هوا خواسته بود  
بجا آورد و باقی رای عالی بر تر منزلت هر روز بر ترقی باور زمین شمار ماه از  
فرد آفتاب و تاب نایخ عام از سر و پای زده روشن خواهد شد و مصرع  
یعنی سوم از ماه و سنه مفصل و پنج به سلیمات عطار وانی که از غطش

و در دریاچه مروان در سیر و بنگران را اینجه تا فکی از جهت روی ملک

اشرف بیاید کشیده خورشید پرست کوزابی بر مد آن برگه گوی صبح  
امیدش ندمه رخ عارض راتا بک نور العین ضیا بیاید و تا پیوسته کرد  
او بر آید و پرده پوشی شمشاد او کند اگر چه گرمی او هیچ روی پوشیده  
نخواهد ماند شهر ضیا و شمس لایحه بحال و لو کان التراکم فی السحاب  
جز رفیع عارض که تواند که صفرا ضیا را مانع باشد و مزاج گفت و تاب  
از حرارت طبع قدری بعدل باز آرد شک نیست که بر آتش از آبی و آفتاب  
از سحابی چاره نتواند بود بیت اگر نه ابر نو ساز پرده ساز کند چرخ  
تیزی خورشید پوشش باز کند چون رفیع عارض از ان باب است و  
بر کشیده تربیت و تربیت شمس این خال را بخواهد گرفت و پیرامون عارض  
از ویل حیا پرده خواهد گشت اما پیریز بیت اشارت کن با برای چشمه نور  
که دار و گرمی نور تو ستور به منده خرد که زره آنچه طریق هوا خواسته بود  
بجا آورد و باقی رای عالی بر تر منزلت هر روز بر ترقی باور زمین شمار ماه از  
فرد آفتاب و تاب نایخ عام از سر و پای زده روشن خواهد شد و مصرع  
یعنی سوم از ماه و سنه مفصل و پنج به سلیمات عطار وانی که از غطش

و در دریاچه مروان در سیر و بنگران را اینجه تا فکی از جهت روی ملک  
اشرف بیاید کشیده خورشید پرست کوزابی بر مد آن برگه گوی صبح  
امیدش ندمه رخ عارض راتا بک نور العین ضیا بیاید و تا پیوسته کرد  
او بر آید و پرده پوشی شمشاد او کند اگر چه گرمی او هیچ روی پوشیده  
نخواهد ماند شهر ضیا و شمس لایحه بحال و لو کان التراکم فی السحاب  
جز رفیع عارض که تواند که صفرا ضیا را مانع باشد و مزاج گفت و تاب  
از حرارت طبع قدری بعدل باز آرد شک نیست که بر آتش از آبی و آفتاب  
از سحابی چاره نتواند بود بیت اگر نه ابر نو ساز پرده ساز کند چرخ  
تیزی خورشید پوشش باز کند چون رفیع عارض از ان باب است و  
بر کشیده تربیت و تربیت شمس این خال را بخواهد گرفت و پیرامون عارض  
از ویل حیا پرده خواهد گشت اما پیریز بیت اشارت کن با برای چشمه نور  
که دار و گرمی نور تو ستور به منده خرد که زره آنچه طریق هوا خواسته بود  
بجا آورد و باقی رای عالی بر تر منزلت هر روز بر ترقی باور زمین شمار ماه از  
فرد آفتاب و تاب نایخ عام از سر و پای زده روشن خواهد شد و مصرع  
یعنی سوم از ماه و سنه مفصل و پنج به سلیمات عطار وانی که از غطش





درباره چسبیدن دود آلوده  
از راه چسبیدن دود آلوده  
دود عصاره مشرق و میل  
باشود و آگاهی از اصل و مقصد و در هر سطح  
چون جهات و طالع آرد که بی اختیار با اصل و مقصد  
و میل یکسره مقدار یک در هر سطحی مقدار آید که در میان  
و میل یکسره چنانچه در راه و میل و در هر سطحی مقدار آید که در میان  
چشم و میل چنانچه در راه و میل و در هر سطحی مقدار آید که در میان  
تقویت در اصل خلقت فیه مثلث و در هر سطحی مقدار آید که در میان  
اعمال اولیای هم در هر سطحی مقدار آید که در میان  
رشد و در هر سطحی مقدار آید که در میان  
و در هر سطحی مقدار آید که در میان

۵  
ایکسان و اشیدن  
شاید نه میخای

از کف دست

تاریخ ۱۳۵۵

از بزرگداشت روزی

بسم الله الرحمن الرحيم

مدرسه علمیه

دل جیلا نیست  
از بغی و اول

جای و مورد ایدن  
بروید و باشد و

البرکات و النعمان

باز یک نفر دلا

وہاں سے ان کے  
بازار کے سامنے  
دروازہ تھا



10

و انکشاف حوادث لیل و نهار بعید الآثار مصرع بنور الدجی پس ظل  
دیگر تا حکم قضا آفتاب را بر سال در صد شرف نشاند و آفتاب  
ظلم شب را کم کند و آثار عدل در ایام ظاهر گرداند <sup>۴</sup>مطالم حکومت بنو عدل  
مجلس عالی شمس الحق و الدین صدر صد و شش و اربع و اربعین و شش و شصت  
و صفت نصفت با آن ذات چون نور بافتاب پیوسته و نفس ظلمه از  
عین عدل او چون نقش ظلمت از چشمه نور شید شسته شمر بنو محمد  
قبل البرایا قضا الحق اطلع علیه علینا الامام علی النبی شمس خضوعاً  
مع الخطابات ملک الایام شمس الدین اخذ شعاع سیفه من اشرق  
الی المغرب ملک اشرق و المغرب شمس الدول علی علیه ضبط الآفاق  
راک انور شمسی دام منور اذات منیر شیخ شمس الحق و الدین لازال منیر  
شیخ صبح خیر شمس الدین اضحی اشرق با شرافه مولانا منقض الایام  
شمس الدین صیار المقتبس با فاضله قاضی شمس الدین قطع ظلام ظلم  
با نوره عادل العصر شمس الدول زار اشرایامه فی شرف العدل  
برادر مهربان شمس الدین نور ایام بقایا بنور قایم قره العین شمس الدین  
ضار غنیایا طلعت فرزند شمس الدین رباه رب السماء ربها شیر السعاده

از گنجین

بازید

وہابیہ

عبدالله بن محمد

10

10

مجلس شورای اسلامی

مجلس

5

و اعلیٰ

پیشانی



۲۰۰

*[Faint handwritten notes or bleed-through from another page]*

11/1/1911

برای اطلاع از آخرین اخبار و رویدادها

طلوع شمس در ۱۲  
 طلوع شمس در ۱۱  
 طلوع شمس در ۱۰  
 طلوع شمس در ۹  
 طلوع شمس در ۸  
 طلوع شمس در ۷  
 طلوع شمس در ۶  
 طلوع شمس در ۵  
 طلوع شمس در ۴  
 طلوع شمس در ۳  
 طلوع شمس در ۲  
 طلوع شمس در ۱

للعلوم طالع صبح الرقعة من طلعة اشرق لوانع العلوم من جهة تجلي ذات طالع  
 الصبح للهيئة سلطان شمس الدين مرحوم طالع النور على بروج النجد  
 ملك مرحوم شمس الدين ضار ووجه كملك النجوم مولانا شمس الدين صبح  
 النواره على مطلع الدرجات للعلوم لزومه الرحمة كضوء شمس طالع صبح النور  
 من ارضه لا ينفك عنه ضوء الغفران العكس مع الخطابات شمس الدين  
 جهانشور رانزد يك ست كه گيرند سود و وجه با خداس شمس سوزنده  
 همه روز تافته يبا شد تاب النور عليه من احتراق البريا شمس بدر  
 آفتاب بر سر ديوار رسیده است صفه الله و جني العظمى در آياشام  
 تشنه آب ريختگيهاي ماست يابس عين العفونة مصرع نامه شمس  
 ونست تخيم به عنوان اين ابر تنك كه پوشيده و قائق عطارد است  
 و پرده ابله وقت در حضرت مولانا عین المعانی شمس الحق والدين  
 ضار الافاق بانواره كاشا ده گرد و تحميد الحمد لنور القهرين الله مضى  
 شعر وسجدة باب شمس كل فيضه و انقص كشمس المنير بالانوار  
 تا آفتاب عالي در جت فيض بخش ماه و محفل شكين انجم باشد طلوع صبح  
 ارتفاع از طلعت گيتي افروز خداوند مولانا شمس الملة والدين مضى  
 نام ۱۲

طلوع شمس در ۱۲  
 طلوع شمس در ۱۱  
 طلوع شمس در ۱۰  
 طلوع شمس در ۹  
 طلوع شمس در ۸  
 طلوع شمس در ۷  
 طلوع شمس در ۶  
 طلوع شمس در ۵  
 طلوع شمس در ۴  
 طلوع شمس در ۳  
 طلوع شمس در ۲  
 طلوع شمس در ۱

طلوع شمس در ۱۲  
 طلوع شمس در ۱۱  
 طلوع شمس در ۱۰  
 طلوع شمس در ۹  
 طلوع شمس در ۸  
 طلوع شمس در ۷  
 طلوع شمس در ۶  
 طلوع شمس در ۵  
 طلوع شمس در ۴  
 طلوع شمس در ۳  
 طلوع شمس در ۲  
 طلوع شمس در ۱





۱۳۱۲

[illegible]















هم بدان و عو یا بلند تر می آیند بیت بر ند اگر چه که دیوان بلند تر  
تر شدایت به بلند پر ترا ز ایشان بسی ست تیر شهاب به دیگر ننوده میشود  
که قرة العین شهابال از ارتفاع درجات روز بروز افزون است و  
چنان روشن می شود که عاقبت بکمالیت بدر خواهد رسید و دلیل از  
و وینا پد که جزوی از ذات بدر بلکه عین اوست بیت بنیش مال  
لیک بدر است تمام هماندر پس پرده خویش را پوشیدست به اگر چه  
از سیر منازل طریقت چنان در سطح افتاده است که پهلوش از پو  
بیرون آمده است و خیالی مانده همه روز در خلوت باشد و دیدن ممکن  
نشود مگر بوقت افطار آنهم بعد از می چون بهبار کی پیدا گشت از یک  
انگشت نمای هر بام دو گرد و سه فرو و افکنده باز سوی برج خلوت  
رجوع کند هر ماه خلقی روز می شمرد که آن غره مبارک کی در نظر آید تا آنکه  
شهر تنیست عام روی یکدیگر ببینند و هر که او را دیده باشد چشمش نکشاید  
مگر روی مبارک روی رویت میمون او نه در یک شهر بلکه در همه شهر بخت  
و فرخنده است جماعتی تار یک دیده که دعوی باریک بینی میکنند و میگویند  
از یکدیگر دیدار او تنک تار یک و باریک بدیشان مینماید عیما میگویند

[illegible]



و اما در این عالم که هر چه که یافت به سائل شدنش بین که چای می شود به  
 داعی سهیل از آن روز باز رخ بشین خوابه خال مست شست که خوابه  
 و خوابه هلال عارضی ست و بتانی و بقای ندارد و بدیدن بادی برود  
 و هر چه در دل خال باشد در حال فرو دریزد و خالی شود و اما در روش نجم  
 و قاتق بسیار است و هلال را از آن قاتق سرناختی بیش روشن نه  
 و طالعی چنان افتاده است که هلال از بدروزان نجم دور نتواند شد  
 شب عید خج خوابه هلال را دیده شد پهلوی بدروزان شامی نیز از پهلوی هلال  
 دور نمود و خوابه خال بخاری گوشه گرفته و دامن صحبت از هلال و نجم جدا  
 و سراج اصلی و ضیاء مصباحی همه هاجا حاضر خوابه ضیاء مصباحی  
 سراج اصلی را بر خیم شامی ترجیح می نهاد که نجم گردنه است و خوابه هاجا  
 سیکر و دو صحبت سعد و حسن را و وقتی عطیه دهد وقتی ندید و لیکن سراج  
 اصلی از کج خانه کم برون می آید و اگر بیرونش آرند نزد یک مرون شود  
 و از جمله نصیبهای عالم روغن چراغی بیش ندارد اما چنان پر دل و سر  
 ست که اگر نفس زند جان بدید و هلال از طرف نجم بر آید و با شارت  
 ابر و خلق را در خیال افکند آن شب باز سراج اصلی با نجم شامی سو

و اما در این عالم که هر چه که یافت به سائل شدنش بین که چای می شود به  
 داعی سهیل از آن روز باز رخ بشین خوابه خال مست شست که خوابه  
 و خوابه هلال عارضی ست و بتانی و بقای ندارد و بدیدن بادی برود  
 و هر چه در دل خال باشد در حال فرو دریزد و خالی شود و اما در روش نجم  
 و قاتق بسیار است و هلال را از آن قاتق سرناختی بیش روشن نه  
 و طالعی چنان افتاده است که هلال از بدروزان نجم دور نتواند شد  
 شب عید خج خوابه هلال را دیده شد پهلوی بدروزان شامی نیز از پهلوی هلال  
 دور نمود و خوابه خال بخاری گوشه گرفته و دامن صحبت از هلال و نجم جدا  
 و سراج اصلی و ضیاء مصباحی همه هاجا حاضر خوابه ضیاء مصباحی  
 سراج اصلی را بر خیم شامی ترجیح می نهاد که نجم گردنه است و خوابه هاجا  
 سیکر و دو صحبت سعد و حسن را و وقتی عطیه دهد وقتی ندید و لیکن سراج  
 اصلی از کج خانه کم برون می آید و اگر بیرونش آرند نزد یک مرون شود  
 و از جمله نصیبهای عالم روغن چراغی بیش ندارد اما چنان پر دل و سر  
 ست که اگر نفس زند جان بدید و هلال از طرف نجم بر آید و با شارت  
 ابر و خلق را در خیال افکند آن شب باز سراج اصلی با نجم شامی سو

و اما در این عالم که هر چه که یافت به سائل شدنش بین که چای می شود به  
 داعی سهیل از آن روز باز رخ بشین خوابه خال مست شست که خوابه  
 و خوابه هلال عارضی ست و بتانی و بقای ندارد و بدیدن بادی برود  
 و هر چه در دل خال باشد در حال فرو دریزد و خالی شود و اما در روش نجم  
 و قاتق بسیار است و هلال را از آن قاتق سرناختی بیش روشن نه  
 و طالعی چنان افتاده است که هلال از بدروزان نجم دور نتواند شد  
 شب عید خج خوابه هلال را دیده شد پهلوی بدروزان شامی نیز از پهلوی هلال  
 دور نمود و خوابه خال بخاری گوشه گرفته و دامن صحبت از هلال و نجم جدا  
 و سراج اصلی و ضیاء مصباحی همه هاجا حاضر خوابه ضیاء مصباحی  
 سراج اصلی را بر خیم شامی ترجیح می نهاد که نجم گردنه است و خوابه هاجا  
 سیکر و دو صحبت سعد و حسن را و وقتی عطیه دهد وقتی ندید و لیکن سراج  
 اصلی از کج خانه کم برون می آید و اگر بیرونش آرند نزد یک مرون شود  
 و از جمله نصیبهای عالم روغن چراغی بیش ندارد اما چنان پر دل و سر  
 ست که اگر نفس زند جان بدید و هلال از طرف نجم بر آید و با شارت  
 ابر و خلق را در خیال افکند آن شب باز سراج اصلی با نجم شامی سو



[illegible][illegible]





۱۱۰ ای اعلیٰ فیض قیوم وکیل ۱۱۱ مصلح نفع کو اکب ۱۱۲ نور فیض نجم و براس ۱۱۳ موت نفع وین ۱۱۴ خیم درخت به تنه شل گیاه ۱۱۵  
 ۱۱۶ ادرار عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۷ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۸ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۹ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۲۰ عین الکمال و کامل بدو زار  
 عین الدوله بلال بارک استغنی غره ذوالنون شام و بوزیر اایام  
 بلال مغربی عصم عینه عین العین و کل نوره شیخ کامل بدر الحق والدین  
 ضار الیالی بیضه حاجب عین الدوله بلال تمین العیون برویه  
 مولانا صاحب یقین و نقل بدر الملک المکمل حرس کماله عین  
 فرزند نور العین بدر الدین حفظ جمال عین الکمال برادر نور  
 الاصحاب والاقران قمر الدین زار استغنی ایل نقایه سلیمیت ملک شید  
 قمر الدین اقر منزل فی قلب الارض شیخ مرحوم بدر الدین تم نور اثر  
 علیه قاضی بدر کتب ضیاء روحه صدر البدر مولانا بدر الدین محفوظ  
 علامه در حبه کماله سیه لار قمر الدین ستونی داریت دایرة النور  
 حوله کالدارات العکس بدر شب گرد نقص دوره قمر کا هشت افزای  
 مات تعلیمه سرطان بدر تیره دل اخذ بانحسوف و تحسین بدر کوچه گرد  
 کشف ضلعه بالسخ بلال کوزیشت کمل نقصانه سلیمیت بدر کلفه رو  
 در دوزخ رفت تیج کلاب جنم علیه قمر ناتمام فرو رفت هبط فی تعقیر  
 بلال مدقوق در حجاب شد اظلم قبره کلیله اسخ حرف سوم در کتاب  
 لقب نجم اینکه این نسبت انجم بعوم عنوان این نامه که مطلع کو اکب

۱۱۲ ای اعلیٰ فیض قیوم وکیل ۱۱۳ مصلح نفع کو اکب ۱۱۴ نور فیض نجم و براس ۱۱۵ موت نفع وین ۱۱۶ خیم درخت به تنه شل گیاه ۱۱۷ ادرار عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۸ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۹ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۲۰ عین الکمال و کامل بدو زار

۱۱۱ مصلح نفع کو اکب ۱۱۲ نور فیض نجم و براس ۱۱۳ موت نفع وین ۱۱۴ خیم درخت به تنه شل گیاه ۱۱۵ ادرار عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۶ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۷ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۸ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۹ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۲۰ عین الکمال و کامل بدو زار

۱۱۱ مصلح نفع کو اکب ۱۱۲ نور فیض نجم و براس ۱۱۳ موت نفع وین ۱۱۴ خیم درخت به تنه شل گیاه ۱۱۵ ادرار عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۶ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۷ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۸ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۱۹ عین الکمال و کامل بدو زار ۱۲۰ عین الکمال و کامل بدو زار









سرایه و داریک ۱۲  
 گری و روز به روز ۱۳  
 سرایه و داریک ۱۴  
 سرایه و داریک ۱۵  
 سرایه و داریک ۱۶  
 سرایه و داریک ۱۷  
 سرایه و داریک ۱۸  
 سرایه و داریک ۱۹  
 سرایه و داریک ۲۰

اگر می شناسی قدری با عدال باز اور و شعر چن شیر شود گرس  
 خورشید بهار به سرهای گل از برای این روز بود و هر سیر بی دیده  
 تار یک ستاره را نیز تنبیه کرد که طالع مود و قوی ستاره زاده است  
 خورشید جهان قروز را با این چشم به معذوری اگر نشیوانی دیدن  
 اگر ترا چشم بودی سیگفتم که چشم بانی و نور چشمش را معانه کنی  
 و این چون ز گوش آمد و بالت به هم اندر گوش بایک گوشالت به بند  
 سعد اصغر آنچه لطافت انیظرت منجم مجلس نجی میرساند اما از آن ط  
 باغبان نجم شیر حاجت کلی است امید آنکه متواتر بدست احاد و مشهور  
 هر ماه و هر روزه ارسال فرماید و سعد اصغر را جان سعادت نامها  
 سعد اکبر گرداند شعر انکسیت دعای نیم دینی و نجما نجما علی  
 السماء و تا نجم بر آسمان ست یارب در انجمن شرف بپای پروز  
 تحریر ماه شوال بمیان نور رسیده بود و سال بر نور بی سیانه جمع  
 ایست از نیمه شمس و سال به فصد تسلیمات بخد مت بلند گوهران  
 گو کیه نجی سر تواضع سوی تحت خاک بریت فلک خم واده شد  
 حاضران انجمن بنده نجم چو اسرهای نجم نجم و محل تسلیم او میکنند

سرایه و داریک ۱۲  
 گری و روز به روز ۱۳  
 سرایه و داریک ۱۴  
 سرایه و داریک ۱۵  
 سرایه و داریک ۱۶  
 سرایه و داریک ۱۷  
 سرایه و داریک ۱۸  
 سرایه و داریک ۱۹  
 سرایه و داریک ۲۰  
 سرایه و داریک ۲۱  
 سرایه و داریک ۲۲  
 سرایه و داریک ۲۳  
 سرایه و داریک ۲۴  
 سرایه و داریک ۲۵  
 سرایه و داریک ۲۶  
 سرایه و داریک ۲۷  
 سرایه و داریک ۲۸  
 سرایه و داریک ۲۹  
 سرایه و داریک ۳۰  
 سرایه و داریک ۳۱  
 سرایه و داریک ۳۲  
 سرایه و داریک ۳۳  
 سرایه و داریک ۳۴  
 سرایه و داریک ۳۵  
 سرایه و داریک ۳۶  
 سرایه و داریک ۳۷  
 سرایه و داریک ۳۸  
 سرایه و داریک ۳۹  
 سرایه و داریک ۴۰  
 سرایه و داریک ۴۱  
 سرایه و داریک ۴۲  
 سرایه و داریک ۴۳  
 سرایه و داریک ۴۴  
 سرایه و داریک ۴۵  
 سرایه و داریک ۴۶  
 سرایه و داریک ۴۷  
 سرایه و داریک ۴۸  
 سرایه و داریک ۴۹  
 سرایه و داریک ۵۰  
 سرایه و داریک ۵۱  
 سرایه و داریک ۵۲  
 سرایه و داریک ۵۳  
 سرایه و داریک ۵۴  
 سرایه و داریک ۵۵  
 سرایه و داریک ۵۶  
 سرایه و داریک ۵۷  
 سرایه و داریک ۵۸  
 سرایه و داریک ۵۹  
 سرایه و داریک ۶۰  
 سرایه و داریک ۶۱  
 سرایه و داریک ۶۲  
 سرایه و داریک ۶۳  
 سرایه و داریک ۶۴  
 سرایه و داریک ۶۵  
 سرایه و داریک ۶۶  
 سرایه و داریک ۶۷  
 سرایه و داریک ۶۸  
 سرایه و داریک ۶۹  
 سرایه و داریک ۷۰  
 سرایه و داریک ۷۱  
 سرایه و داریک ۷۲  
 سرایه و داریک ۷۳  
 سرایه و داریک ۷۴  
 سرایه و داریک ۷۵  
 سرایه و داریک ۷۶  
 سرایه و داریک ۷۷  
 سرایه و داریک ۷۸  
 سرایه و داریک ۷۹  
 سرایه و داریک ۸۰  
 سرایه و داریک ۸۱  
 سرایه و داریک ۸۲  
 سرایه و داریک ۸۳  
 سرایه و داریک ۸۴  
 سرایه و داریک ۸۵  
 سرایه و داریک ۸۶  
 سرایه و داریک ۸۷  
 سرایه و داریک ۸۸  
 سرایه و داریک ۸۹  
 سرایه و داریک ۹۰  
 سرایه و داریک ۹۱  
 سرایه و داریک ۹۲  
 سرایه و داریک ۹۳  
 سرایه و داریک ۹۴  
 سرایه و داریک ۹۵  
 سرایه و داریک ۹۶  
 سرایه و داریک ۹۷  
 سرایه و داریک ۹۸  
 سرایه و داریک ۹۹  
 سرایه و داریک ۱۰۰

سرایه و داریک ۱۲  
 گری و روز به روز ۱۳  
 سرایه و داریک ۱۴  
 سرایه و داریک ۱۵  
 سرایه و داریک ۱۶  
 سرایه و داریک ۱۷  
 سرایه و داریک ۱۸  
 سرایه و داریک ۱۹  
 سرایه و داریک ۲۰

در آری مصرع و کلام در آن سرچ سعاد و در آمدی و اندک تسلیمات بعد و  
 کوکب افلاک و نجوم سخنة خاک مطالعه فرمایند ازین جانب اصحاب  
 ثابته محبت تحیات بحیاب سوی آن مدارج رفعت سیاره کرده اند  
 مصرع و نسبت درین نامه شاعری و نجوم به عنوان در پیش  
 این نامه که نشر و شعری تقویم یافته است مالک الدقائق نجوم الدوله  
 حسن الله حسن الله نشر فرماید تمجید هورب اشعری شاعر یا نجم  
 کسک سمن عطارد و قمر و از هم بر و شکاک قط الا احوال به نظم  
 شعری و کبر سرچ روان آید و ترجیع نشر و در از میزان به وزن  
 نایب لطافت اختراع آسان و ظرافت ابداع ارکان لازم به  
 نجوم الدوله و الدین نور تجسس الملوک و السلاطین مع سایر القادریه  
 به و از اوقات سپهر که خیال و کثرت فزاج و کوکب ناموزون حال  
 محقق و تحقیق حسن وضع المیزان به خواه مطلع کجی شرف شعری که در  
 سبب انقضاات فراوان از غیرات سیاره چهره به جمع را مصرع داشته  
 سلام و خدمت پیش از عت بحور و مثل عروض ادا میکند و در تبار  
 آن خلعت از عطر آب بدرجه بنیاد که دقیقه از آن در خلعت تیرنگیند

در آری مصرع و کلام در آن سرچ سعاد و در آمدی و اندک تسلیمات بعد و  
 کوکب افلاک و نجوم سخنة خاک مطالعه فرمایند ازین جانب اصحاب  
 ثابته محبت تحیات بحیاب سوی آن مدارج رفعت سیاره کرده اند  
 مصرع و نسبت درین نامه شاعری و نجوم به عنوان در پیش  
 این نامه که نشر و شعری تقویم یافته است مالک الدقائق نجوم الدوله  
 حسن الله حسن الله نشر فرماید تمجید هورب اشعری شاعر یا نجم  
 کسک سمن عطارد و قمر و از هم بر و شکاک قط الا احوال به نظم  
 شعری و کبر سرچ روان آید و ترجیع نشر و در از میزان به وزن  
 نایب لطافت اختراع آسان و ظرافت ابداع ارکان لازم به  
 نجوم الدوله و الدین نور تجسس الملوک و السلاطین مع سایر القادریه  
 به و از اوقات سپهر که خیال و کثرت فزاج و کوکب ناموزون حال  
 محقق و تحقیق حسن وضع المیزان به خواه مطلع کجی شرف شعری که در  
 سبب انقضاات فراوان از غیرات سیاره چهره به جمع را مصرع داشته  
 سلام و خدمت پیش از عت بحور و مثل عروض ادا میکند و در تبار  
 آن خلعت از عطر آب بدرجه بنیاد که دقیقه از آن در خلعت تیرنگیند

در آری مصرع و کلام در آن سرچ سعاد و در آمدی و اندک تسلیمات بعد و  
 کوکب افلاک و نجوم سخنة خاک مطالعه فرمایند ازین جانب اصحاب  
 ثابته محبت تحیات بحیاب سوی آن مدارج رفعت سیاره کرده اند  
 مصرع و نسبت درین نامه شاعری و نجوم به عنوان در پیش  
 این نامه که نشر و شعری تقویم یافته است مالک الدقائق نجوم الدوله  
 حسن الله حسن الله نشر فرماید تمجید هورب اشعری شاعر یا نجم  
 کسک سمن عطارد و قمر و از هم بر و شکاک قط الا احوال به نظم  
 شعری و کبر سرچ روان آید و ترجیع نشر و در از میزان به وزن  
 نایب لطافت اختراع آسان و ظرافت ابداع ارکان لازم به  
 نجوم الدوله و الدین نور تجسس الملوک و السلاطین مع سایر القادریه  
 به و از اوقات سپهر که خیال و کثرت فزاج و کوکب ناموزون حال  
 محقق و تحقیق حسن وضع المیزان به خواه مطلع کجی شرف شعری که در  
 سبب انقضاات فراوان از غیرات سیاره چهره به جمع را مصرع داشته  
 سلام و خدمت پیش از عت بحور و مثل عروض ادا میکند و در تبار  
 آن خلعت از عطر آب بدرجه بنیاد که دقیقه از آن در خلعت تیرنگیند





انتقال الفتوة من رسول الله إلى علي بن أبي طالب

[illegible][illegible]



[illegible]



در بیان آنچه گویان ۱۰  
 در جبهه قتلای ۱۱  
 در جبهه قتلای ۱۲  
 در جبهه قتلای ۱۳  
 در جبهه قتلای ۱۴  
 در جبهه قتلای ۱۵  
 در جبهه قتلای ۱۶  
 در جبهه قتلای ۱۷  
 در جبهه قتلای ۱۸  
 در جبهه قتلای ۱۹  
 در جبهه قتلای ۲۰

در چشمه تر از دشت بآن و جاسوس و زرد نیار این هشت عین چون  
 در کار ما گدازی ندارند از آن دست شستیم ماند شش ما و رانها آشنائی  
 در این عین معنی هر یک بیرون تراویم تا بجوی این روش را شربت گاه  
 بد آق جان ره یابد بد آنکه عین که بر لبه تقبست از راه بینائی  
 روشن میشود که چشمه است کشف و دست آن با عین در سواد نامه ناظر  
 منظور خواهد گشت و اگر عین معنی آفتاب دارند نسبت آن نیز در  
 مکتوبات شمس روشنتر از چشمه خورشید معانی خواهد شد و اگر  
 بجهت گزیده دارند آن نیز در نامه خیر الدین و ذکر خیار و اختیار چون  
 اندک آبی که از خیار به تکلف بیرون کنند کشیده شده است زبان  
 قلم هوشان بدان هم تر خواهد گشت و اگر از عین دین ذات دین  
 مطلوب باشد نسبت آن از علم فقه و شریعت خیر و آن نیز در ذکر  
 علما و فقهای آئیده است پیش نظر را اجرا خواهد یافت اما اگر از  
 عین مراد چشمه و باران دارند چون نسبت آب و آنچه زنده است  
 و با همیت آنست در مجرای و مجرای زنجیه بودم خواستم که قطره قطره  
 مجاری احوال در سواد می جاری گردانم و متعششان طائفه اسیران

در بیان آنچه گویان ۱۰  
 در جبهه قتلای ۱۱  
 در جبهه قتلای ۱۲  
 در جبهه قتلای ۱۳  
 در جبهه قتلای ۱۴  
 در جبهه قتلای ۱۵  
 در جبهه قتلای ۱۶  
 در جبهه قتلای ۱۷  
 در جبهه قتلای ۱۸  
 در جبهه قتلای ۱۹  
 در جبهه قتلای ۲۰

از کشف الهی  
 در جبهه قتلای ۱۱  
 در جبهه قتلای ۱۲  
 در جبهه قتلای ۱۳  
 در جبهه قتلای ۱۴  
 در جبهه قتلای ۱۵  
 در جبهه قتلای ۱۶  
 در جبهه قتلای ۱۷  
 در جبهه قتلای ۱۸  
 در جبهه قتلای ۱۹  
 در جبهه قتلای ۲۰





عاشق لفظ مشرقی ۱۲۷۱  
سوراد مشرقی ۱۲۷۱

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی

...

100

مجلس

*(Faint bleed-through from reverse side)*

مجلس

...

10

فندی  
بیت  
علاء

الشيخ محمد بن عبد الله

حضرت ابی الفتح در این قصیده بستم بر شکر بار الهی که نوازه و نهی بی غرض از آن کس و دل و تشنه یار او بخشید و بهر چه خدا را  
۱۲۳۱

[illegible]

[illegible]

که باشد ۳۱ خورشید که در نزدیکی ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲







رشته دراز یافته بودند و سر رشته ایشان نمی شد در آن نیز  
 قدری پیچیده آمد و هر رشته تابی که تعلق بسفاین بحر داشت  
 لوح بلور تعلیق افتاد و در دست آن متعلقان بست مصرع  
 تعلقت کلا بحبل او ریخته و ماهی گیران که درم از ماهی گردی آوردند  
 بلکه از پوست ماهی درم میساختند و از تمامی مال سیم و ماهی بحبل بسیار  
 بکاک البهار میساختند و مالتی زرد و از ده ماهی ذخیره میکردند و مادام که  
 کسی بر سر دام آن آبیان نبود برین آب سگ میگرفتند و جنبگانی  
 که دریا آشام میگرفتند و پیش مار و دما خشک مینمودند و میخوابستند  
 که الیاس را از دریا نشاند باز آرند من خود ایشان را در گرداها انداختم  
 که خبرشان نشد مصرع حتی تجاوز من با ما تم ما و بیت  
 آنکه بستندی بهر سوی چو ماهی از مشت که در هر یک ز درم روی من  
 ماهی پشت به باز از پای دام ماهی گیران بپای آب گذران گشتیم  
 هر یک را دیدیم که در هر هفته صد درم فی الحقیقه و سی فریاد میکرد و سپید  
 که ماهی گیر چون از شست می جنبید مصرع نه گذر هست از منبری که  
 که سی و سی میگویی که گفتند ویرست که ما از آب کنار گرفته ایم که دریا

رشته دراز یافته بودند ۱۲  
 سر رشته ایشان نمی شد در آن نیز ۱۲  
 قدری پیچیده آمد و هر رشته تابی که تعلق بسفاین بحر داشت ۱۲  
 لوح بلور تعلیق افتاد و در دست آن متعلقان بست مصرع ۱۲  
 تعلقت کلا بحبل او ریخته و ماهی گیران که درم از ماهی گردی آوردند ۱۲  
 بلکه از پوست ماهی درم میساختند و از تمامی مال سیم و ماهی بحبل بسیار ۱۲  
 بکاک البهار میساختند و مالتی زرد و از ده ماهی ذخیره میکردند و مادام که ۱۲  
 کسی بر سر دام آن آبیان نبود برین آب سگ میگرفتند و جنبگانی ۱۲  
 که دریا آشام میگرفتند و پیش مار و دما خشک مینمودند و میخوابستند ۱۲  
 که الیاس را از دریا نشاند باز آرند من خود ایشان را در گرداها انداختم ۱۲  
 که خبرشان نشد مصرع حتی تجاوز من با ما تم ما و بیت ۱۲  
 آنکه بستندی بهر سوی چو ماهی از مشت که در هر یک ز درم روی من ۱۲  
 ماهی پشت به باز از پای دام ماهی گیران بپای آب گذران گشتیم ۱۲  
 هر یک را دیدیم که در هر هفته صد درم فی الحقیقه و سی فریاد میکرد و سپید ۱۲  
 که ماهی گیر چون از شست می جنبید مصرع نه گذر هست از منبری که ۱۲  
 که سی و سی میگویی که گفتند ویرست که ما از آب کنار گرفته ایم که دریا ۱۲

درم از ماهی گردی آوردند ۱۲  
 سر رشته ایشان نمی شد در آن نیز ۱۲  
 قدری پیچیده آمد و هر رشته تابی که تعلق بسفاین بحر داشت ۱۲  
 لوح بلور تعلیق افتاد و در دست آن متعلقان بست مصرع ۱۲  
 تعلقت کلا بحبل او ریخته و ماهی گیران که درم از ماهی گردی آوردند ۱۲  
 بلکه از پوست ماهی درم میساختند و از تمامی مال سیم و ماهی بحبل بسیار ۱۲  
 بکاک البهار میساختند و مالتی زرد و از ده ماهی ذخیره میکردند و مادام که ۱۲  
 کسی بر سر دام آن آبیان نبود برین آب سگ میگرفتند و جنبگانی ۱۲  
 که دریا آشام میگرفتند و پیش مار و دما خشک مینمودند و میخوابستند ۱۲  
 که الیاس را از دریا نشاند باز آرند من خود ایشان را در گرداها انداختم ۱۲  
 که خبرشان نشد مصرع حتی تجاوز من با ما تم ما و بیت ۱۲  
 آنکه بستندی بهر سوی چو ماهی از مشت که در هر یک ز درم روی من ۱۲  
 ماهی پشت به باز از پای دام ماهی گیران بپای آب گذران گشتیم ۱۲  
 هر یک را دیدیم که در هر هفته صد درم فی الحقیقه و سی فریاد میکرد و سپید ۱۲  
 که ماهی گیر چون از شست می جنبید مصرع نه گذر هست از منبری که ۱۲  
 که سی و سی میگویی که گفتند ویرست که ما از آب کنار گرفته ایم که دریا ۱۲

درم از ماهی گردی آوردند ۱۲  
 سر رشته ایشان نمی شد در آن نیز ۱۲  
 قدری پیچیده آمد و هر رشته تابی که تعلق بسفاین بحر داشت ۱۲  
 لوح بلور تعلیق افتاد و در دست آن متعلقان بست مصرع ۱۲  
 تعلقت کلا بحبل او ریخته و ماهی گیران که درم از ماهی گردی آوردند ۱۲  
 بلکه از پوست ماهی درم میساختند و از تمامی مال سیم و ماهی بحبل بسیار ۱۲  
 بکاک البهار میساختند و مالتی زرد و از ده ماهی ذخیره میکردند و مادام که ۱۲  
 کسی بر سر دام آن آبیان نبود برین آب سگ میگرفتند و جنبگانی ۱۲  
 که دریا آشام میگرفتند و پیش مار و دما خشک مینمودند و میخوابستند ۱۲  
 که الیاس را از دریا نشاند باز آرند من خود ایشان را در گرداها انداختم ۱۲  
 که خبرشان نشد مصرع حتی تجاوز من با ما تم ما و بیت ۱۲  
 آنکه بستندی بهر سوی چو ماهی از مشت که در هر یک ز درم روی من ۱۲  
 ماهی پشت به باز از پای دام ماهی گیران بپای آب گذران گشتیم ۱۲  
 هر یک را دیدیم که در هر هفته صد درم فی الحقیقه و سی فریاد میکرد و سپید ۱۲  
 که ماهی گیر چون از شست می جنبید مصرع نه گذر هست از منبری که ۱۲  
 که سی و سی میگویی که گفتند ویرست که ما از آب کنار گرفته ایم که دریا ۱۲



e

تغذیه فایده نیت در کبر شنیدن ۱۳  
 به طرز عیار به باغ غیب بر شوق عیار  
 یک عیار بگویند و فارسیان گفتند  
 دایم نمیدانان آمدند از شرف و شرف  
 غمزه با قیاح اشک از شرف و شرف  
 یک عیار بگویند و فارسیان گفتند  
 دایم نمیدانان آمدند از شرف و شرف  
 غمزه با قیاح اشک از شرف و شرف  
 یک عیار بگویند و فارسیان گفتند  
 دایم نمیدانان آمدند از شرف و شرف  
 غمزه با قیاح اشک از شرف و شرف

نفاذ گردانیده باوشاه خشکی و تری روانی طلبم فرموده کشتی زور  
 بعبارده ماهی بخشش یافتیم و دوی چون دریا بسیار عبره میان دو  
 برجا آجربنده را مگر اگر دانیده بیت آنکه کشتی بخشک میراندم  
 باز در جوی من درآمد آب کار بسیار و بی آبی از حد گذشته بود  
 چشمها چون دیده مستقیان از آشماک باران در هوا مانده که رزاق  
 مرغ و ماهی سلطان عطار در امهر بان گردانیده تا باران کرم گرد  
 نو میدی از طنیت من خاکی فرو نشاند بیت اشک و اندرب الوی  
 ملک و نیز از غیث من بعد با قنوط و صانع بحر و بر قاضی جعفر را  
 در شمع شریعت دامن باب دار که برای بنده نانی پیدا کرد و آبی  
 شعر حتی نیست سجوده ریا ناه و وحدت با سطر ز قنایا نا جعفر  
 ما را سمل شنائی بود که در چنان خشک سال غسرت بیت  
 جوی آبی باب جوئے داد و تشنه گوزه را سبوی داد و اما  
 با چنان لطیف که لطیف زبیده بر بنده میگردد و میگفت که دریا بر  
 هست ما را نجیبی بزرگرفت مصرع و قطره من گفت لم تقطع بر آنکه  
 بار بار گفتی که دریا را مانند بیل کشتی سیله با بر زخم و این شعر بطریق تفاهر

کشف غریب و عجایب الی فیض مرآتیه و درجہ زلف علیہ السلام کارفہ بکلی ایسرا شمس افروز ۱۲۵

[illegible]

*(Faint handwritten Persian script)*

۵  
ایستاد و در بیان  
مفهوم از اینها بیان

از این کتاب

البريد

Handwritten signature and date: 10/10/10

۱۹۸۸

رئيس مجلس الوزراء  
مجلس الوزراء  
الرياض

د افغانستان د  
دولت د  
دولت د

کمیسیون اقتصادی  
کمیسیون اقتصادی

فقط علی اور اس کے والدین

اندر  
سرای پیام حفظی  
لایحه‌های  
مجلس

فصل دوم در بیان احوال و حال

برای حل این مشکل

رابطہ منشی و  
فطیحا علیہ السلام  
میں سے ایک شخص نے

عقد لفظیاً

وایں

و انشاء کردی شعر استغفر الله من عسى ان يكون حرجا لى لورى به كالىعين من جو  
استغفر الله من عسى ان يكون حرجا لى لورى به كالىعين من جو  
السماء بر سجوده چون ثروت نگاه کرده شد همه نو و در دروغ بود سر  
لایق حبه الطمان ما و حسی اذا جاءه لم يجد شيئا سهنوز جاریه مار بزه  
بلا حى میسر و میگفت که چنانچه را بطرابطا جبل استن ست عقده میگویم  
و ترا سید هم بجباله خود را آروغ ده کن آن ملاح خود حق نمائ مانگاد  
و گفت که من ملاحم که دریا ملاح را فرو برم اما بر بختن قطره آب فرو  
کنده نکند چون لطیف زبیده دانست که آن جاریه پوشیده مانده  
خواست که غرقش کند عارف معلم نکند اشت آنکه زنجیر و تخته بندش  
کرده است و کار میفرماید بیت که قصه جاریه شمع اعازم و حقا  
که بسے سفینها پروازم معلوم قرصه عینی باد که درین طوفان  
محن که غوطها غور و رم و تعبیر تها بسیار گدشتیم و تنگی می هر آشنا  
نیکو آرموده شد بیت آشنایی غور و آشام بسی هر جا است  
آشنا دوست که در غرقه شدن گیر دوست اگر آنخو را را البس  
ملاقات عینی رساند صفاء جعفر فراتی و حسن کشتی لطیف زبیده برو  
آب آورده شود هر دو را در شمع انصاف حاضر میاید گردانید و  
خاطر خورده شود

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

نکات

[illegible]

فتوحه و تسخیراته من سبب کسوف و خسوف و امواج و دروات و جهرا و غیره

عنه كذا في نسخة أخرى من كتابه

در این کتاب  
فریده و در دهانه و شتاب  
و در این کتاب  
فریده و در دهانه و شتاب  
و در این کتاب  
فریده و در دهانه و شتاب





خواجہ نصر وجوہ الاراضی بہ سراور فرزند اجراءہ اللہ فی مجاری السجود  
 وحجلہ اللہ سعید اللہ معہ مسک اللہ عن الامساک کثر لطفہ و حیاء  
 وحفظہ اللہ عن صواعق السماء للحمیت ملک سپہدار بارگ اللہ منزولہ  
 فی روضہ الرضوان و نشتمند قاضی و وزیر انزلہ اللہ فی صدور  
 الجنان للعموم انزلہ اللہ منزلاً مبارکاً فی الجنة غرض راجعین اللہ و  
 بہ دروغ اسعد او فی الکوش الحسین للعموم اراق اللہ ماء وہ و دماء  
 و صب عن عینہ و ماء الدماء سکت منہ عرق المحن مطر من عینہ و مع  
 بلا عین للحمیت ہوی من ہواء الماویۃ انزلہ الملائک فی وادی جنہم  
 ہر منہ صمد العذاب او عقیقۃ العین بمعنی البیوع ملک سپہدار  
 عین الدین مع اللہ مجاری سیدہ و فاض وایا علی السائلین کفایہ  
 اللہ الامساک عن کفہ مولانا فالین اشرفیۃ زاو اللہ فیضہ و ضا  
 اللہ تقجیر مشارعہ فخر العظیم عین علمہ شیخ الاسلام اداسہ الرب  
 فی تربیۃ الفقرا و شیخ زاوہ اتوی صفاہ خواجہ و محرر جری قلمہ  
 علی العین کا فضا علی العین شاعر صفی اللہ قرینہ و لطف اللہ  
 عذب روتہ و ضوعف لطافتہ طبعہ للحمیت شیخ الاسلام عین الدین



فوق مستطاب  
با کمال و خوشتر از تمام مشایخ  
خان میان مخلصین شریفترین  
و عبقیق ترین که بر بود در این شهر است  
والله سرور و تدقیق ترین  
فوق نهاده در میان پهلوانان  
آشنایی به او از سایر حکماء  
که با فخر و وقار و در بدرجته  
جی خود را در وقت از پیشگاه  
مردی نشسته نام آن بزرگیت صورت  
کامیال بی نظیر و بی مانند

معاونت بجست توان کرد جز این نسبت های دیگر نیز بسیارست که چون  
مابدان محتاج نه ایم اینجا بر سر آن نمیشویم که اگر همه سر موی باز نماییم  
سلک سخن بطول کشد کسی که درین تاجوری سر آمده است اورا هم  
ازین کلمه چند سر سری شعار این تناسب بی مشکل نشاده کرده است  
وانکه اورا نیت مودر موی فراق آن سرری که سر غوگیر کین تاج  
از پے آن نسق نیست و عنوان این نامه که سرش تاج  
عنوانی است سجده است خداوند ملک سر فر از تاج الدوله والدین  
اعلاء الله علی روس العظام پیشانی کشاده باد تحمید رسول محمد  
الرافع التاج احمد الوهاب التاج شهر التاج الحق اعلاک الاله  
لیسک تحت اخصک ابجاء و رباعی اسی تاج که گدشت  
ز گردون سر تو به آراسته شد تاج مه از زیور تو به فرق از گرد تو  
نیت تا انجم صبح و آمنت زهی بلندی گوهر تو به تا تاج سران  
برزبانها روشن باشد و گوهر بی بها فرین زربانها ذات و گوهر بی  
صفات خداوند ملک اعظم سر فر از اعظم تاج الحق والدین سر الملک  
والسلطین ملک الشواصی امیر الاقاصی اکرم المملکت دیباچه

[illegible]

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴





[illegible][illegible]



[illegible]

آب از چشمه خورشید میبرد آنکه گویند گوهر شب چراغ که چون نور شب  
آید است همچون آفتاب روشن شد که همان یاقوت شمشیه است  
پوشیده نیست که چراغی از چراغی فروزند بآنکه گوهر شب چراغ  
از چراغ خورشید فروخته اند اما اگر نبرد یک خورشید برند دور  
نباشد که آتش در چراغ خورشید گیرد و بیت خدای روشن چراغ  
از صفای روشنی در آن پنهان جهان را در شسته پیش چراغ و آنچه  
در صفای آن نگین نمانده شود و شد از دریا قطره و از معدن گوهر  
بیش نیست بیت پیش از آنست آن خسته نگین به که توان  
وصف کردنش که چنین به جایکه ملک شهاب الدین چنین نگین  
که انگشت های ملوک گردد و آخر آن سرور تاجیت بگوهر های بزرگ  
آراسته و پای بر مهره پیشانی سر آن در دوران نهاده یقین آنکه  
هر چه زودتر برسد این شود و جوهری روشن تر از آن بوجه روان  
فرستد بیت که آن خورشید باشد وین مه نوید شود و پوشیده  
ماه نور خورشید به آن خاتم اگر چه جلوه گاه تخت ملوک است اما خورشید  
او بیک یاقوت بیش نیست میباید که یاد کار ملکی تاج الدوله کرمی را

[illegible]

نام ۱۲ علم تحقیق و تفریق نام ۱۳  
و عاشق که در اندین و فرزند نام ۱۴  
در خاسته و در هفتاد و نه سال از دنیا رفت  
از کشتن علم بیست و نه روز از دنیا رفت  
جادو بر سر بیست و نه روز از دنیا رفت  
تبع مراد ز نام ۱۵ علم بیست و نه روز از دنیا رفت  
پس از آن بیست و نه روز از دنیا رفت  
فقیه آن مرد بیست و نه روز از دنیا رفت  
سلک و در بدو بیست و نه روز از دنیا رفت  
مسیحیانی بیست و نه روز از دنیا رفت



و تاج عام و تاج شاه نگاه بسته شده است مصرع یعنی که  
ز منم سه و سه مفسد و ده پستلیماست بخدایت متعلقان دوست  
تاج الدول که هر یک در بی بهارند و جوهر با بهانده که کان شوق  
و دریای نقش جوهر خدستی نثار کرد و سران این جانب هاست تفاخر  
زیر پای تاج می نهند سر نامها تا کلاه بر سر ملوک جای گیرد  
و تاج نگاهدارد و صاحب تاج بکلاه ملوک سر در نیارد و جوهر دولت  
بگیرد آرای و لالی غرت ز نور افزای سرور و الابر آورده غنایت  
حق تعالی تاج الحق و الدین معین الاسلام و المسلمین علاء الملوک  
و السلاطین غرة المملکة عدوة السلطنة مالک السرة ضابط البریة  
با و زمره سربزی از فلک مینای گذشته چشم امنی فلک از تاب  
آن کورشته تاج تاج اربل شعر ای تاج حق و کلید دین  
ترقیات اموات اهل یقین تا کلاه مشایخ تاج روس طریقت  
ست و همه صوفیان شامل حلقه های حقیقت تارک تبرک کبار  
زمره قدم عالی آثار مجلس رفیع تاج الحق و الدین محرم مشعر الیقین  
سلاک سلوک به در غیب مزین و شرف شرف بجوهر لاری

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

[illegible]

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰

سین شصت و شش

روسیل چشم زینه الماک بیوا قیت ابجر حرف سوم در بربتهای  
حکم اسلحه روشن کردن آثار تیغ و بیکان همچنین مصرع نسبت حرف  
نهم اسلحه دان به اصحاب طبیعت روشن کنند که نسبت اسلحه نامحدود است  
و عموم و خصوصی دارد و بنده بطریق خصوصیت در بعضی از این سهام  
علیحد و چند یک اندازی متضمن عرضی پرتاب کرده و آن در رقعات  
این حرف منطوق خواهد شد اما اسلحه که بالقاب مردمان مشتهرست چهار  
نیت حسام و سیف و سنان و گرز و عدت و اسیب و دیگر از این پرتابها  
قطعا بریده زیرا که قوس الدین و سهم الدین مثل این دیگر اصلا نیامده است  
پس در تخلیه آن القاب مشهور و دوسه نامه در قلم آمد و آنچه نسبت نامه  
بر یک بود هر در آن محل تعلیق یافت و از تناسب عموم که تعلق با اسلحه دیگر  
دارد تا حد امکان انحراف نموده شد هر گاه در طبع حدتی باشد و از روی  
انصاف هنگام تصنیف بدین مصنوعات توجه کند ممکن است که هم بدین  
آیه های تخفیف روی نماید و اگر در حدود و هنش تصور صافی متعذر است  
بخیالات فاسده آئینه صحیفه را مورچه پا کردن توجیه نباشد و اورا نسبت  
عموم بهتر که عین صنعت بر موم بستن که نقشی است علی العموم آسان تر از

صفت

نیمت در امر  
مالک بیوا قیت  
شده با سنان  
آثار تیغ و بیکان  
همچنین مصرع نسبت حرف  
نهم اسلحه دان  
به اصحاب طبیعت  
روشن کنند که  
نسبت اسلحه نامحدود  
است و عموم و  
خصوصی دارد و  
بنده بطریق  
خصوصیت در  
بعضی از این  
سهام علیحد و  
چند یک اندازی  
متضمن عرضی  
پرتاب کرده و  
آن در رقعات  
این حرف منطوق  
خواهد شد اما  
اسلحه که بالقاب  
مردمان مشتهرست  
چهار نیت حسام  
و سیف و سنان  
و گرز و عدت و  
اسیب و دیگر از  
این پرتابها  
قطعا بریده  
زیرا که قوس  
الدین و سهم  
الدین مثل این  
دیگر اصلا  
نیامده است  
پس در تخلیه  
آن القاب  
مشهور و دوسه  
نامه در قلم  
آمد و آنچه  
نسبت نامه  
بر یک بود  
هر در آن  
محل تعلیق  
یافت و از  
تناسب  
عموم که  
تعلق با  
اسلحه  
دیگر دارد  
تا حد  
امکان  
انحراف  
نموده  
شد هر  
گاه در  
طبع  
حدتی  
باشد و  
از روی  
انصاف  
هنگام  
تصنیف  
بدین  
مصنوعات  
توجه  
کند  
ممکن  
است  
که  
هم  
بدین  
آیه  
های  
تخفیف  
روی  
نماید  
و اگر  
در  
حدود  
و  
هنش  
تصور  
صافی  
متعذر  
است  
بخیالات  
فاسده  
آئینه  
صحیفه  
را  
مورچه  
پا  
کردن  
توجیه  
نباشد  
و اورا  
نسبت  
عموم  
بهتر  
که  
عین  
صنعت  
بر  
موم  
بستن  
که  
نقشی  
است  
علی  
العموم  
آسان  
تر  
از

نیمت در امر  
مالک بیوا قیت  
شده با سنان  
آثار تیغ و بیکان  
همچنین مصرع نسبت حرف  
نهم اسلحه دان  
به اصحاب طبیعت  
روشن کنند که  
نسبت اسلحه نامحدود  
است و عموم و  
خصوصی دارد و  
بنده بطریق  
خصوصیت در  
بعضی از این  
سهام علیحد و  
چند یک اندازی  
متضمن عرضی  
پرتاب کرده و  
آن در رقعات  
این حرف منطوق  
خواهد شد اما  
اسلحه که بالقاب  
مردمان مشتهرست  
چهار نیت حسام  
و سیف و سنان  
و گرز و عدت و  
اسیب و دیگر از  
این پرتابها  
قطعا بریده  
زیرا که قوس  
الدین و سهم  
الدین مثل این  
دیگر اصلا  
نیامده است  
پس در تخلیه  
آن القاب  
مشهور و دوسه  
نامه در قلم  
آمد و آنچه  
نسبت نامه  
بر یک بود  
هر در آن  
محل تعلیق  
یافت و از  
تناسب  
عموم که  
تعلق با  
اسلحه  
دیگر دارد  
تا حد  
امکان  
انحراف  
نموده  
شد هر  
گاه در  
طبع  
حدتی  
باشد و  
از روی  
انصاف  
هنگام  
تصنیف  
بدین  
مصنوعات  
توجه  
کند  
ممکن  
است  
که  
هم  
بدین  
آیه  
های  
تخفیف  
روی  
نماید  
و اگر  
در  
حدود  
و  
هنش  
تصور  
صافی  
متعذر  
است  
بخیالات  
فاسده  
آئینه  
صحیفه  
را  
مورچه  
پا  
کردن  
توجیه  
نباشد  
و اورا  
نسبت  
عموم  
بهتر  
که  
عین  
صنعت  
بر  
موم  
بستن  
که  
نقشی  
است  
علی  
العموم  
آسان  
تر  
از

نیمت در امر  
مالک بیوا قیت  
شده با سنان  
آثار تیغ و بیکان  
همچنین مصرع نسبت حرف  
نهم اسلحه دان  
به اصحاب طبیعت  
روشن کنند که  
نسبت اسلحه نامحدود  
است و عموم و  
خصوصی دارد و  
بنده بطریق  
خصوصیت در  
بعضی از این  
سهام علیحد و  
چند یک اندازی  
متضمن عرضی  
پرتاب کرده و  
آن در رقعات  
این حرف منطوق  
خواهد شد اما  
اسلحه که بالقاب  
مردمان مشتهرست  
چهار نیت حسام  
و سیف و سنان  
و گرز و عدت و  
اسیب و دیگر از  
این پرتابها  
قطعا بریده  
زیرا که قوس  
الدین و سهم  
الدین مثل این  
دیگر اصلا  
نیامده است  
پس در تخلیه  
آن القاب  
مشهور و دوسه  
نامه در قلم  
آمد و آنچه  
نسبت نامه  
بر یک بود  
هر در آن  
محل تعلیق  
یافت و از  
تناسب  
عموم که  
تعلق با  
اسلحه  
دیگر دارد  
تا حد  
امکان  
انحراف  
نموده  
شد هر  
گاه در  
طبع  
حدتی  
باشد و  
از روی  
انصاف  
هنگام  
تصنیف  
بدین  
مصنوعات  
توجه  
کند  
ممکن  
است  
که  
هم  
بدین  
آیه  
های  
تخفیف  
روی  
نماید  
و اگر  
در  
حدود  
و  
هنش  
تصور  
صافی  
متعذر  
است  
بخیالات  
فاسده  
آئینه  
صحیفه  
را  
مورچه  
پا  
کردن  
توجیه  
نباشد  
و اورا  
نسبت  
عموم  
بهتر  
که  
عین  
صنعت  
بر  
موم  
بستن  
که  
نقشی  
است  
علی  
العموم  
آسان  
تر  
از









قتل و کشتن و قتل  
 عبادت از کشتن جان و جانان از  
 ان و غیر ان و غیر ان و غیر ان  
 شهر ذی الحجه سال کبریا در یکصد و پنجاه  
 دیکه عری در راه کائنات شامی که  
 در حضرت علی و سید الشهدا علی  
 و الا فاش آوردن قلم و قلم و قلم  
 شاه زمان آوردن که از ارباب  
 غیب پند آمده و درون شیشه  
 لکله و نخل و صیقل و کلمه  
 گریه قتل عالم که رنگ زلال شده ۱۲

شمشیر خبر که از شمشیر الغرض این فرقه تقبیل فصل مشغول گشته  
 و شتی بندی اصل شکسته زبان که حرفی در زبان ایشان درست  
 نتوان یافت در میان در حجر گردند و به دوال که اکابر حضرت تعلق  
 ساختند و بدستاری ایشان متعلقه شغل گشته هنوز در بعضی  
 حد و سیغ و قصبات قلمی منبر و محراب را خطیبی حاکمی طلب میکنند  
 آن محراب آن حسام محرابی را وقت مسافت صحن است و الوقت  
 شیخ قاطع که اگر ازین بریدن راه کند که در قطعی است که کار گزاری  
 حدی سیر در اگر منجوا به که خطیب شود و خطیب نشود و نیست تا سر  
 اندر کش نماید چو شمشیر خطیب و یاب آن استر و لغز و در گریبان  
 با آنکه با جرم روشن است که ذات مصفا حسامی بدست که در چو نجا  
 وحدت خزیده است و آب صفای خود را در لباس زنگاری پوشیده  
 اما این زمان نهنگام آن نیست جمله لوک و غزات منجوا بند که مجلس  
 حاسی ابرار و حتی تمام دستگیری کنند شک نیست که انقطاع و سر  
 شهرت از چون تو حسامی نیکو آید اما چون تعلق بزرگان را از ان خد  
 گسستی نیست و نه و جنب میسر نخواهد گشت مصالحت درین است که

لکله و نخل و صیقل و کلمه  
 گریه قتل عالم که رنگ زلال شده ۱۲  
 شمشیر خبر که از شمشیر الغرض این فرقه تقبیل فصل مشغول گشته  
 و شتی بندی اصل شکسته زبان که حرفی در زبان ایشان درست  
 نتوان یافت در میان در حجر گردند و به دوال که اکابر حضرت تعلق  
 ساختند و بدستاری ایشان متعلقه شغل گشته هنوز در بعضی  
 حد و سیغ و قصبات قلمی منبر و محراب را خطیبی حاکمی طلب میکنند  
 آن محراب آن حسام محرابی را وقت مسافت صحن است و الوقت  
 شیخ قاطع که اگر ازین بریدن راه کند که در قطعی است که کار گزاری  
 حدی سیر در اگر منجوا به که خطیب شود و خطیب نشود و نیست تا سر  
 اندر کش نماید چو شمشیر خطیب و یاب آن استر و لغز و در گریبان  
 با آنکه با جرم روشن است که ذات مصفا حسامی بدست که در چو نجا  
 وحدت خزیده است و آب صفای خود را در لباس زنگاری پوشیده  
 اما این زمان نهنگام آن نیست جمله لوک و غزات منجوا بند که مجلس  
 حاسی ابرار و حتی تمام دستگیری کنند شک نیست که انقطاع و سر  
 شهرت از چون تو حسامی نیکو آید اما چون تعلق بزرگان را از ان خد  
 گسستی نیست و نه و جنب میسر نخواهد گشت مصالحت درین است که

این کتاب در روز شنبه در شهر مشهد

قلمی و خطیبی و خطیبی و خطیبی  
 خطیبی و خطیبی و خطیبی و خطیبی  
 خطیبی و خطیبی و خطیبی و خطیبی  
 خطیبی و خطیبی و خطیبی و خطیبی





ویده ام هر حلقه جهان با قوت که زبان خواجه سیف شما با چندان برانی  
 آنجا هیچ کار نمی کند مگر عریانی باشد که از دوزخ هم خورد شع  
 بعضی سیف من سرد و مار سیراید و لکن کلیل بسرد و الحدید بهر چند  
 خواجه صفی ز راوی میخواست که آن سیف الحق را به تیزی باز آرد  
 و فروختنی بر محل کند شیخ داود وزره گر صفت خود را سخن کرم مسل  
 کرده بود و مریدانش سر بخود می پوشیدند و میگفتند که چون خواجه سیف  
 از تشنگی خون ما زبان برون می آید اگر ما بجهت خواجه داود وزره گر  
 نگه داریم خود را برهنه کرده باشیم قطعه اگر زره نبود پیش تیغ نتوان  
 که بکیم بباران و تیغ نتوان رفت بدین حکایت پیش ملک  
 شجاع الدین مبارز رسیده است داود دوستدار  
 اصحاب صفاست میگوید که داود وزره گر آهین سرد  
 میگوید زره او آهست و مریدان او سوارگان آب قطعه  
 سوار آب راست که داود و دایه زره وار و ده که از باوی  
 شود و شرق وزره بر جاسی بگذار و ید اما مرتبه خواجه سیف با  
 بجای است که خود را بدو ال کمر انانی با سیف بر می بند و ما خود که با

که گنبد و شمشیر از دهاب اندک است اما کافی و لکن گنبد و شمشیر آن ۱۳

سوارگان آب بدین  
 گنبد ۱۳  
 دوان پیش چشم  
 که بدان پیش را  
 پسندند و نشسته  
 سطر که بیان  
 نفاذ در از اند  
 در پیش و نشسته  
 بیان ۱۳  
 در دهن گنبد  
 ۱۳  
 سوارخانه عمارت  
 و انظران بخی دل  
 که طافه خطبه از  
 از کشف الفات  
 پیش است و این  
 ۱۳  
 تیغ با لک و دایه  
 ۱۳  
 باقم در دوزخ  
 ۱۳  
 اصحاب صفا را  
 ۱۳  
 حق نمک و ید



که او را دستگیری توانیم کرد با اینهمه کار او تعلق با که اهل جهادیم دارد  
 فطرس کوشیم که کار او شود درست به چیزی که تقدیر مازوی ما  
 بنده غیر وز را نموده است که خواجیه سیف را بیا ترا دست تبرک  
 بر نعل قدم او فرو داریم فطرس مگر از آب روی او روزی  
 در غزا برعد و فطرس یا بیم شهر لومال سیفکم الینا ناصر امه لام الراجا  
 کلام مال قطع به در بعضی آینده غرض جزم است که با قراب مجلس سنی  
 دست در حمال کرده شود ساخته قطع راه باید شد و میان چیست کرد  
 تا چون اینجارید حرفی که در میان آمده است مکشوف گرداند و بدان  
 محبت قاطع حلقهای داوود زره که بصد صنعت گرد آورده است  
 و هر حلقه را از تپ دور و تسلسل مطبوع گردانیده بصلابت تمام شکنند  
 فطرس ای تیغ فرو بر زره خضم چنانکه به هر حلقه یک خشم و ابرو گرد  
 دم گیری آن زره گر همه را معلوم است که بولاد را نرم گرداند و در صنعت  
 خود لاف کراست از لنگاه احمید میزند و میگوید که آهن بر دست  
 من آست و دست من و ساخته زره از باد روان تر خیا که  
 صنعت بر آب روان رقم قدری اسر و توانم نگاشت فطرس

فطرس ای تیغ فرو بر زره خضم چنانکه به هر حلقه یک خشم و ابرو گرد  
 دم گیری آن زره گر همه را معلوم است که بولاد را نرم گرداند و در صنعت  
 خود لاف کراست از لنگاه احمید میزند و میگوید که آهن بر دست  
 من آست و دست من و ساخته زره از باد روان تر خیا که  
 صنعت بر آب روان رقم قدری اسر و توانم نگاشت فطرس







[illegible]

۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲

[illegible]



سلامنا ناصر الشو و سیت میان شکسته پیشه التقریر و سیت  
 مناجات قلم حلق پر خلاق کسر ایبار حقه لیسیت حاتم زکی و کریم  
 رونق رفت سلاطه الماک فی حد و دسترسیت مورچه شوق شد  
 اخذ بقینه اعونه جهم صرخ این نامه به نسبت گزست و شان  
 عنوان این خط که در سستی از کاک خطی سخن میگویی بدست سیه سالار  
 عالی علم شان الدین شیرین و هست رفتن یابد جمید محمد صبر الاله  
 سوز ناصر سینه الفزاة تا سنان شیرین باشد و گز سرگز و نیزه شجاعت  
 سنجیت و شوق شریل منصور مجا به سنان الدوله و الدین شیرین  
 جابج الکفره طامعین الفخره فیروز صفت شکریه سر فرار و ولین مع  
 اوصاف شسته در شکار غزاة حکر و نور و صفای غزوات طفر اندر  
 باد و کک کلاه شش از کید الساک گذشت چشم بد اختر او گشت خطی  
 رسول امی و دستدار خاص خیمور سلاطه که پیوسته پیوسته  
 رفت ستانی ست به پیش مرکز خدمت مقرر میگردد و اند که یکاک حاتم  
 سلاطه ارشیش با و شاه ساک صرخ نصر و سینه خنده خود و بهیچ پولاد  
 و فرور خنی تمام کرد و چنان ساخت که شش بر خاص بی بعد و اور و عا

در این خط که در سستی از کاک خطی سخن میگویی بدست سیه سالار  
 عالی علم شان الدین شیرین و هست رفتن یابد جمید محمد صبر الاله  
 سوز ناصر سینه الفزاة تا سنان شیرین باشد و گز سرگز و نیزه شجاعت  
 سنجیت و شوق شریل منصور مجا به سنان الدوله و الدین شیرین  
 جابج الکفره طامعین الفخره فیروز صفت شکریه سر فرار و ولین مع  
 اوصاف شسته در شکار غزاة حکر و نور و صفای غزوات طفر اندر  
 باد و کک کلاه شش از کید الساک گذشت چشم بد اختر او گشت خطی  
 رسول امی و دستدار خاص خیمور سلاطه که پیوسته پیوسته  
 رفت ستانی ست به پیش مرکز خدمت مقرر میگردد و اند که یکاک حاتم  
 سلاطه ارشیش با و شاه ساک صرخ نصر و سینه خنده خود و بهیچ پولاد  
 و فرور خنی تمام کرد و چنان ساخت که شش بر خاص بی بعد و اور و عا

در این خط که در سستی از کاک خطی سخن میگویی بدست سیه سالار  
 عالی علم شان الدین شیرین و هست رفتن یابد جمید محمد صبر الاله  
 سوز ناصر سینه الفزاة تا سنان شیرین باشد و گز سرگز و نیزه شجاعت  
 سنجیت و شوق شریل منصور مجا به سنان الدوله و الدین شیرین  
 جابج الکفره طامعین الفخره فیروز صفت شکریه سر فرار و ولین مع  
 اوصاف شسته در شکار غزاة حکر و نور و صفای غزوات طفر اندر  
 باد و کک کلاه شش از کید الساک گذشت چشم بد اختر او گشت خطی  
 رسول امی و دستدار خاص خیمور سلاطه که پیوسته پیوسته  
 رفت ستانی ست به پیش مرکز خدمت مقرر میگردد و اند که یکاک حاتم  
 سلاطه ارشیش با و شاه ساک صرخ نصر و سینه خنده خود و بهیچ پولاد  
 و فرور خنی تمام کرد و چنان ساخت که شش بر خاص بی بعد و اور و عا

در این خط که در سستی از کاک خطی سخن میگویی بدست سیه سالار  
 عالی علم شان الدین شیرین و هست رفتن یابد جمید محمد صبر الاله  
 سوز ناصر سینه الفزاة تا سنان شیرین باشد و گز سرگز و نیزه شجاعت  
 سنجیت و شوق شریل منصور مجا به سنان الدوله و الدین شیرین  
 جابج الکفره طامعین الفخره فیروز صفت شکریه سر فرار و ولین مع  
 اوصاف شسته در شکار غزاة حکر و نور و صفای غزوات طفر اندر  
 باد و کک کلاه شش از کید الساک گذشت چشم بد اختر او گشت خطی  
 رسول امی و دستدار خاص خیمور سلاطه که پیوسته پیوسته  
 رفت ستانی ست به پیش مرکز خدمت مقرر میگردد و اند که یکاک حاتم  
 سلاطه ارشیش با و شاه ساک صرخ نصر و سینه خنده خود و بهیچ پولاد  
 و فرور خنی تمام کرد و چنان ساخت که شش بر خاص بی بعد و اور و عا

در این خط که در سستی از کاک خطی سخن میگویی بدست سیه سالار  
 عالی علم شان الدین شیرین و هست رفتن یابد جمید محمد صبر الاله  
 سوز ناصر سینه الفزاة تا سنان شیرین باشد و گز سرگز و نیزه شجاعت  
 سنجیت و شوق شریل منصور مجا به سنان الدوله و الدین شیرین  
 جابج الکفره طامعین الفخره فیروز صفت شکریه سر فرار و ولین مع  
 اوصاف شسته در شکار غزاة حکر و نور و صفای غزوات طفر اندر  
 باد و کک کلاه شش از کید الساک گذشت چشم بد اختر او گشت خطی  
 رسول امی و دستدار خاص خیمور سلاطه که پیوسته پیوسته  
 رفت ستانی ست به پیش مرکز خدمت مقرر میگردد و اند که یکاک حاتم  
 سلاطه ارشیش با و شاه ساک صرخ نصر و سینه خنده خود و بهیچ پولاد  
 و فرور خنی تمام کرد و چنان ساخت که شش بر خاص بی بعد و اور و عا



در میان  
 دست در پا می کشم  
 صفی بوی بار اوردی با سحر و زور  
 شمع زانم طوفان را با سحر و زور  
 دارم تو را کعبه است با سحر و زور  
 گاهی بودی آن را به سحر و زور  
 چنانکه گشتند را به سحر و زور  
 باز تو که گشتی به سحر و زور  
 ویت از بهشت به سحر و زور  
 میفرزاید طهارت از سحر و زور  
 در اصل از او معرفت است که بود  
 ستار از هر دو به سحر و زور  
 انداختی به سحر و زور  
 استخوان پیوسته که سحر و زور  
 به سحر و زور  
 جاز نیست به سحر و زور

در میان  
 دست در پا می کشم  
 صفی بوی بار اوردی با سحر و زور  
 شمع زانم طوفان را با سحر و زور  
 دارم تو را کعبه است با سحر و زور  
 گاهی بودی آن را به سحر و زور  
 چنانکه گشتند را به سحر و زور  
 باز تو که گشتی به سحر و زور  
 ویت از بهشت به سحر و زور  
 میفرزاید طهارت از سحر و زور  
 در اصل از او معرفت است که بود  
 ستار از هر دو به سحر و زور  
 انداختی به سحر و زور  
 استخوان پیوسته که سحر و زور  
 به سحر و زور  
 جاز نیست به سحر و زور

در میان  
 دست در پا می کشم  
 صفی بوی بار اوردی با سحر و زور  
 شمع زانم طوفان را با سحر و زور  
 دارم تو را کعبه است با سحر و زور  
 گاهی بودی آن را به سحر و زور  
 چنانکه گشتند را به سحر و زور  
 باز تو که گشتی به سحر و زور  
 ویت از بهشت به سحر و زور  
 میفرزاید طهارت از سحر و زور  
 در اصل از او معرفت است که بود  
 ستار از هر دو به سحر و زور  
 انداختی به سحر و زور  
 استخوان پیوسته که سحر و زور  
 به سحر و زور  
 جاز نیست به سحر و زور

در میان  
 دست در پا می کشم  
 صفی بوی بار اوردی با سحر و زور  
 شمع زانم طوفان را با سحر و زور  
 دارم تو را کعبه است با سحر و زور  
 گاهی بودی آن را به سحر و زور  
 چنانکه گشتند را به سحر و زور  
 باز تو که گشتی به سحر و زور  
 ویت از بهشت به سحر و زور  
 میفرزاید طهارت از سحر و زور  
 در اصل از او معرفت است که بود  
 ستار از هر دو به سحر و زور  
 انداختی به سحر و زور  
 استخوان پیوسته که سحر و زور  
 به سحر و زور  
 جاز نیست به سحر و زور

در حق بنده شجاع شجاعین اعتقاد می هست که نزد یک او سر عقد و نیزه  
 شکایت کرده بته شعر و فی عقد الریح عقدت فتیحه لیفتح فی  
 المعاک با سنان الیه بیاید که هر چه تیز تر از مرکز اقامت غایب نماید  
 تیزی خویش را برای کوری دیده دشمنان برین طرقت حرکت داد  
 تا ملک را دستیار نصرت و گره کشائی فتح باشد ان شاء الله التلاح  
 مصرع و فی راس خطی دعا دلسنان به تحریر و در بیع الاخر از ملک  
 در حساب آمد و سال از سر و الیز مصرع یعنی که بیت از منصفه  
 شده و سال تسلیات سنان الدین پیش کردند ان شاء  
 ستانی پرچم و اسیر تو اضع فرو و آورده شد از یحیای هم خوان  
 سنان الدول قاست خدمت حلقه کردند و سنان ریح وار  
 بر مرکز بندگی قاعده زمین بوس تمسید و تسلیات گرز الدین  
 اعضا و گرز الدوله بنده های گران مخصوص اندا صاحبان بنظر و شای  
 گرز الدوله پیشکیم جان نهادند بنده گرز که از شکاه آن آستان و اوقاف  
 سر بر زمین نهاده او حیه سنان الدین ملک و الیز سنان الدین  
 اعلامه الملك علی راس الساک الریح سپیدار صفت شکن

در حق بنده شجاع شجاعین اعتقاد می هست که نزد یک او سر عقد و نیزه  
 شکایت کرده بته شعر و فی عقد الریح عقدت فتیحه لیفتح فی  
 المعاک با سنان الیه بیاید که هر چه تیز تر از مرکز اقامت غایب نماید  
 تیزی خویش را برای کوری دیده دشمنان برین طرقت حرکت داد  
 تا ملک را دستیار نصرت و گره کشائی فتح باشد ان شاء الله التلاح  
 مصرع و فی راس خطی دعا دلسنان به تحریر و در بیع الاخر از ملک  
 در حساب آمد و سال از سر و الیز مصرع یعنی که بیت از منصفه  
 شده و سال تسلیات سنان الدین پیش کردند ان شاء  
 ستانی پرچم و اسیر تو اضع فرو و آورده شد از یحیای هم خوان  
 سنان الدول قاست خدمت حلقه کردند و سنان ریح وار  
 بر مرکز بندگی قاعده زمین بوس تمسید و تسلیات گرز الدین  
 اعضا و گرز الدوله بنده های گران مخصوص اندا صاحبان بنظر و شای  
 گرز الدوله پیشکیم جان نهادند بنده گرز که از شکاه آن آستان و اوقاف  
 سر بر زمین نهاده او حیه سنان الدین ملک و الیز سنان الدین  
 اعلامه الملك علی راس الساک الریح سپیدار صفت شکن

در حق بنده شجاع شجاعین اعتقاد می هست که نزد یک او سر عقد و نیزه  
 شکایت کرده بته شعر و فی عقد الریح عقدت فتیحه لیفتح فی  
 المعاک با سنان الیه بیاید که هر چه تیز تر از مرکز اقامت غایب نماید  
 تیزی خویش را برای کوری دیده دشمنان برین طرقت حرکت داد  
 تا ملک را دستیار نصرت و گره کشائی فتح باشد ان شاء الله التلاح  
 مصرع و فی راس خطی دعا دلسنان به تحریر و در بیع الاخر از ملک  
 در حساب آمد و سال از سر و الیز مصرع یعنی که بیت از منصفه  
 شده و سال تسلیات سنان الدین پیش کردند ان شاء  
 ستانی پرچم و اسیر تو اضع فرو و آورده شد از یحیای هم خوان  
 سنان الدول قاست خدمت حلقه کردند و سنان ریح وار  
 بر مرکز بندگی قاعده زمین بوس تمسید و تسلیات گرز الدین  
 اعضا و گرز الدوله بنده های گران مخصوص اندا صاحبان بنظر و شای  
 گرز الدوله پیشکیم جان نهادند بنده گرز که از شکاه آن آستان و اوقاف  
 سر بر زمین نهاده او حیه سنان الدین ملک و الیز سنان الدین  
 اعلامه الملك علی راس الساک الریح سپیدار صفت شکن







[illegible]

اگر کسی که در مزرعه یا غیر دنیا از گزیدن طریق نشاء کم حرکت کند  
 گزینش پیدا شود باشد چیزی زاید که ازو شجر نیک نامی بجای آید سگویی  
 که درین سیوه ای آبی جاشنی بی خیرست شصت یا عاقل اکثر این  
 لا تحصل من خیار باقش اگر چه آن خیر است اما نقض بنیان  
 آنرا خیرند آنند خیر دیگر خوانند بیست و نه خیر را به آمد فرمای  
 مانا که درخت خیر در بار آید همیشه دوست در خیر آباد و دشمن در خیر  
 و اسلام تحریر در آخر ربیع الاول بود و از سال خیر بنیان و در  
 صبح یعنی که زمه سی و سه منفسد ده تسلیمات اجبار الطر  
 در قبول سلام بخیر اند خجسته دوستان مختار مختارات تحببت  
 شکیم افتاد ازین جانب خیار اصحاب نجم سلام با ملاحت لفظ  
 بر طبق مودت پیشکش میکنند و استاد علم او عتیة الخیر و الاختیار  
 و المختار مع رابط الحکامات ملک خیر الدین نیک نام ثبت الله  
 بنیان خیره سپیدار گزیده رزم اختیار الدین اختاره الله من لا  
 و اختیار الدوله والدین مولانا خیر الدین القاه الله فی خیر سیه الدین

[illegible]





*[Handwritten signature]*

و باز برای جان فطرت از دل جانان  
 میخیزد دل بسیار چویت از دل و روان  
 متفرد در دلفی وصال چراغ فشان  
 و قیام که صورتش از یخ از دلفان  
 در وقت از دل و دلش فشان  
 و قیام که صورتش از یخ از دلفان

مجلس ششمین

از کتب خطی و نسخ خطی  
در کتابخانه و موزه ملی  
و سایر مراکز اسنادی و کتابخانه‌ای  
جمهوری اسلامی ایران

کرم رب الارباب ازین طرف دل دوستان چون نقش قلب  
 پیوسته با جمیع وصال است و جانهای دشمنان چون حرف  
 ارواح پراکنده حال فرزند ثمره الفواد تیران شده متغنا الله نشاء  
 نسکه که تخی است در بوستان نسبت چنانچه نخته برآمده در سیده  
 که میان طبقة دوستان جانی بکام به شیر نیست خلعتی از بوی سب  
 دلکش ترو لطف زبان از نیست اکرم فرحت افزا تر شعر  
 من لفظ را و الفتا کانا به رطب تولد منه راسخ مسکری و بر ادم  
 شرف الدین ابوالمعانی را بشارت دهند که در خانه او آخر مسکری اول  
 ربیع پسر آمده بلغه الله بدرجه الجهد و ازین سوئی در و نه همدان چو  
 گل لعل شکفت و دلهای باغ گشت او را شمس الدین ابوبکر لقب تمام  
 تعیین افتاد آن برادر شرف است و ابن شمس در برج شرف آمده  
 واجب بکنه که نوروز عیش و الدین هر روز تازه تر و شگفته تر گردد  
 بهیست زان گونه که تازه شود و تر گل میجان به چون چشمه خورشید  
 به برج شرف آید به خواجه عین الدین خال از آنجا که علو محل او است  
 رختنی بسیار کرد و چنانکه جمله فرد و دوستان را از کشاد دست اوایی تمام

[illegible][illegible]

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

دعای مردی است که این دعا را بخواند  
در روز دوشنبه ۱۴۰۹

زن در نشین خانوار و  
فصل بیمارستان  
نست عاقل بود

دیسید روز در سکون فاساد  
عشق و روی خود آشکارا کردن

نشان دادن و نگه داشتن

استفاد است

الحمد لله الذي جعل القرآن  
مكتوباً



[illegible]

۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴  
 ۱۵۱۵  
 ۱۵۱۶  
 ۱۵۱۷  
 ۱۵۱۸  
 ۱۵۱۹  
 ۱۵۲۰  
 ۱۵۲۱  
 ۱۵۲۲  
 ۱۵۲۳  
 ۱۵۲۴  
 ۱۵۲۵  
 ۱۵۲۶  
 ۱۵۲۷  
 ۱۵۲۸  
 ۱۵۲۹  
 ۱۵۳۰  
 ۱۵۳۱  
 ۱۵۳۲  
 ۱۵۳۳  
 ۱۵۳۴  
 ۱۵۳۵  
 ۱۵۳۶  
 ۱۵۳۷  
 ۱۵۳۸  
 ۱۵۳۹  
 ۱۵۴۰  
 ۱۵۴۱  
 ۱۵۴۲  
 ۱۵۴۳  
 ۱۵۴۴  
 ۱۵۴۵  
 ۱۵۴۶  
 ۱۵۴۷  
 ۱۵۴۸  
 ۱۵۴۹  
 ۱۵۵۰  
 ۱۵۵۱  
 ۱۵۵۲  
 ۱۵۵۳  
 ۱۵۵۴  
 ۱۵۵۵  
 ۱۵۵۶  
 ۱۵۵۷  
 ۱۵۵۸  
 ۱۵۵۹  
 ۱۵۶۰  
 ۱۵۶۱  
 ۱۵۶۲  
 ۱۵۶۳  
 ۱۵۶۴

[illegible]



۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲

در سجد و سنان ۱۲  
 خط را بعد از سجد  
 دست را بر کمر گذاشت  
 و گفت  
 در سجد و سنان ۱۲  
 خط را بعد از سجد  
 دست را بر کمر گذاشت  
 و گفت  
 در سجد و سنان ۱۲  
 خط را بعد از سجد  
 دست را بر کمر گذاشت  
 و گفت

۱۵  
 از آنرا و بدین  
 منسبت و در  
 ایام حکمت و ادب  
 سخن گفتن است  
 فواید بسیار  
 در آن و در  
 علم و ادب

[illegible]





[illegible]

[illegible]







9.

[illegible]

مخبر و مہجدہ زادت نوا فلما رشتہ تسبیح را بردست گرفته آراستگ  
سلاک صحبت آن دختر و داماد طلب میکنند و خواجہ حشر را میگویند کہ  
چون داماد و فرزند تست مصلحت نیست کہ مصرع زن ز فرزند کنی دور  
کہ تا ماند فردید چون آن ہر دو معصومہ معیشت امام المومنین عالمین عالمین دارند  
امیدست کہ در آن تزویج موافقت فاطمہ با علی پیدا آید بیت بوبل  
و شنی گریشت و شور انگیزد با بوبلی در زند آتش تیز و دیگر نموده مے آید  
کہ دختران بی بی نیات سمن خاتون و ارغوان خاتون کہ خواجہ برع رانبا  
خال باشند و وجہ سوری را ہمیشہ کان رضا می بلکہ خون و پیوند یکدیگر  
خواجہ عارض اگر چه پوشیدہ مہرست اما از آنجا کہ حیا و دست ہموارہ  
سایہ لطف پر سر ارغوان خاتون و سمن خاتون گسترده سیدارد  
و جو انفرادی او خود بر ہمہ از اب صفائی روشن ترست بیت  
اذا ما جاء عارضنا بفيض هبيج العين منه فوق ارض بدواز بکہ  
آن ہر دو مخدومہ را پاکہ امن مے بنی مصرع پدر و ارشان تربیت  
گوئی کہ آن نازنینان از صلب او چکیدہ اند ایشان خود تا این غایت  
در حد عصمت خیال مستور اند کہ با در ادر و ن پردہ ایشان نہ علی

۱۵۹  
 ۱۵۸  
 ۱۵۷  
 ۱۵۶  
 ۱۵۵  
 ۱۵۴  
 ۱۵۳  
 ۱۵۲  
 ۱۵۱  
 ۱۵۰  
 ۱۴۹  
 ۱۴۸  
 ۱۴۷  
 ۱۴۶  
 ۱۴۵  
 ۱۴۴  
 ۱۴۳  
 ۱۴۲  
 ۱۴۱  
 ۱۴۰  
 ۱۳۹  
 ۱۳۸  
 ۱۳۷  
 ۱۳۶  
 ۱۳۵  
 ۱۳۴  
 ۱۳۳  
 ۱۳۲  
 ۱۳۱  
 ۱۳۰  
 ۱۲۹  
 ۱۲۸  
 ۱۲۷  
 ۱۲۶  
 ۱۲۵  
 ۱۲۴  
 ۱۲۳  
 ۱۲۲  
 ۱۲۱  
 ۱۲۰  
 ۱۱۹  
 ۱۱۸  
 ۱۱۷  
 ۱۱۶  
 ۱۱۵  
 ۱۱۴  
 ۱۱۳  
 ۱۱۲  
 ۱۱۱  
 ۱۱۰  
 ۱۰۹  
 ۱۰۸  
 ۱۰۷  
 ۱۰۶  
 ۱۰۵  
 ۱۰۴  
 ۱۰۳  
 ۱۰۲  
 ۱۰۱  
 ۱۰۰  
 ۹۹  
 ۹۸  
 ۹۷  
 ۹۶  
 ۹۵  
 ۹۴  
 ۹۳  
 ۹۲  
 ۹۱  
 ۹۰  
 ۸۹  
 ۸۸  
 ۸۷  
 ۸۶  
 ۸۵  
 ۸۴  
 ۸۳  
 ۸۲  
 ۸۱  
 ۸۰  
 ۷۹  
 ۷۸  
 ۷۷  
 ۷۶  
 ۷۵  
 ۷۴  
 ۷۳  
 ۷۲  
 ۷۱  
 ۷۰  
 ۶۹  
 ۶۸  
 ۶۷  
 ۶۶  
 ۶۵  
 ۶۴  
 ۶۳  
 ۶۲  
 ۶۱  
 ۶۰  
 ۵۹  
 ۵۸  
 ۵۷  
 ۵۶  
 ۵۵  
 ۵۴  
 ۵۳  
 ۵۲  
 ۵۱  
 ۵۰  
 ۴۹  
 ۴۸  
 ۴۷  
 ۴۶  
 ۴۵  
 ۴۴  
 ۴۳  
 ۴۲  
 ۴۱  
 ۴۰  
 ۳۹  
 ۳۸  
 ۳۷  
 ۳۶  
 ۳۵  
 ۳۴  
 ۳۳  
 ۳۲  
 ۳۱  
 ۳۰  
 ۲۹  
 ۲۸  
 ۲۷  
 ۲۶  
 ۲۵  
 ۲۴  
 ۲۳  
 ۲۲  
 ۲۱  
 ۲۰  
 ۱۹  
 ۱۸  
 ۱۷  
 ۱۶  
 ۱۵  
 ۱۴  
 ۱۳  
 ۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱

و بنیوقت که رسیده شده اند از هر جای ایشان را خا طمی خواسته است  
 خاصه بوشمه کلانی بهانا با دروی باغبان را آراینده مصلح ایشان  
 دیده است و با او مختصر سیمی در میان آورده میگویی که دست از دست  
 ارخوان خاتون و حسن خاتون برنذارم سید اند که این هر دو عروس  
 زرو سیمی نیز دارند بهیت و آنجا که بود جان مالی به لایه همه را بود خیالی  
 از آنجا که سوز و گداز آن کلامیت بسوی شهن خاتون آتش در همه کلمات  
 میزند نباید که آن شکوفه روی پوشیده را بقصد درست خانه خود برد و چون  
 کار او سوختن و گدازختن آن مخدرات است بر آتش تیزش دارد  
 و خون او را آب کند و آن دهن بسته را زهره آن نباشد که دم بر آرد  
 اگر خاطر خاطر مخدومی و الهی صواب بنید سوی باوردی باغبان  
 بوی از خوی آن گلانی بنجامه عجیب بار نشسته کند بو که روزگار این بهشتی  
 ضایع نشود و بهیت و آتش نزنند جو گلانی بچین به وزنی آبی باز بهر  
 سمن به بی بی نصرت ملک را حشام لقب پسری ست زبانی که حرفی و  
 قلمی دارد و سخت شجاع و سباز او نیز برای این دختر زبانی می اندازد  
 اما میان خلق قتل و خون ریختن و بریدن مشهور است چون مثل

در وقت که رسیده شده اند از هر جای ایشان را خا طمی خواسته است  
 خاصه بوشمه کلانی بهانا با دروی باغبان را آراینده مصلح ایشان  
 دیده است و با او مختصر سیمی در میان آورده میگویی که دست از دست  
 ارخوان خاتون و حسن خاتون برنذارم سید اند که این هر دو عروس  
 زرو سیمی نیز دارند بهیت و آنجا که بود جان مالی به لایه همه را بود خیالی  
 از آنجا که سوز و گداز آن کلامیت بسوی شهن خاتون آتش در همه کلمات  
 میزند نباید که آن شکوفه روی پوشیده را بقصد درست خانه خود برد و چون  
 کار او سوختن و گدازختن آن مخدرات است بر آتش تیزش دارد  
 و خون او را آب کند و آن دهن بسته را زهره آن نباشد که دم بر آرد  
 اگر خاطر خاطر مخدومی و الهی صواب بنید سوی باوردی باغبان  
 بوی از خوی آن گلانی بنجامه عجیب بار نشسته کند بو که روزگار این بهشتی  
 ضایع نشود و بهیت و آتش نزنند جو گلانی بچین به وزنی آبی باز بهر  
 سمن به بی بی نصرت ملک را حشام لقب پسری ست زبانی که حرفی و  
 قلمی دارد و سخت شجاع و سباز او نیز برای این دختر زبانی می اندازد  
 اما میان خلق قتل و خون ریختن و بریدن مشهور است چون مثل

در وقت که رسیده شده اند از هر جای ایشان را خا طمی خواسته است  
 خاصه بوشمه کلانی بهانا با دروی باغبان را آراینده مصلح ایشان  
 دیده است و با او مختصر سیمی در میان آورده میگویی که دست از دست  
 ارخوان خاتون و حسن خاتون برنذارم سید اند که این هر دو عروس  
 زرو سیمی نیز دارند بهیت و آنجا که بود جان مالی به لایه همه را بود خیالی  
 از آنجا که سوز و گداز آن کلامیت بسوی شهن خاتون آتش در همه کلمات  
 میزند نباید که آن شکوفه روی پوشیده را بقصد درست خانه خود برد و چون  
 کار او سوختن و گدازختن آن مخدرات است بر آتش تیزش دارد  
 و خون او را آب کند و آن دهن بسته را زهره آن نباشد که دم بر آرد  
 اگر خاطر خاطر مخدومی و الهی صواب بنید سوی باوردی باغبان  
 بوی از خوی آن گلانی بنجامه عجیب بار نشسته کند بو که روزگار این بهشتی  
 ضایع نشود و بهیت و آتش نزنند جو گلانی بچین به وزنی آبی باز بهر  
 سمن به بی بی نصرت ملک را حشام لقب پسری ست زبانی که حرفی و  
 قلمی دارد و سخت شجاع و سباز او نیز برای این دختر زبانی می اندازد  
 اما میان خلق قتل و خون ریختن و بریدن مشهور است چون مثل

این اوصاف از روشن شدن شد و دم در کشیدیم که جسم اگر آینه شود روی  
سوی او کنیم اما خادمی است از آن ملک عارض جوهر نام که بقای عمر  
بدوست پسر خوانده دارد و مهر عیش و آرازه و مهر زاده هریم که در قلب  
میره باد احوال پیوست تا او جائزه نیارد ممکن نیست که مرد قلب ادرم  
بحال آید اول آنکه از نسل احرار است و دیگر آنکه ده سالین از او در بند  
دانشمند آن مکاتبات ایشان تحریر کرده است و بنیوت با جماع  
خویشان اتفاق چنان می شود که این مجوز را از ازلت مستوره در  
او تو گردانیم **ع** حتی تعبش از دواج طیب که کاتور و دیگران  
اوست تا ما به اخبار این طرف که نمودار آن احتیاج کلی بود در طول عمر  
بعرض پیوست این فرزند و جمهور را غره را از خدمت خداوندی والد  
در کل امور یک اشارت پدران بس است خالص عرض آنکه آنچه نصیحت  
مادران مینویسد بر کرم آوردن فرمایند بیت تا نامه میبویست که نم افش  
پس بر خط فرمان تو دارم سرخویش که اگر ذات غریبه خداوندی پدید  
هر چه زودتر چون عزیز بر سر رسد اعزّه بے سر را غره تمام پیدا  
و حلوائی این نیز اینها طبقه احباب و اقربا بکام دل تناول کنند

[illegible]

[illegible]



شماره ۱۰۰

R

Q

2

2

10

سید احمد

10

2



2

ان کا نام

۱۸۸۳

اخاها الخور والرضوان وشفقت<sup>۱۲</sup> اخوانها وخواهاتما اللابنه فلان پسر  
 مادر و پدر را بجای معظم سیدار و عظم من بنی آدم فلان پسر شرف  
 انساب پیدا شد شرف<sup>۱۳</sup> الابا به بیثو<sup>۱۴</sup> پسر فلان میان صحاب بطریق  
 مشهور<sup>۱۵</sup> ان میزید ساد علی ابنا<sup>۱۶</sup> الجنس پسر فلان نیک بد زندگانی ست  
 و عاه ابو یحیی پسر فلان در جهاد تیغ<sup>۱۷</sup> اخته<sup>۱۸</sup> است جعل سلیمان فی الغزو فلان  
 از طبیعت پسر خود که با و در عمر بیه بسلا<sup>۱۹</sup> مادر قدر چون تو پسر نیک  
 نمیداند که قدر و رغبت دانند مادر<sup>۲۰</sup> است اما قدر که للمیت فلان فرزند  
 دور<sup>۲۱</sup> است از درایت<sup>۲۲</sup> ست ۱۲  
 سوی فردوس خرامید<sup>۲۳</sup> ولدان<sup>۲۴</sup> الجنان فلان شیر خواره جا  
 جوی شیر رفت جا<sup>۲۵</sup> به بشرن<sup>۲۶</sup> مهات<sup>۲۷</sup> الرحمة فلان پسر مادر از ر بود ب  
 اسم<sup>۲۸</sup> او<sup>۲۹</sup> و<sup>۳۰</sup> فلان امام زاده باصا<sup>۳۱</sup> حبیه بد بودی ابی مالک المنا<sup>۳۲</sup> شافعیا  
 للمنا<sup>۳۳</sup> بات فلان دختر بد ختران<sup>۳۴</sup> روزگار نماذ<sup>۳۵</sup> عصمها<sup>۳۶</sup> الله من نبات<sup>۳۷</sup>  
 فلان دختر سرگز بانگ<sup>۳۸</sup> سر دوی<sup>۳۹</sup> سماع<sup>۴۰</sup> نموده است ما جابت<sup>۴۱</sup> بسور<sup>۴۲</sup> نبات  
 اللهم دختر نیز قره<sup>۴۳</sup> العین<sup>۴۴</sup> ست خلاصه<sup>۴۵</sup> دختر می که خود را از چشم<sup>۴۶</sup> مادر  
 و پدر نیز پوشیده<sup>۴۷</sup> دارد و غر<sup>۴۸</sup> کنیت<sup>۴۹</sup> العین فلان دختر نشانه<sup>۵۰</sup> بعبت  
 شده است بعبت<sup>۵۱</sup> بها نبات<sup>۵۲</sup> المنا<sup>۵۳</sup> للمیت<sup>۵۴</sup> فلان دختر از غر<sup>۵۵</sup> و<sup>۵۶</sup> ان<sup>۵۷</sup>

4

[illegible]

چون در این راه که من به حدیث مرستان  
کم راه است به سینه کار این سخن دور  
بر گدایان که نشو در سماع به یکباران را  
دوستی سلی به خوش فرموده است  
چون در این راه که من به حدیث مرستان  
کم راه است به سینه کار این سخن دور  
بر گدایان که نشو در سماع به یکباران را  
دوستی سلی به خوش فرموده است





خسر غیر دما دی دارد و غرضت کالروح فلان خسر سبب سووی  
 و خسر دما و مرم رانیک و دست و اشتی زوج روح خسته با نور دما  
 فلان کنیز کی خرید بود شنیده ام که تو بر او زور کرده زنت عجزا  
 تم الدعا خیر و عیة الوری و ملک الاقارب فی خیر تطلب به خط  
 در کتابت های عربی و پارسی شمله دو حرف اول در کتابت های  
 عربی صرف حرف دوم در نبشته های پارسی که بی آنیزش عربیست  
 مصرع اینک این مصرع نیز از بهر فرق به حرف اول در کتابت های  
 عربی صرف مصرع کانت المنبته بالتجیم و الیها چه حررت به الکاتب  
 المرفوعة الی سدة مولانا الامام شهاب الملة لازال نور عین الاحیاء  
 والاحیاء و علیت عبارت ها الی اعلی السموات لکی تقبل بابه و طلعت منها  
 شهب الدقائق عدد النجوم شر حص جنا به و لقا روت ان ارعی فیها  
 نسب العلویات مناسبتة لخطایه لکن اسم الله اسمی اعلی مما یعلی بهذه  
 المناسبات و المخاطبات فالترنمت فیها تناسب العلوم لا بهما رفع  
 الدرجات و اشرف المقامات فاخذت اذیال عواطف العلاء لتری  
 عنهما من المعائب الزلات بهیت کاشمیر تیل فی فی التورک علی

[illegible]



تر بس نقبه کمال \* العنوان یسقر فی السقر المظلم  
 مولانا شهاب الحق و الدین لازال علی من شرب السما و اعلو علم  
 تحمید الشهاب فی الشهاب الله منور الشهاب بیت شهاب  
 الحق منک یفیش علم \* کما فاض الحیا من سحیح شهاب  
 انت تجب نور شمس \* کنور الشمس تجب کل شمس \* الله النور  
 الذی جعل الشهاب محرقة للشیاطین و فوق لا حراق شیاطین  
 الانسح الدین مولانا شهاب \* الله الزهره ازهر نجوم السما  
 صبح شمس السعود طالع علی جبین و امسی لیلته القدر ساطعه فی سواد  
 یتمه رفع بالشهاب علمه و نصب علی فتح باب الالباب قلعه طمان  
 الفرقین بالیا و ثالوث السما کین بالسوریه امه السعاده و کرم  
 الاشقیاء و سهم الخیب معنی کاتبه الانشاء و هو عصا کلیم  
 بل عصا کلیم و ثعبان مذووعه کلیم و یو یلع عصا کلیم کما یقولین بطلب  
 الحلال فتمت بی السع العدی کالحیات و بل رایت ایا یقطر من سانه مار حیوة  
 باغرق قصب فی البحر قط و اذن قصب یفرق فی البیر حین یخط فی طلع  
 البیر عین العمر فی التحریر فالحمد لله الذی خصه بعلم حق بهان یجاب

مولانا شهاب الحق و الدین لازال علی من شرب السما و اعلو علم  
 تحمید الشهاب فی الشهاب الله منور الشهاب بیت شهاب  
 الحق منک یفیش علم \* کما فاض الحیا من سحیح شهاب  
 انت تجب نور شمس \* کنور الشمس تجب کل شمس \* الله النور  
 الذی جعل الشهاب محرقة للشیاطین و فوق لا حراق شیاطین  
 الانسح الدین مولانا شهاب \* الله الزهره ازهر نجوم السما  
 صبح شمس السعود طالع علی جبین و امسی لیلته القدر ساطعه فی سواد  
 یتمه رفع بالشهاب علمه و نصب علی فتح باب الالباب قلعه طمان  
 الفرقین بالیا و ثالوث السما کین بالسوریه امه السعاده و کرم  
 الاشقیاء و سهم الخیب معنی کاتبه الانشاء و هو عصا کلیم  
 بل عصا کلیم و ثعبان مذووعه کلیم و یو یلع عصا کلیم کما یقولین بطلب  
 الحلال فتمت بی السع العدی کالحیات و بل رایت ایا یقطر من سانه مار حیوة  
 باغرق قصب فی البحر قط و اذن قصب یفرق فی البیر حین یخط فی طلع  
 البیر عین العمر فی التحریر فالحمد لله الذی خصه بعلم حق بهان یجاب

[illegible]

تتبعان الزمان على ان اصوله في الفقه بدائية نحو الضلال بالبرهان  
وذهنية نسخة صادقة من لوح محفوظ وبيان في معاني التفسير كما هو  
من جبرئيل محفوظ وعند المحررين مشهور كما لا يخفى في مشارق  
وقد انتشر انواره كفضول اشهاب في الاخبار ونقطة يوجب صحة كل عمل  
وفضله ينصب علمه على التعظيم برفع الحمل وفي النظر القياس في الدوران  
نظيره وشامل لكل ما هو لازم من العلوم <sup>معتبر</sup> وهو فيسوف الاسلام  
وابو علي في الايام منطقة قوام انواع الانسان باختلاف <sup>الاجزاء</sup>  
وكلامه اثبت الصانع بالعالم انقطع والبرهان الباهر بلغ الى كمال  
ما يعرف الانسان من الاله وبلغ تلك البعث وعرقها كما هي في الارض  
برقمه بحساب وبحسب ذرات الرمل على لوح التراب واوراد طبعه في <sup>الطبع</sup>  
ثبت بالليل القلبي في الالبياد الثلاثة رابعا ونبي يد على الجهات سابعها  
ما يشبه بحاجبه ادرك الغرائب في الحال كادراك العبد بآشارة  
الكمال واذا حيث سجدة السوس <sup>كله</sup> تنفتح <sup>لها</sup> كالف الافكار كالف  
العيون من الابرار <sup>كله</sup> شعر تبارك <sup>كله</sup> ان كان <sup>كله</sup> من  
قطرة ما كره <sup>كله</sup> انما <sup>كله</sup> فان <sup>كله</sup> مرقوقك <sup>كله</sup> القدر <sup>كله</sup> من <sup>كله</sup> من

[illegible][illegible]

۱۷۵  
 ج. سید محمد  
 علی  
 در ریاضی فلفط حسابیه  
 در حسابیه فی ثوابت  
 در حسابیه فی ثوابت

بالتدريج وضع الحق اليه على سدك العليا وسودا الشرب السواد  
 ختمه يصير كالحل بعين الورد ثم مضى على راكيب المنير مضى ليدبر  
 المنير ان الصانع تعالى عن الخطاء قلعه في انشاء المصنوعات وتزده  
 عن الخطا رقه في ابداع الاشياء وبسبب لي بفضله العظيم ايات هو  
 الا سواد ان افضل سيدا قمر يوتيه من يشاء وامطر من يراعي بالندى  
 حيا في اعدائه ملاطمة جوار الاشجار كما في تيلاطم البحر باقطار الامطار غوا  
 ملا وبنفائس سفانين وعابر باحصل من العبرة خزين ولعبه  
 ما زينت اذان المستمعين الدر المنطومة وترتبت اجزا المنشين  
 تلك البوارق المرقومة بيمينه قريحه القياضة الى شلال المنشوة  
 لان احلى منها المراسيس المستورة وقد كملت نظم نثر من قبل  
 الماء المعين احيا ناو لكن ارقى الان لا اديا احيا ناو بعثت  
 ترسا كسد به متاع البهار وحسد عليه روح ابي العلاء تعيس منه الفوائد  
 ما شرا للعرر ويطقط منه الفرانند ناشد الدر سواد كحل العين لا رباب  
 البصيرة وبياضه عين النور لا عين القريرة وحين حرث ملوك هذا  
 بحكم انقضاء قال شجبا في تحريره الشترى قاضي اسما اشعر

بالتدريج وضع الحق اليه على سدك العليا وسودا الشرب السواد  
 ختمه يصير كالحل بعين الورد ثم مضى على راكيب المنير مضى ليدبر  
 المنير ان الصانع تعالى عن الخطاء قلعه في انشاء المصنوعات وتزده  
 عن الخطا رقه في ابداع الاشياء وبسبب لي بفضله العظيم ايات هو  
 الا سواد ان افضل سيدا قمر يوتيه من يشاء وامطر من يراعي بالندى  
 حيا في اعدائه ملاطمة جوار الاشجار كما في تيلاطم البحر باقطار الامطار غوا  
 ملا وبنفائس سفانين وعابر باحصل من العبرة خزين ولعبه  
 ما زينت اذان المستمعين الدر المنطومة وترتبت اجزا المنشين  
 تلك البوارق المرقومة بيمينه قريحه القياضة الى شلال المنشوة  
 لان احلى منها المراسيس المستورة وقد كملت نظم نثر من قبل  
 الماء المعين احيا ناو لكن ارقى الان لا اديا احيا ناو بعثت  
 ترسا كسد به متاع البهار وحسد عليه روح ابي العلاء تعيس منه الفوائد  
 ما شرا للعرر ويطقط منه الفرانند ناشد الدر سواد كحل العين لا رباب  
 البصيرة وبياضه عين النور لا عين القريرة وحين حرث ملوك هذا  
 بحكم انقضاء قال شجبا في تحريره الشترى قاضي اسما اشعر

بالتدريج وضع الحق اليه على سدك العليا وسودا الشرب السواد  
 ختمه يصير كالحل بعين الورد ثم مضى على راكيب المنير مضى ليدبر  
 المنير ان الصانع تعالى عن الخطاء قلعه في انشاء المصنوعات وتزده  
 عن الخطا رقه في ابداع الاشياء وبسبب لي بفضله العظيم ايات هو  
 الا سواد ان افضل سيدا قمر يوتيه من يشاء وامطر من يراعي بالندى  
 حيا في اعدائه ملاطمة جوار الاشجار كما في تيلاطم البحر باقطار الامطار غوا  
 ملا وبنفائس سفانين وعابر باحصل من العبرة خزين ولعبه  
 ما زينت اذان المستمعين الدر المنطومة وترتبت اجزا المنشين  
 تلك البوارق المرقومة بيمينه قريحه القياضة الى شلال المنشوة  
 لان احلى منها المراسيس المستورة وقد كملت نظم نثر من قبل  
 الماء المعين احيا ناو لكن ارقى الان لا اديا احيا ناو بعثت  
 ترسا كسد به متاع البهار وحسد عليه روح ابي العلاء تعيس منه الفوائد  
 ما شرا للعرر ويطقط منه الفرانند ناشد الدر سواد كحل العين لا رباب  
 البصيرة وبياضه عين النور لا عين القريرة وحين حرث ملوك هذا  
 بحكم انقضاء قال شجبا في تحريره الشترى قاضي اسما اشعر

بالتدريج وضع الحق اليه على سدك العليا وسودا الشرب السواد  
 ختمه يصير كالحل بعين الورد ثم مضى على راكيب المنير مضى ليدبر  
 المنير ان الصانع تعالى عن الخطاء قلعه في انشاء المصنوعات وتزده  
 عن الخطا رقه في ابداع الاشياء وبسبب لي بفضله العظيم ايات هو  
 الا سواد ان افضل سيدا قمر يوتيه من يشاء وامطر من يراعي بالندى  
 حيا في اعدائه ملاطمة جوار الاشجار كما في تيلاطم البحر باقطار الامطار غوا  
 ملا وبنفائس سفانين وعابر باحصل من العبرة خزين ولعبه  
 ما زينت اذان المستمعين الدر المنطومة وترتبت اجزا المنشين  
 تلك البوارق المرقومة بيمينه قريحه القياضة الى شلال المنشوة  
 لان احلى منها المراسيس المستورة وقد كملت نظم نثر من قبل  
 الماء المعين احيا ناو لكن ارقى الان لا اديا احيا ناو بعثت  
 ترسا كسد به متاع البهار وحسد عليه روح ابي العلاء تعيس منه الفوائد  
 ما شرا للعرر ويطقط منه الفرانند ناشد الدر سواد كحل العين لا رباب  
 البصيرة وبياضه عين النور لا عين القريرة وحين حرث ملوك هذا  
 بحكم انقضاء قال شجبا في تحريره الشترى قاضي اسما اشعر



8

[illegible]

آخر الكتاب واول الذيل مصرع اعني اثنين بعده سبعة تسليماً  
سلام على شهاب الضيفه للنور في بيتك المعمور المحرقه المحساد واما سلام  
سبحان الله الذي لا اله الا هو سجدتك كالنجم اذا هوى سجد  
سبحان الله الذي لا اله الا هو سجدتك كالنجم اذا هوى سجد  
باب الشهاب كشمس نجد نجوم التراب الا دعيت شهاب العالم  
المشترى من شهاب ظوره احرق شياطين الانس فويل  
في اناله شهاب الاقلام اسلم شياطين الجبل لا فاضلتين طرقة شهاب  
ثبت علوه بعلوم لانهايت له حرف دوم در نسبت به  
ب پارسی بے امیرشش بود میت یکی نامه است و نسبتها  
بسیار و در میان کرده هر جای نمودار و بسیار این گفتار بسیار  
ب آه است که شت دربان تیزی ازین نامه چنان بریده شد که  
دربان تیزی نامه و این نمودار است برای چاشنی گیرانی که خنکها  
می را از تیزی بسیار چاشنی دهند تا خوش آئیده نماید در آن سخن  
است که از پیل وادرک خوشش بازی خوش میشود ولی بهتر منند  
پیدا اید که در خنکین سخن پارسی هم باب و نمک انگیزش بس کنند  
ن از جغرات و پیر و از شیر و غنی بیرون می آید بر آ چرت شیر

عبدالحق علی خان صاحب

[illegible][illegible][illegible]







۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

گویند و لا و را را در دل موسی باشد تیر سپاسا لار بهرام ازین موشکافینا  
 بسیار کرده است موسی دل ایشان چنان خواهد شکافت که دل  
 ایشان را گاهی نخواهد شد تا تیر موسی شکاف از شاه نخواهد پرید  
 شاه استخوانی را چون شاه چوبین شاخ شاخ خواهد کرد و خط  
 شاه بچند زخم کند موز موز جدا او موسی کرده بیک زخم  
 شاه را به از آنجا که باد شاه کشور کشای را جانگیری و فیروز مندی  
 چون آفتاب روشن گشته است شمشیر خویش بدو داده است  
 و دست راست هم داده که هر چه بزم تیر بگیرد بر سر تا زبانه و دست  
 کند او هم به نیروی آن دست راست دست را کشاد داده است  
 بفراخ دستی و دست خویش آورده و خود به تیغ زنی دو بازوی چنان  
 دارد که اگر دست بر دارد و خاور و باختر را از یک کنار تا دو م کنار  
 بگیرد و خطم باز و هفتش را از ورتمنی دهد به ایزد پاک تا کند  
 بهمنی و تمثنی به از درگاه جهان پناه ساختگیها را فراوان یافته است  
 هزار گمان بابت زه از چرخ بلند تر و از ماه نو که تیر یک چون ماه نو  
 و نو نمای که ماه مادر بر آیدش بر آمده و هیچ تیری و نشانی بر آن نگذاشته

۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۵۴

۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰



[illegible]



١٠

۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵

[illegible]



[illegible]

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰

[illegible]



این ملک ملک فلک فلک از قیامت القیامت تعدد انواته  
 من یصعدو الحل صعودا حل لو کان بالسعادة علو الحل لفاق  
 المشتري اسن الزحل لیست شری الا ملک کشتی الافلاک  
 بیت المخرج صفر ما خرج حوسه العالم بین الخمسین کالمشتري  
 بین الخمسین حمرة المخرج من دماء الاحداث و القدر امار اینها بنظر  
 الشمس شیخ الشعاع و نسب اسمها من کلمة الغزاة بیت البرج  
 میزان الطرف قوت العطار و من دقاتک استنبه نقص البدر  
 من عین الکمال البدر مرآة العین ما دارت الماتة حول الهلال  
 لو قال قطب ما زاد القمر لا یوکد من الیلة ارجلی الاعمین الضیائی  
 البروج شرف العین فی السفر شرف الغزاة باكمل شرف القمر فی الود  
 اذا حل علی الثور عقد الشرا جدر بنطاق الخزامر سلطان بیت القمر  
 لا بیت الشعری سلطان الارض تجری فی العین و عین اسماخر  
 فی السلطان سد البروج مرکب الغزاة بالبر و العطا ما وزن فی  
 میزان الافلاک الا المخرج و نسب العقرب راس النخسات سهم السهام  
 فی قوس المشتري لایحی الاسد من یحینه الحدی و لو السماء الابرار

۱۳ شکره  
 ۱۲ شکره  
 ۱۱ شکره  
 ۱۰ شکره  
 ۹ شکره  
 ۸ شکره  
 ۷ شکره  
 ۶ شکره  
 ۵ شکره  
 ۴ شکره  
 ۳ شکره  
 ۲ شکره  
 ۱ شکره

۱۳ شکره  
 ۱۲ شکره  
 ۱۱ شکره  
 ۱۰ شکره  
 ۹ شکره  
 ۸ شکره  
 ۷ شکره  
 ۶ شکره  
 ۵ شکره  
 ۴ شکره  
 ۳ شکره  
 ۲ شکره  
 ۱ شکره

۱۳ شکره  
 ۱۲ شکره  
 ۱۱ شکره  
 ۱۰ شکره  
 ۹ شکره  
 ۸ شکره  
 ۷ شکره  
 ۶ شکره  
 ۵ شکره  
 ۴ شکره  
 ۳ شکره  
 ۲ شکره  
 ۱ شکره

۱۲۰ خاتم النبیین  
 ۱۲۱ خاتم النبیین  
 ۱۲۲ خاتم النبیین  
 ۱۲۳ خاتم النبیین  
 ۱۲۴ خاتم النبیین  
 ۱۲۵ خاتم النبیین  
 ۱۲۶ خاتم النبیین  
 ۱۲۷ خاتم النبیین  
 ۱۲۸ خاتم النبیین  
 ۱۲۹ خاتم النبیین  
 ۱۳۰ خاتم النبیین

اعظم انما كشف حوت السماء الاتساع البعيد في الغاير والاركان الملوحة  
 قليل النار نحو الریح وكثير ما يوقد منها النار كثيرة الرما ولا نالت تعلم بعد  
 بالشمس نار الحجر تنور نوره نار ام الرياح على الغبار نافذ وعند الجبال  
 نافذ اذ هو من العين من الهواء حجب العين من السماء قوس قزح حجب  
 عين السماء سيقطر ما في الغمام حود الجود يهرب البعوت وجود الجود  
 يعبر لا يمتنع الحجر باستان البر لم تحصل الري برودة الماء وبرودة  
 البرد وراين خفية من الماء اذا ما شمس برفقة ثم اذا لم يكن مع الحجر  
 ترب في الفحل ترب اذا سقطت الرياح من فالترب سلكي في المواليه  
 وابتدوا من الانبياء المشتهرين في العالم الكبير في العالم الصغير  
 خلق السموات سبع في ستة ايام وادم العين مصباحا سفيته  
 بيت نظم البرية سكنين ابراهيم لا ينجح اصيل يوسف قرة عين يعقوب  
 ابن يعقوب صبر ايوب من كل اسم دو ادين بروج الجان من ديوان  
 سليمان حفظ الله حقيقته بارون من اخذ موسى ان يامن احد من ابني  
 ولو خضر وعيسى كل من مات في عيسى ليس بجبان كج  
 رسولنا احمد من ادم ورسولنا احمد من كل محمد نقاط القرآن خيلان كثر

۱۲۰ خاتم النبیین  
 ۱۲۱ خاتم النبیین  
 ۱۲۲ خاتم النبیین  
 ۱۲۳ خاتم النبیین  
 ۱۲۴ خاتم النبیین  
 ۱۲۵ خاتم النبیین  
 ۱۲۶ خاتم النبیین  
 ۱۲۷ خاتم النبیین  
 ۱۲۸ خاتم النبیین  
 ۱۲۹ خاتم النبیین  
 ۱۳۰ خاتم النبیین  
 ۱۳۱ خاتم النبیین  
 ۱۳۲ خاتم النبیین  
 ۱۳۳ خاتم النبیین  
 ۱۳۴ خاتم النبیین  
 ۱۳۵ خاتم النبیین  
 ۱۳۶ خاتم النبیین  
 ۱۳۷ خاتم النبیین  
 ۱۳۸ خاتم النبیین  
 ۱۳۹ خاتم النبیین  
 ۱۴۰ خاتم النبیین

۱۲۰ خاتم النبیین  
 ۱۲۱ خاتم النبیین  
 ۱۲۲ خاتم النبیین  
 ۱۲۳ خاتم النبیین  
 ۱۲۴ خاتم النبیین  
 ۱۲۵ خاتم النبیین  
 ۱۲۶ خاتم النبیین  
 ۱۲۷ خاتم النبیین  
 ۱۲۸ خاتم النبیین  
 ۱۲۹ خاتم النبیین  
 ۱۳۰ خاتم النبیین  
 ۱۳۱ خاتم النبیین  
 ۱۳۲ خاتم النبیین  
 ۱۳۳ خاتم النبیین  
 ۱۳۴ خاتم النبیین  
 ۱۳۵ خاتم النبیین  
 ۱۳۶ خاتم النبیین  
 ۱۳۷ خاتم النبیین  
 ۱۳۸ خاتم النبیین  
 ۱۳۹ خاتم النبیین  
 ۱۴۰ خاتم النبیین

۱۰۰ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۱ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۲ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۳ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۴ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۵ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۶ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۷ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۸ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۹ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۱۰ هجری قمری در آن شهر

حروف القرآن سیوف قتل شیطان السلطان العادل ظل الرب  
 ظل البر سلطان نظام شش شکست بضعیف من کنت ذی الامان کنل علی  
 کنت سلیمان الملک عقیق مله الفتن کل صاحب الیدین لیس کنی  
 الاکنات وکذوی الیمینین اذا مال القاضی الی الشریقه آسن من جهنم  
 ابتلی ابو یوسف بالقضایا وکیل القاضی رقیه ابتلاع النار اول العالم  
 السوء لانیجات آخره قلب کل جبریح وکل قلب بعض جبریح عالمنا  
 یمین موکه یمین العلم العلم حلیه الفقیه اهل حلیه الفقیه اهل  
 لیس یحیث سهل العلم یحیث بالمعقول لایحیث بالمعقول یعزل حج  
 الرؤس العظام الحکم من عرض جبریح منطق من لیس له تقویم  
 فیه تقویم من ملک نفسه فیه ملک نفسه من بشر بشر انجیر فوشر  
 ومن شر خیر البشر فوشر من نشر نفسه فوشر من نشر سمومه  
 فوشر من نشر سمومه فوشر من نشر سمومه فوشر من نشر سمومه  
 کذوق الاحتمام فی المنام من انبه عن نوم غفلة تنفس صبح  
 البیض سلاح جهاد شیطان قلب المؤمن مرآت الصغیری فانی ان  
 الصانی کالمافی الزجاجة من فی الصرم حسامه فوشر المنام باخل

۱۰۰ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۱ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۲ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۳ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۴ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۵ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۶ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۷ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۸ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۹ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۱۰ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۱۱ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۱۲ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۱۳ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۱۴ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۱۵ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۱۶ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۱۷ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۱۸ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۱۹ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۲۰ هجری قمری در آن شهر

۱۰۰ هجری قمری در آن شهر

۱۰۰ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۱ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۲ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۳ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۴ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۵ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۶ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۷ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۸ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۰۹ هجری قمری در آن شهر  
 ۱۱۰ هجری قمری در آن شهر



ما از سوراخ بر انداخته قتل کرده شود و سنگ ۱۲ تنه صیقل کرده و میبایست کوفته شده است ۱۲  
 از بندنی مقامات ۱۳ سیاهی روی باغ انداز ۱۴  
 از بندنی مقامات ۱۳ سیاهی روی باغ انداز ۱۴  
 از بندنی مقامات ۱۳ سیاهی روی باغ انداز ۱۴

اتفاق فی الضحایه الملوك ست البازی مایع مار الحمر علی نحر البیط  
 العزبان سواد و وجه البستان علو الحما مات لیس من سهموم المقامات  
 یلع أهل اعصفر و من لعب مع البازی مایع الشیعر فی جو الاجوال  
 الطیور ریش الدیک لیس من الحاسن لا شیراج انشکبوت من کل الذباب  
 فی الهوام و کشرات اذ احان بصفدع البیربته یقضم بحمل الحبه  
 اذ اصف انمل فی الصیف لم یلیفت الی رت اخلد الروت النون تحت  
 کعبه من حبه النون فی العین لا یحتاج الی العین فی النبات کتم لقضار  
 لیس کتم السواعضاضه الورود من دمار الحد و حشر الریاضین لنشر  
 البساتین لم یبق الی الايام البقی تم ایام التمر و نحن نحتاج تم خیار طین  
 ثم یستق للتفطیر لا لتقبیل صغار حمر التمر بعد النخل بنت الکرم ام الکرم  
 من خلوصه تم بالجلس تنادی تمینه الراح قم قم فی المعادن الذیبه  
 عقد الاحمق و جمق العاقل من عقد عین محب نظره ما عقد العیون الا  
 الذیام الدرهم خبته العقلاء و در فی صدق یصادون البجر یلقب الحجر  
 لیس کتفب الدر عین الدر قصه الخاره مجدر ان کطبقی الریح الحجر  
 لیس محل الحجر اذا خرج البخته من الحجر قلت بالحجر سیف مسلول الغدر

از بندنی مقامات ۱۳ سیاهی روی باغ انداز ۱۴  
 از بندنی مقامات ۱۳ سیاهی روی باغ انداز ۱۴  
 از بندنی مقامات ۱۳ سیاهی روی باغ انداز ۱۴  
 از بندنی مقامات ۱۳ سیاهی روی باغ انداز ۱۴

از بندنی مقامات ۱۳ سیاهی روی باغ انداز ۱۴  
 از بندنی مقامات ۱۳ سیاهی روی باغ انداز ۱۴  
 از بندنی مقامات ۱۳ سیاهی روی باغ انداز ۱۴  
 از بندنی مقامات ۱۳ سیاهی روی باغ انداز ۱۴



۵  
شیخ الحداد کفایتی  
عبدالله بن محمد بن

2000

20

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی

مجلس شورای اسلامی

۱۳۰۰

۱۹۹۹

100

مذوق الحشام باطنع مذوق وبعده سؤل سنان اكل سنان الاجل  
حاشية السيف انارة السيف سنان سؤل سنان يعني استنام برقص اسام  
اذ حل بحسام حشاه جعلها نيام لفضل سؤل الروح ومقول انفق السيف  
ميراب الدما ويا من لك درني الامين درني الامين من نعمة ذرة فانقذ امر  
قطع ذكرنا بذه الامثال كلامه ليدكرنا ببا اهل العقول  
ايا من ليس ذاك مثل شئ او منها في الخلاق بالقبول بنبه را  
انچه در معنی بنشین امثال فرمان بود امثال نمود چون حال قلت فضل  
وكمال نقصان خویش بالا فرو خواند کرده شده است وبعذر است  
روابط امثال نیز در کتب و ابیات امثال پارسی آمده اینجا گفته را باز  
راست بدان ماند که کلام را فقه سؤل الخط اما عذر انبساط ضروری است  
هر چند که لم یلتفت الشمس الی تعلق البحر با چون زبان مقال آورج  
اعتذر این عذر بدان بود که حمزة النخل سؤل عن حمزة ابو جعفر ودار کرد  
مصرع واصف من اکرم الاشرف مامل بیت توئی لشل خضر  
اندر معانی فی نظیر خضر باش در زندگانی به هنگام تحریر این مثال  
ماه صفر در پایان مثال رسیده بود و تاریخ عام از لطائف امثال بیار

۳۸۹. **مطالعہ خزانہ** سالانہ کتابچہ مخصوص درویشوں کو

سید

144

۱۸۸۱ گشت و دوست پادشاهی بریدان باریان  
 ۱۸۸۲ گشت و دوست پادشاهی بریدان باریان  
 ۱۸۸۳ گشت و دوست پادشاهی بریدان باریان  
 ۱۸۸۴ گشت و دوست پادشاهی بریدان باریان  
 ۱۸۸۵ گشت و دوست پادشاهی بریدان باریان  
 ۱۸۸۶ گشت و دوست پادشاهی بریدان باریان  
 ۱۸۸۷ گشت و دوست پادشاهی بریدان باریان  
 ۱۸۸۸ گشت و دوست پادشاهی بریدان باریان  
 ۱۸۸۹ گشت و دوست پادشاهی بریدان باریان  
 ۱۸۹۰ گشت و دوست پادشاهی بریدان باریان

گفت ۵۳۳ <sup>۵۳۳</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۳۴ <sup>۵۳۴</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۳۵ <sup>۵۳۵</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۳۶ <sup>۵۳۶</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۳۷ <sup>۵۳۷</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۳۸ <sup>۵۳۸</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۳۹ <sup>۵۳۹</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۴۰ <sup>۵۴۰</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۴۱ <sup>۵۴۱</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۴۲ <sup>۵۴۲</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۴۳ <sup>۵۴۳</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۴۴ <sup>۵۴۴</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۴۵ <sup>۵۴۵</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۴۶ <sup>۵۴۶</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۴۷ <sup>۵۴۷</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۴۸ <sup>۵۴۸</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۴۹ <sup>۵۴۹</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد  
 گفت ۵۵۰ <sup>۵۵۰</sup> فرموده شدن و شاد شدن و مرد







هنگامی که غواص در دریا چیزی دیده است که در غورش فرو می رود  
بغیر درت غش و سنجش که بود پوست باز کرده شد بهیت گر مثل است  
پخته و گر خام به در غورش باد این نواله بجام به امثال نیست  
هر که خود را بنید خدای را نه بنید هر که از خد انسر شد از و باید ترسید  
مقزلی و دیدار خدای و آدمی اثبات صنایع نتواند کرد چنانکه نقش صورت  
نقش نتواند نوشت افلاک بیایم بنید دست بر آسمان نتوان رسد  
آنکه شدن فلک برای چیدن آدمیان است البروج در دره پرچ  
که در صدف طاق نویسد همه بر جهاش غاک باشد که جبین فلک شد  
مهره پرست چند زحل سیر روی زحل بیک نوشته نسود و حل نمید  
از ترکی سر سر شد اشتی مشتتری بسجارت خردن نخواست  
چون بر جیس را راز بد آید در گشت عطار و خوشه چنید الحسب است  
مریخ از نیش عقرب سخن گوید بهرام بد زهره کز و یک بود و از و بال تر  
اشمس از چشمه آفتاب جرتشگی حاصل نشود خورشید روی همه سید  
بر آتشده افش چنید آفتاب تو گلی  
و روی ماه سپید سوی خورشید تیز بینی چشم تر از یان دار و نه خور  
الزهره لاف زهره بی و ستیزه زحل تر از وی زهره اگر انی ستارگان



[illegible]

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

وگرگ را از پوست خبر تیر و روی دروغ حاصل نشود و سوز دل بوج را طوفا  
تواند گشت موسی را سپید دست بهتر است نه عیب اگر چه بود چه برسد  
سیدان بر دو عینش بگیرند رسو کنایه علیه الصلوٰۃ والسلام  
محمد مبراج شکر است نه جامه دتاج احمد قره العین آدمیان است بر  
گوری ابیس سایه گرد و سول نگر و دروشنای عربی از نور محمد بود و از  
مشغله ابو صعب احمیاب یار غاری بایه که زخم ماری کشدی گنه از در غار  
نترسد از جمع عثمان سج بوجیل را چه علم شرم عثمان بر آریان است  
نه برای روزی علی آنگه در علم است کلید خیر نهوست هرگاه که بخرد و عا  
علی را عمر که گوید سرش بیاید برید خون حسن و حسین دم الا خون  
جانبیکه حسین تشنه میرد اگر بریند باران لعنت بار و جای آن باشد  
الموک جام خیر و راساقی لبیک مقام چاه بیش از زندان صحاح  
کم نیست جانی که گمان برستم باشد باران حسن و حسین دم الا خون  
از پر گرس بر آسمان نتواند رفت اما از لکد پشه زیر زمین میرود  
کاذبال از شیر ایوان نوشیر و ان نترسد العامة زنده کسی است که  
دمی دارد و زنده کسی است که قدمی دارد و حق ریش راست گنه  
۱۹۵۰  
۱۹۵۱  
۱۹۵۲  
۱۹۵۳  
۱۹۵۴  
۱۹۵۵  
۱۹۵۶  
۱۹۵۷  
۱۹۵۸  
۱۹۵۹  
۱۹۶۰  
۱۹۶۱  
۱۹۶۲  
۱۹۶۳  
۱۹۶۴  
۱۹۶۵  
۱۹۶۶  
۱۹۶۷  
۱۹۶۸  
۱۹۶۹  
۱۹۷۰  
۱۹۷۱  
۱۹۷۲  
۱۹۷۳  
۱۹۷۴  
۱۹۷۵  
۱۹۷۶  
۱۹۷۷  
۱۹۷۸  
۱۹۷۹  
۱۹۸۰  
۱۹۸۱  
۱۹۸۲  
۱۹۸۳  
۱۹۸۴  
۱۹۸۵  
۱۹۸۶  
۱۹۸۷  
۱۹۸۸  
۱۹۸۹  
۱۹۹۰  
۱۹۹۱  
۱۹۹۲  
۱۹۹۳  
۱۹۹۴  
۱۹۹۵  
۱۹۹۶  
۱۹۹۷  
۱۹۹۸  
۱۹۹۹  
۲۰۰۰  
۲۰۰۱  
۲۰۰۲  
۲۰۰۳  
۲۰۰۴  
۲۰۰۵  
۲۰۰۶  
۲۰۰۷  
۲۰۰۸  
۲۰۰۹  
۲۰۱۰  
۲۰۱۱  
۲۰۱۲  
۲۰۱۳  
۲۰۱۴  
۲۰۱۵  
۲۰۱۶  
۲۰۱۷  
۲۰۱۸  
۲۰۱۹  
۲۰۲۰  
۲۰۲۱  
۲۰۲۲  
۲۰۲۳  
۲۰۲۴  
۲۰۲۵  
۲۰۲۶  
۲۰۲۷  
۲۰۲۸  
۲۰۲۹  
۲۰۳۰  
۲۰۳۱  
۲۰۳۲  
۲۰۳۳  
۲۰۳۴  
۲۰۳۵  
۲۰۳۶  
۲۰۳۷  
۲۰۳۸  
۲۰۳۹  
۲۰۴۰  
۲۰۴۱  
۲۰۴۲  
۲۰۴۳  
۲۰۴۴  
۲۰۴۵  
۲۰۴۶  
۲۰۴۷  
۲۰۴۸  
۲۰۴۹  
۲۰۵۰  
۲۰۵۱  
۲۰۵۲  
۲۰۵۳  
۲۰۵۴  
۲۰۵۵  
۲۰۵۶  
۲۰۵۷  
۲۰۵۸  
۲۰۵۹  
۲۰۶۰  
۲۰۶۱  
۲۰۶۲  
۲۰۶۳  
۲۰۶۴  
۲۰۶۵  
۲۰۶۶  
۲۰۶۷  
۲۰۶۸  
۲۰۶۹  
۲۰۷۰  
۲۰۷۱  
۲۰۷۲  
۲۰۷۳  
۲۰۷۴  
۲۰۷۵  
۲۰۷۶  
۲۰۷۷  
۲۰۷۸  
۲۰۷۹  
۲۰۸۰  
۲۰۸۱  
۲۰۸۲  
۲۰۸۳  
۲۰۸۴  
۲۰۸۵  
۲۰۸۶  
۲۰۸۷  
۲۰۸۸  
۲۰۸۹  
۲۰۹۰  
۲۰۹۱  
۲۰۹۲  
۲۰۹۳  
۲۰۹۴  
۲۰۹۵  
۲۰۹۶  
۲۰۹۷  
۲۰۹۸  
۲۰۹۹  
۲۱۰۰  
۲۱۰۱  
۲۱۰۲  
۲۱۰۳  
۲۱۰۴  
۲۱۰۵  
۲۱۰۶  
۲۱۰۷  
۲۱۰۸  
۲۱۰۹  
۲۱۱۰  
۲۱۱۱  
۲۱۱۲  
۲۱۱۳  
۲۱۱۴  
۲۱۱۵  
۲۱۱۶  
۲۱۱۷  
۲۱۱۸  
۲۱۱۹  
۲۱۲۰  
۲۱۲۱  
۲۱۲۲  
۲۱۲۳  
۲۱۲۴  
۲۱۲۵  
۲۱۲۶  
۲۱۲۷  
۲۱۲۸  
۲۱۲۹  
۲۱۳۰  
۲۱۳۱  
۲۱۳۲  
۲۱۳۳  
۲۱۳۴  
۲۱۳۵  
۲۱۳۶  
۲۱۳۷  
۲۱۳۸  
۲۱۳۹  
۲۱۴۰  
۲۱۴۱  
۲۱۴۲  
۲۱۴۳  
۲۱۴۴  
۲۱۴۵  
۲۱۴۶  
۲۱۴۷  
۲۱۴۸  
۲۱۴۹  
۲۱۵۰  
۲۱۵۱  
۲۱۵۲  
۲۱۵۳  
۲۱۵۴  
۲۱۵۵  
۲۱۵۶  
۲۱۵۷  
۲۱۵۸  
۲۱۵۹  
۲۱۶۰  
۲۱۶۱  
۲۱۶۲  
۲۱۶۳  
۲۱۶۴  
۲۱۶۵  
۲۱۶۶  
۲۱۶۷  
۲۱۶۸  
۲۱۶۹  
۲۱۷۰  
۲۱۷۱  
۲۱۷۲  
۲۱۷۳  
۲۱۷۴  
۲۱۷۵  
۲۱۷۶  
۲۱۷۷  
۲۱۷۸  
۲۱۷۹  
۲۱۸۰  
۲۱۸۱  
۲۱۸۲  
۲۱۸۳  
۲۱۸۴  
۲۱۸۵  
۲۱۸۶  
۲۱۸۷  
۲۱۸۸  
۲۱۸۹  
۲۱۹۰  
۲۱۹۱  
۲۱۹۲  
۲۱۹۳  
۲۱۹۴  
۲۱۹۵  
۲۱۹۶  
۲۱۹۷  
۲۱۹۸  
۲۱۹۹  
۲۲۰۰  
۲۲۰۱  
۲۲۰۲  
۲۲۰۳  
۲۲۰۴  
۲۲۰۵  
۲۲۰۶  
۲۲۰۷  
۲۲۰۸  
۲۲۰۹  
۲۲۱۰  
۲۲۱۱  
۲۲۱۲  
۲۲۱۳  
۲۲۱۴  
۲۲۱۵  
۲۲۱۶  
۲۲۱۷  
۲۲۱۸  
۲۲۱۹  
۲۲۲۰  
۲۲۲۱  
۲۲۲۲  
۲۲۲۳  
۲۲۲۴  
۲۲۲۵  
۲۲۲۶  
۲۲۲۷  
۲۲۲۸  
۲۲۲۹  
۲۲۳۰  
۲۲۳۱  
۲۲۳۲  
۲۲۳۳  
۲۲۳۴  
۲۲۳۵  
۲۲۳۶  
۲۲۳۷  
۲۲۳۸  
۲۲۳۹  
۲۲۴۰  
۲۲۴۱  
۲۲۴۲  
۲۲۴۳  
۲۲۴۴  
۲۲۴۵  
۲۲۴۶  
۲۲۴۷  
۲۲۴۸  
۲۲۴۹  
۲۲۵۰  
۲۲۵۱  
۲۲۵۲  
۲۲۵۳  
۲۲۵۴  
۲۲۵۵  
۲۲۵۶  
۲۲۵۷  
۲۲۵۸  
۲۲۵۹  
۲۲۶۰  
۲۲۶۱  
۲۲۶۲  
۲۲۶۳  
۲۲۶۴  
۲۲۶۵  
۲۲۶۶  
۲۲۶۷  
۲۲۶۸  
۲۲۶۹  
۲۲۷۰  
۲۲۷۱  
۲۲۷۲  
۲۲۷۳  
۲۲۷۴  
۲۲۷۵  
۲۲۷۶  
۲۲۷۷  
۲۲۷۸  
۲۲۷۹  
۲۲۸۰  
۲۲۸۱  
۲۲۸۲  
۲۲۸۳  
۲۲۸۴  
۲۲۸۵  
۲۲۸۶  
۲۲۸۷  
۲۲۸۸  
۲۲۸۹  
۲۲۹۰  
۲۲۹۱  
۲۲۹۲  
۲۲۹۳  
۲۲۹۴  
۲۲۹۵  
۲۲۹۶  
۲۲۹۷  
۲۲۹۸  
۲۲۹۹  
۲۳۰۰  
۲۳۰۱  
۲۳۰۲  
۲۳۰۳  
۲۳۰۴  
۲۳۰۵  
۲۳۰۶  
۲۳۰۷  
۲۳۰۸  
۲۳۰۹  
۲۳۱۰  
۲۳۱۱  
۲۳۱۲  
۲۳۱۳  
۲۳۱۴  
۲۳۱۵  
۲۳۱۶  
۲۳۱۷  
۲۳۱۸  
۲۳۱۹  
۲

۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

محاسن مرد بی سنگ را روزی نباشد و اما ن پاک را که باد اسن آلوده  
 بنده پاک هم پلید شود و مصلحا از راه اگر بشاید رسید خود را پاک کند  
 و مصلحا را پلید مرد پا بر شو اند و نامرد و پا بر شو اند نیکو کاری نیکو روی  
 و نشمنه ان را دست کوتاه به از دستار و از دو طرف و سببی به از  
 ده کتاب در دستار مقامات از کتاب عهدانی توان یافت نه از عمامه  
 حریش شری که با کسی نکشد باری باشد برگردن آدمی که شکم دیگران  
 بزنکند حیوانی باشد بیک شکم دیگر تیغ را کار فرماید و غیر زبان را هر که در شکم  
 پشت نماید روی نتواند نمود و مشت زن دیگر است و تیغ زن دیگر زیانی  
 مردان از سر خروئی دست زن از عماره سر خروئی شود و مرد از غزلان  
 سر دوش به از مرد زن روش دزد جو اند و به از عیار نجیل دست جو اند  
 بجست دادن خار دو کف نجیل از برای ستن کفشد و ز چرم آلوده  
 خایه و لقمه پاک خورد عوان عود سوزد و کند و دوزخ شود هر که مال  
 نخورد و پشیانی خورد و مشت بسته قفل شبست ست و انگشت کشاده  
 کلید رحمت انگشت کاسب کلید روزی ست و دست بیهوش  
 کفچه گدائی و اما باشارت ابرو کار کند و نادان بر خم چو کان چشم را

۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰







7/11  
R

۱۲۸۰

2

و آنطور استوار شویم رو به راه گفتند پس پستی پستی گفت آنچه پوشیده ام من  
 نگذارید چون بزرگش را نشان کند اگر گنجی را بسازد کند خورشید را گیم  
 پوشانیدن چنان باشد که یوز را خال نهادن گریه گوزن به افروخته  
 شیر سنگ را ملوک گردن دانه دولت ست خنده مردم از شادی باشد  
 دهنده یوز از غم گردن شتر کمانیت که برای قربانی ساخته اند جابل  
 مجلس استریت زیر جبهه التواء پیش تار از کز روی خود ست از کفچه  
 طعنه انتی ان خور و تار یکی شب سر به چشم کور موش ست موش را  
 گفتند که از بنیاد کنند توبه کن گفت بنیاد توبه را بچشم کنم بار بی پاس  
 بیش از آن دو دو گوش خرک بابن بر پانی سر که یک چشم و حتی شفقت  
 فرد آرد سینه انبیه النبات و بان بی آب را با گشت باید ورید چنانکه  
 بسته را از ناخن دیده خفت راستن خفت شکست چنانکه با دامن رنگ  
 خزار را پوست به از مغز خاموشی زبان مسوس غماز آزادی اوست  
 سر از راستی آزا شد و عجب از تریش روی و لنگ ماند بید از برگ  
 تیغ کشید لاجرم نیاش ساختند کیش بیدین شیر بیدین خنده گل گریه  
 کتاب بار آرد را را گفتند در پرده چه میخندی گفت ازین تعب که همه

و اما بر او را شوم رو بر او را گفتند پس پستین پوشی گفت آنچه پوشیده ام من  
نگذارید چون بپوشش را نشان کند گرگ چنگ را سا کند خورش را گیم  
پوشانیدن چنان باشد که یوز را خال نهادن گریه گوزن به افزنده  
شیرسگ را خون کردن دانه دولت ست خنده مردم از شادی بش  
دخنده یوز از غم کردن شتر کمانیت که برای قربانی ساخته اند جا بل  
لبس استریت زیر جبهه الوام پیش تار از زردی خود ست از کچله  
خلوانت ان خور و تار یکی شب سر به چشم کور مو شست دست پوشش را  
گفت که از بنیاد کنند توبه کن گفت بنیاد توبه بر این گنم بار بی پاس  
بیش از آن دو که گوش خرک با بنبار پانی سر که بر زوم و حتی شفقت  
فره دار دستر بنید الکبات و آن بی آب را با گشت باید ورید چنانکه  
بستر از ناخن دیده سخت را سخن سخت شک چنانکه با دام را سنگ  
خوارا پوست به از مغز خاموشی زبان مسوس غار آزادی دوست  
سر از راستی آزاد شد و عجز از ترش روی و لنگ ماند بید از برگ  
تغ کشید لاجرم نیایش ساختند کیش بیدین شیر بیدین خنده و گل گریه  
کتاب بار آردار را گفتند در پرده چه بخندی گفت ازین تعب که چه



مکتبہ اسلامیہ دارالافتاء  
کراچی

که بجان من آید کفیده کند و رود  
 گفت از آن گسسته که هر شش برین است  
 از سران در میان  
 شتر که قوی باشد  
 با هم دو را بگول و گان و بی نوسه  
 از شتر که بدی بود و زانکه بر آواز دست  
 راه و در بدو بگول و گان و بی نوسه  
 و سستی ازین حال از غفلت غفلت  
 در سر

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

برای اعیان  
نقد و عمل در این  
و این  
و این



فروان مستور و مشتاقان نا بصور بویست عشق و تاجی خط  
سوزش که پیش ازین در آتش عروس عبارت عشقی بصدق و تپه اند  
و دیباچه سخن را از شعار و قافیه زلف مستطیل و خط موج داده و در شایسته  
ایشان از قصه عشق که حسن اقصی است قلم کبک رفتار باشک  
یعقوبی گریه نکرده است و طلعت یوسفی دست زنجیده آن فسرده دل  
به نگار آید این نقش نبشته یعنی در مکاتبات ایشان عشق نامه مشابه  
نشده است که دل های مژده را در پیمان آر و مصرع کریمه میشدند و غنای  
پس چون بنیاد این کتاب بر ابداع و اختراع است غلبان عشق و  
غلبات شوق بنده را بران داشت که بهر تمام قلم جعبه گشود و در  
ساشقه نخل قاسمان بر نارسه و سمانقه سرو قماران بر شخاسته چار حقیقه  
ساده را محط گردانیدیم شعری هر یک حال شرح عاشقان کرد  
چنان که خواندنش عاشق شود مرد و پخته تا اگر سوخته خواهد که دو سینه خوی  
بیرون و بد و دود و بر سر خامه کردن ازین سواد نامها بر گیر و بیت  
مرا چون نامه سپید خنجر خوش سپران چو سیاه خواهم ناچار خامه گران  
سواد کتابی سن خطوط و اضلاع و فیارب جوی لاسود و بسود

سیان خوبان مستور و مشتاقان نا بصور بویست عشق و تاجی خط  
سوزش که پیش ازین در آتش عروس عبارت عشقی بصدق و تپه اند  
و دیباچه سخن را از شعار و قافیه زلف مستطیل و خط موج داده و در شایسته  
ایشان از قصه عشق که حسن اقصی است قلم کبک رفتار باشک  
یعقوبی گریه نکرده است و طلعت یوسفی دست زنجیده آن فسرده دل  
به نگار آید این نقش نبشته یعنی در مکاتبات ایشان عشق نامه مشابه  
نشده است که دل های مژده را در پیمان آر و مصرع کریمه میشدند و غنای  
پس چون بنیاد این کتاب بر ابداع و اختراع است غلبان عشق و  
غلبات شوق بنده را بران داشت که بهر تمام قلم جعبه گشود و در  
ساشقه نخل قاسمان بر نارسه و سمانقه سرو قماران بر شخاسته چار حقیقه  
ساده را محط گردانیدیم شعری هر یک حال شرح عاشقان کرد  
چنان که خواندنش عاشق شود مرد و پخته تا اگر سوخته خواهد که دو سینه خوی  
بیرون و بد و دود و بر سر خامه کردن ازین سواد نامها بر گیر و بیت  
مرا چون نامه سپید خنجر خوش سپران چو سیاه خواهم ناچار خامه گران  
سواد کتابی سن خطوط و اضلاع و فیارب جوی لاسود و بسود

فروان مستور و مشتاقان نا بصور بویست عشق و تاجی خط  
سوزش که پیش ازین در آتش عروس عبارت عشقی بصدق و تپه اند  
و دیباچه سخن را از شعار و قافیه زلف مستطیل و خط موج داده و در شایسته  
ایشان از قصه عشق که حسن اقصی است قلم کبک رفتار باشک  
یعقوبی گریه نکرده است و طلعت یوسفی دست زنجیده آن فسرده دل  
به نگار آید این نقش نبشته یعنی در مکاتبات ایشان عشق نامه مشابه  
نشده است که دل های مژده را در پیمان آر و مصرع کریمه میشدند و غنای  
پس چون بنیاد این کتاب بر ابداع و اختراع است غلبان عشق و  
غلبات شوق بنده را بران داشت که بهر تمام قلم جعبه گشود و در  
ساشقه نخل قاسمان بر نارسه و سمانقه سرو قماران بر شخاسته چار حقیقه  
ساده را محط گردانیدیم شعری هر یک حال شرح عاشقان کرد  
چنان که خواندنش عاشق شود مرد و پخته تا اگر سوخته خواهد که دو سینه خوی  
بیرون و بد و دود و بر سر خامه کردن ازین سواد نامها بر گیر و بیت  
مرا چون نامه سپید خنجر خوش سپران چو سیاه خواهم ناچار خامه گران  
سواد کتابی سن خطوط و اضلاع و فیارب جوی لاسود و بسود

فروان مستور و مشتاقان نا بصور بویست عشق و تاجی خط

فروان مستور و مشتاقان نا بصور بویست عشق و تاجی خط



[illegible][illegible]

آفتاب و پرده حیا سایه پروردشع جانگداز مجلس ایفروز چراغ شام  
و خورشید نیمروز خلاصه چاشنی نبات زبده آبجیات حیات آبین  
نهفته در پرده های زنبوری گواش عود ریز مجمر کافوری مغرور دیوانگان  
تصور و خیال شربت متوطنان عارض و خال شراب روشن گیتی کما  
جام جم شراب شده کش آشنایندگان عشوه و دم نکلان بایه ذوق  
نوشداروی بیماران شوق بیدار در چشم با از غمره نیم خواب پریشان  
کن خوابها به پنجه نیم آفتاب نیز انجم پیش انجمن سوز چاشت عید  
و باداد و نوروز بهار گلشن روی یعنی از خوان خاتون نسیم بوسه  
با و نفحات روح و راحت از سبب هوا بران گلگیر بناگوش دروزین  
رنگونه آن دهن و سبدم از طریق طیبیت با با مادر خندیدن بعالیه  
بناگوش لیلی مجنون سلسله جانان فلان که از ان پنجه، دلا و نیز و نو  
در مویا چپیده است و از بی خبری و زنجیر میگردد و سر موی از ان  
سلسله نتواند گشت بیت زنجیر حسن است کارم پشور  
ز تو گیسلم نثارم بخدستی با خدسته جوهر دیده و سلامی با سلامی  
لعل پاره های جگر دریده ایستاده با سزاران جان بازی با لعل

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

شون در هیئت  
 زاری افتادند و از آن  
 درگاه من و مادر بهر  
 جمع و نیز بهر  
 برسی و در کوشش  
 از سر کار و در  
 بهر  
 و بی غرضی که در  
 خدای و بی غرضی که  
 بی غرضی که در  
 بی غرضی که در



و از این که ایشان را در این شهر  
 با خود دارند و آن عوی که در این شهر  
 سلطان است آن عوی که در این شهر  
 را که است و آن عوی که در این شهر  
 و از این که ایشان را در این شهر  
 با خود دارند و آن عوی که در این شهر  
 سلطان است آن عوی که در این شهر  
 را که است و آن عوی که در این شهر  
 و از این که ایشان را در این شهر  
 با خود دارند و آن عوی که در این شهر  
 سلطان است آن عوی که در این شهر  
 را که است و آن عوی که در این شهر

کله نایک خانیه ۱۲  
 شب در میان کرده است  
 غاص داده و در میان  
 شب در میان کرده است  
 کله نایک خانیه ۱۲  
 شب در میان کرده است  
 غاص داده و در میان  
 شب در میان کرده است  
 کله نایک خانیه ۱۲  
 شب در میان کرده است  
 غاص داده و در میان  
 شب در میان کرده است

از روز قیامت بگذشت که راحم صلح سادت باشد که این شب  
 ظالم مظلوم روی سپرد آید و آن آفتاب روشن در کلبه تاریک  
 من سپهر روز در آید و دیده از ستاره شمردن باز ایستد و غواب  
 که از سیاهی دیده شب در میان کرده است و رفته با سنج خواب هم  
 در سواد اعظم دیده ساکن گردد و بیست حتی تنادی تعلقی بکونه  
 سکن الخلیفه فی السواد الاعظم پیش ازین بدست زهره  
 ریائی یک کف مروارید چون خوشه نیر وین که ماه فلک بدان شرف  
 فرستاده شده بود چنان روشن شد که زهره آن پروین را خام  
 نرسانیده است و ملک ساخته که این خانه من است اگر چه سلکم و اثر  
 پیش آن کف خضیب رفیع گردن چنان است که پروین پیش آفتاب  
 داشتن اما منظور آن بود که مگر خورشید را از سها یا آورده بیست  
 گر کند آن زهره را پروین نهان به یاریش باد او یا در خان و مان  
 اگر آن لالی تربلک خدمت ملک گردد آبداری آن بعبارت حال  
 حال عمارت بنده با مجاری احوال روایت خواهد کرد و بیست گر گوش کنی  
 و ز کنی هر درازان سلک به باری خبر چشم من آور و گوشت

کله نایک خانیه ۱۲  
 شب در میان کرده است  
 غاص داده و در میان  
 شب در میان کرده است  
 کله نایک خانیه ۱۲  
 شب در میان کرده است  
 غاص داده و در میان  
 شب در میان کرده است  
 کله نایک خانیه ۱۲  
 شب در میان کرده است  
 غاص داده و در میان  
 شب در میان کرده است  
 کله نایک خانیه ۱۲  
 شب در میان کرده است  
 غاص داده و در میان  
 شب در میان کرده است  
 کله نایک خانیه ۱۲  
 شب در میان کرده است  
 غاص داده و در میان  
 شب در میان کرده است

کله نایک خانیه ۱۲  
 شب در میان کرده است  
 غاص داده و در میان  
 شب در میان کرده است  
 کله نایک خانیه ۱۲  
 شب در میان کرده است  
 غاص داده و در میان  
 شب در میان کرده است  
 کله نایک خانیه ۱۲  
 شب در میان کرده است  
 غاص داده و در میان  
 شب در میان کرده است  
 کله نایک خانیه ۱۲  
 شب در میان کرده است  
 غاص داده و در میان  
 شب در میان کرده است



در وقت یک جفت کفش زرد دوزی نیز فرستاده شد تا آن قبیل من  
 روی برخاک نهد و پای را که بنده بوسیدین منی یابد در گوش گیرد  
 فریاد از آن کفش که آنچنان پالیش در بر و او از آن بخیر بسیت  
 گر آن پای من گیرم اندر کنار به شوم در زمان خمیبر تر از و  
 در خواست آنکه چون از پای مبارک جانی تو در پوست آن کفش آید  
 خاکی هم از ته آن پاشی اقرار بوجه یادگار فرستادن فرمای که چندین  
 گاه هست تا دیده نگران پر هوس می چشم مانده است چنانکه از هیچ  
 سرمه و توتیا چشمش پر نمی شود که اگر از آن خاک پاره برسد مردم دیده  
 در میان دریای تمیم کند و سوی آن سجد و منت آرد بعبادت عجب با معین  
 انفریقہ فی تمیم اثرش شد با منی و حلیم کتیمم قصه سحران چون زلف  
 آن دوستدار پیمان و ناهموار و پر تشویش چنانکه ملک شکین را  
 در مشاطگی آن زیبا نهاد می گشت از هم ملال خواستم که سر اسر قلیکا و شیر  
 ساسل گردانم از نافه بوی و از طره سوی در خط تعلیق افتاد بعبادت  
 رانم که دلت گیر و ازین سبزه دلگیر به هم هر دل من نظری نگن و بسپیر  
 این عرفیه یار هیچ پیش آن درخت صندل هیچ بسیار خواهد کرد

چون در وقت یک جفت کفش زرد دوزی نیز فرستاده شد تا آن قبیل من  
 روی برخاک نهد و پای را که بنده بوسیدین منی یابد در گوش گیرد  
 فریاد از آن کفش که آنچنان پالیش در بر و او از آن بخیر بسیت  
 گر آن پای من گیرم اندر کنار به شوم در زمان خمیبر تر از و  
 در خواست آنکه چون از پای مبارک جانی تو در پوست آن کفش آید  
 خاکی هم از ته آن پاشی اقرار بوجه یادگار فرستادن فرمای که چندین  
 گاه هست تا دیده نگران پر هوس می چشم مانده است چنانکه از هیچ  
 سرمه و توتیا چشمش پر نمی شود که اگر از آن خاک پاره برسد مردم دیده  
 در میان دریای تمیم کند و سوی آن سجد و منت آرد بعبادت عجب با معین  
 انفریقہ فی تمیم اثرش شد با منی و حلیم کتیمم قصه سحران چون زلف  
 آن دوستدار پیمان و ناهموار و پر تشویش چنانکه ملک شکین را  
 در مشاطگی آن زیبا نهاد می گشت از هم ملال خواستم که سر اسر قلیکا و شیر  
 ساسل گردانم از نافه بوی و از طره سوی در خط تعلیق افتاد بعبادت  
 رانم که دلت گیر و ازین سبزه دلگیر به هم هر دل من نظری نگن و بسپیر  
 این عرفیه یار هیچ پیش آن درخت صندل هیچ بسیار خواهد کرد

در وقت یک جفت کفش زرد دوزی نیز فرستاده شد تا آن قبیل من  
 روی برخاک نهد و پای را که بنده بوسیدین منی یابد در گوش گیرد  
 فریاد از آن کفش که آنچنان پالیش در بر و او از آن بخیر بسیت  
 گر آن پای من گیرم اندر کنار به شوم در زمان خمیبر تر از و  
 در خواست آنکه چون از پای مبارک جانی تو در پوست آن کفش آید  
 خاکی هم از ته آن پاشی اقرار بوجه یادگار فرستادن فرمای که چندین  
 گاه هست تا دیده نگران پر هوس می چشم مانده است چنانکه از هیچ  
 سرمه و توتیا چشمش پر نمی شود که اگر از آن خاک پاره برسد مردم دیده  
 در میان دریای تمیم کند و سوی آن سجد و منت آرد بعبادت عجب با معین  
 انفریقہ فی تمیم اثرش شد با منی و حلیم کتیمم قصه سحران چون زلف  
 آن دوستدار پیمان و ناهموار و پر تشویش چنانکه ملک شکین را  
 در مشاطگی آن زیبا نهاد می گشت از هم ملال خواستم که سر اسر قلیکا و شیر  
 ساسل گردانم از نافه بوی و از طره سوی در خط تعلیق افتاد بعبادت  
 رانم که دلت گیر و ازین سبزه دلگیر به هم هر دل من نظری نگن و بسپیر  
 این عرفیه یار هیچ پیش آن درخت صندل هیچ بسیار خواهد کرد

در وقت یک جفت کفش زرد دوزی نیز فرستاده شد تا آن قبیل من  
 روی برخاک نهد و پای را که بنده بوسیدین منی یابد در گوش گیرد  
 فریاد از آن کفش که آنچنان پالیش در بر و او از آن بخیر بسیت  
 گر آن پای من گیرم اندر کنار به شوم در زمان خمیبر تر از و  
 در خواست آنکه چون از پای مبارک جانی تو در پوست آن کفش آید  
 خاکی هم از ته آن پاشی اقرار بوجه یادگار فرستادن فرمای که چندین  
 گاه هست تا دیده نگران پر هوس می چشم مانده است چنانکه از هیچ  
 سرمه و توتیا چشمش پر نمی شود که اگر از آن خاک پاره برسد مردم دیده  
 در میان دریای تمیم کند و سوی آن سجد و منت آرد بعبادت عجب با معین  
 انفریقہ فی تمیم اثرش شد با منی و حلیم کتیمم قصه سحران چون زلف  
 آن دوستدار پیمان و ناهموار و پر تشویش چنانکه ملک شکین را  
 در مشاطگی آن زیبا نهاد می گشت از هم ملال خواستم که سر اسر قلیکا و شیر  
 ساسل گردانم از نافه بوی و از طره سوی در خط تعلیق افتاد بعبادت  
 رانم که دلت گیر و ازین سبزه دلگیر به هم هر دل من نظری نگن و بسپیر  
 این عرفیه یار هیچ پیش آن درخت صندل هیچ بسیار خواهد کرد

[illegible]





[illegible]





عادت و روش شناسی  
و اقتصاد شناسی و دولت شناسی  
عادت و روش شناسی

اصطلاح سلطان

...

تاریخ ۱۳۰۲

سید

١٠٠

دستورالعمل

10

10

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

35

عبدالمجید

و باد زده جمال خویش بحبله عارفان مختل کرده ام که بخیاال نیز این  
نشینند مگر خالم که از پرده غمگینوت دیده پاک نظران در پنج دست بچشم  
مگر خورده پلید چشمان چه سزا و مفرح بعلم که فیلسوفان عالم از هوس آن  
سودای شده اند بکام هر دیوانه چه در غرور بازنده که با ما باز دهن از جانش  
باید که بیک جا و در باز دو بازنده که در کوی مائز دهن از سرش باید تپش  
سگان کوی ما استخوان اندازد بیت ما نیم کشیده از میان خجسته  
کرده ز گلوی آشنایان خونریز چه گریست دوسریا و با ما آمیز  
ورنه ز سر خویش گیر و کیس و بگریز روزنامه اشراقی که آن ذره در هوا  
این خرشید زنج کرده بود پیش پرده جای ما گذشت و پر تو مهر ما بروتا  
و چون غنچه پیاو فر از تیزی آفتاب بشگفت در بنوران سیاه تظلم که  
در آن محبوس بودند در گرفتار آمدند و نیش در و در دل شکم فرو بردند  
بیت طرفه بود آن نیش کز دل اشکارا میگذشت بلکه بود آن  
ناوکی کز سنگ خار میگذشت در میان سپید که بران نامه چیده بود  
از تافتگی و لاغری و بچاک آن تن نحیف یاد میداد قدری بر  
بازی و لاغ انگشت سحر کرده شد بعد از آن بر پیشانی حسن بجای

[illegible][illegible]

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

رشته حیات گذرانیده آمد باری خورشید جبهه مار خطی ایضی پیوست  
 سیمیت لولاهو اک با بهری متعلق به و اند نیز غم خطک یونج  
 و آنکه ذکر اشتیاق ماستاده کرده بود از اینجا که قیاس جمال خویش  
 از آئینه و آب سحائنه کرده است یکی از هزار بار و افتاده جانیکه آفتاب  
 رخسار من مرا بسوزد این نور را دیگر چه تاب تواند آورد و سیمیت ندانی  
 رایت مرآة به بت ابکی علی ذوی النظره آن شیفته بخواب  
 پریشان حال چون زلف ماست و روز و دل گره میدارد و هر آئینه  
 ازین خواههای پریشان خواب دیدیش او باز زلف مابان ماند که سیمیت  
 مار گرفته همی زمرگ گریستی به مار یکدن زدست خویش برستی به و آنکه  
 سیاهی شب فراق را در قلم آورده بود و نامه خود را سیمیه کرده بخدا  
 که سواد و بیاض عالم از قلم او چکیده است که در دل ماتمنای آن است  
 بیش از آنست که زبان شرم را بجید قلم کرده است آن دوست  
 خواه باب دوده خواه باب دیده میتواند که گد از جگر خویش بیرون آورد  
 سیمیت زانکه گر ناله و گر گوید و گر تیراود و مرده را عیب بگسند  
 بر شوخی عشق به لیک کار پرده نشینان در دل بستگی هم تودا سنی که

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]

منزل چوین مردود  
کریستون و فنیو در دشتی برونه  
و این ظاهر است و سبب چندی نام است  
چندین سال پیش که در این  
فارسه را از سر به چوبین مندرج  
کوچه میخانه است و به چوبین  
نک ماییدن و چوبین را که از  
در اصل پس مندرج است و چون از  
منزل چوبین است و چون از

و آنکه تنه مار اید رخت صندل نسبت کرده بود و نجایت خشک نمود  
از آن وجه که گل از آن لطیف ترست که صندلش مالند و پایش را  
از آن بلندتر که بر صندلش نشانند صندل را نسبت با اندام  
که اگر صندلش آرایند صندل آسوده گردد و اندام سوده آندم که  
مکرویان پیشانی صندل آلود رکعت پام ساینده از نازکی پام چنان  
خون بدود که صندل سپید چندان سرخ گردد پیش چنین پوست  
نازنین صندل را آب دادن چنان باشد که چوب خشک را با گلنار  
برابر کنند **پیت علی البیهت کل الناس قد علموا** پس گفتند  
بین الورود و الخطب **پیت** عقده مرواریدی که بعقود پرورش نسبت  
داده بود و سوی چون من ماهی ارسال نموده رسید شک نیست که  
مروارید از پروین تاریک و باریک تر بود این پروین را بدزد  
بر زهره پیوده می بست که نبات انعش نیز بجای سهاش نهاد  
مگر آن نمونه سهارا بجهت امتحان نظر مافرستاده بود من که تپش  
نظر جوهر موم را سفته گردانم در آن جوهر چه نظر افکنم که بسفتنی هم  
نمی ارزند منجو استم که خرد بکنم و در سه ماه تعبیه کنم تا باز با خوشتر

۱۲ از بهار ۱۲۰۳  
 ۱۳ از بهار ۱۲۰۴  
 ۱۴ از بهار ۱۲۰۵  
 ۱۵ از بهار ۱۲۰۶  
 ۱۶ از بهار ۱۲۰۷  
 ۱۷ از بهار ۱۲۰۸  
 ۱۸ از بهار ۱۲۰۹  
 ۱۹ از بهار ۱۲۱۰  
 ۲۰ از بهار ۱۲۱۱  
 ۲۱ از بهار ۱۲۱۲  
 ۲۲ از بهار ۱۲۱۳  
 ۲۳ از بهار ۱۲۱۴  
 ۲۴ از بهار ۱۲۱۵  
 ۲۵ از بهار ۱۲۱۶  
 ۲۶ از بهار ۱۲۱۷  
 ۲۷ از بهار ۱۲۱۸  
 ۲۸ از بهار ۱۲۱۹  
 ۲۹ از بهار ۱۲۲۰  
 ۳۰ از بهار ۱۲۲۱  
 ۳۱ از بهار ۱۲۲۲  
 ۳۲ از بهار ۱۲۲۳  
 ۳۳ از بهار ۱۲۲۴  
 ۳۴ از بهار ۱۲۲۵  
 ۳۵ از بهار ۱۲۲۶  
 ۳۶ از بهار ۱۲۲۷  
 ۳۷ از بهار ۱۲۲۸  
 ۳۸ از بهار ۱۲۲۹  
 ۳۹ از بهار ۱۲۳۰  
 ۴۰ از بهار ۱۲۳۱  
 ۴۱ از بهار ۱۲۳۲  
 ۴۲ از بهار ۱۲۳۳  
 ۴۳ از بهار ۱۲۳۴  
 ۴۴ از بهار ۱۲۳۵  
 ۴۵ از بهار ۱۲۳۶  
 ۴۶ از بهار ۱۲۳۷  
 ۴۷ از بهار ۱۲۳۸  
 ۴۸ از بهار ۱۲۳۹  
 ۴۹ از بهار ۱۲۴۰  
 ۵۰ از بهار ۱۲۴۱  
 ۵۱ از بهار ۱۲۴۲  
 ۵۲ از بهار ۱۲۴۳  
 ۵۳ از بهار ۱۲۴۴  
 ۵۴ از بهار ۱۲۴۵  
 ۵۵ از بهار ۱۲۴۶  
 ۵۶ از بهار ۱۲۴۷  
 ۵۷ از بهار ۱۲۴۸  
 ۵۸ از بهار ۱۲۴۹  
 ۵۹ از بهار ۱۲۵۰  
 ۶۰ از بهار ۱۲۵۱  
 ۶۱ از بهار ۱۲۵۲  
 ۶۲ از بهار ۱۲۵۳  
 ۶۳ از بهار ۱۲۵۴  
 ۶۴ از بهار ۱۲۵۵  
 ۶۵ از بهار ۱۲۵۶  
 ۶۶ از بهار ۱۲۵۷  
 ۶۷ از بهار ۱۲۵۸  
 ۶۸ از بهار ۱۲۵۹  
 ۶۹ از بهار ۱۲۶۰  
 ۷۰ از بهار ۱۲۶۱  
 ۷۱ از بهار ۱۲۶۲  
 ۷۲ از بهار ۱۲۶۳  
 ۷۳ از بهار ۱۲۶۴  
 ۷۴ از بهار ۱۲۶۵  
 ۷۵ از بهار ۱۲۶۶  
 ۷۶ از بهار ۱۲۶۷  
 ۷۷ از بهار ۱۲۶۸  
 ۷۸ از بهار ۱۲۶۹  
 ۷۹ از بهار ۱۲۷۰  
 ۸۰ از بهار ۱۲۷۱  
 ۸۱ از بهار ۱۲۷۲  
 ۸۲ از بهار ۱۲۷۳  
 ۸۳ از بهار ۱۲۷۴  
 ۸۴ از بهار ۱۲۷۵  
 ۸۵ از بهار ۱۲۷۶  
 ۸۶ از بهار ۱۲۷۷  
 ۸۷ از بهار ۱۲۷۸  
 ۸۸ از بهار ۱۲۷۹  
 ۸۹ از بهار ۱۲۸۰  
 ۹۰ از بهار ۱۲۸۱  
 ۹۱ از بهار ۱۲۸۲  
 ۹۲ از بهار ۱۲۸۳  
 ۹۳ از بهار ۱۲۸۴  
 ۹۴ از بهار ۱۲۸۵  
 ۹۵ از بهار ۱۲۸۶  
 ۹۶ از بهار ۱۲۸۷  
 ۹۷ از بهار ۱۲۸۸  
 ۹۸ از بهار ۱۲۸۹  
 ۹۹ از بهار ۱۲۹۰  
 ۱۰۰ از بهار ۱۲۹۱

[illegible]

*(Handwritten notes in Persian script, likely from a manuscript or notebook.)*





شبهای فراق بر سرم بندگی قیام نماید بود که دولت روزگار وصال  
 میسر گردد و در ازل ابروی ماعید مبارک دریا بدو جلاوای چنین عید  
 تمام امید ششیدین تو اندک و صیبت <sup>۱۲</sup> آتش یزنی کل زوی الهوی  
 عید الوصال بر دیتة المعشوق <sup>۱۳</sup> محرومانی که از ناز ما و نیاز شما نزارند  
 سلاها ناز آلوده با چاشنی نیاز مطا که کنند ازین طرف خاک <sup>۱۴</sup> پاشی  
 پرستان نابست با دهر مه مخافت <sup>۱۵</sup> سوسپشم آن غریز روان کرد  
 منت بر دیده خود دهند و قبول کنند <sup>۱۶</sup> الا وحید من لسان المعشوق  
 عاشق آذوقه <sup>۱۷</sup> اشتیاق را چه آتیا سنگین آتش فتنه با بصر زشته عینا  
 فی خزن و فراق تو زیبا عشق عینه <sup>۱۸</sup> لب و دخال شقیه شفتانی حرقه  
 زرقنا <sup>۱۹</sup> عطر بریده نبینا در آتش محروبه فی المنام <sup>۲۰</sup> اوست عمل بنام  
 نبات ترا به جشده <sup>۲۱</sup> آتش مع الجنون <sup>۲۲</sup> لبتة الغفوة بین عشاقی <sup>۲۳</sup> که کس  
 طالع <sup>۲۴</sup> لیا لیکه کا صد غشا <sup>۲۵</sup> احرش <sup>۲۶</sup> قلبه <sup>۲۷</sup> نبار فرقتنا <sup>۲۸</sup> ابد <sup>۲۹</sup> المیت <sup>۳۰</sup> عذب روح  
 بحسرت <sup>۳۱</sup> لقمانا <sup>۳۲</sup> نساء <sup>۳۳</sup> آتش و نساء <sup>۳۴</sup> عن <sup>۳۵</sup> خلدی <sup>۳۶</sup> طالع <sup>۳۷</sup> یقول <sup>۳۸</sup> رویه <sup>۳۹</sup> غشنا  
 سکن <sup>۴۰</sup> العقارب <sup>۴۱</sup> فی <sup>۴۲</sup> عینیه <sup>۴۳</sup> انظر <sup>۴۴</sup> الی <sup>۴۵</sup> طرز <sup>۴۶</sup> حاضر <sup>۴۷</sup> و <sup>۴۸</sup> دم <sup>۴۹</sup> و <sup>۵۰</sup> کاتب  
 که بیان <sup>۵۱</sup> قبا <sup>۵۲</sup> پوشان <sup>۵۳</sup> پاکد <sup>۵۴</sup> اسن <sup>۵۵</sup> و پاک <sup>۵۶</sup> نظر <sup>۵۷</sup> ان <sup>۵۸</sup> تر <sup>۵۹</sup> چشم <sup>۶۰</sup> بود

عاشق آذوقه اشتیاق را چه آتیا سنگین آتش فتنه با بصر زشته عینا  
 فی خزن و فراق تو زیبا عشق عینه لب و دخال شقیه شفتانی حرقه  
 زرقنا عطر بریده نبینا در آتش محروبه فی المنام اوست عمل بنام  
 نبات ترا به جشده آتش مع الجنون لبتة الغفوة بین عشاقی که کس  
 طالع لیا لیکه کا صد غشا احرش قلبه نبار فرقتنا ابد المیت عذب روح  
 بحسرت لقمانا نساء آتش و نساء عن خلدی طالع یقول رویه غشنا  
 سکن العقارب فی عینیه انظر الی طرز حاضر و دم و کاتب  
 که بیان قبا پوشان پاکد اسن و پاک نظر ان تر چشم بود

بازن <sup>۱۲</sup> زان <sup>۱۳</sup> عینیه <sup>۱۴</sup> آتش <sup>۱۵</sup> غشنا <sup>۱۶</sup> سکن <sup>۱۷</sup> العقارب <sup>۱۸</sup> فی <sup>۱۹</sup> عینیه <sup>۲۰</sup> انظر <sup>۲۱</sup> الی <sup>۲۲</sup> طرز <sup>۲۳</sup> حاضر <sup>۲۴</sup> و <sup>۲۵</sup> دم <sup>۲۶</sup> و <sup>۲۷</sup> کاتب <sup>۲۸</sup>

[illegible]

مصرع این نامه سیاه بسوی شیخ خطی به عنوان این سودا  
سودا انگیز که با خط خوش سپران باز میخواند پیش کتاب عالم افروز  
شش ساله در مظلمت شبهای مارشون کند و دیگر این عشقنامه که  
جمله مسلسل عنوان در قفا دارد از دست آن یار نو خط جوش بریده باد  
تحمید احمد الحیر العارض بالخط هو مزین الفردوس بغلمان به بیت  
سلام علی من لیس ینکر عهدنا و ذکر اهل قلبی لانیال بحب و در هر طیفه  
و طافتی که از حسن نقص سخن راند و هر صحیفه صفتی که با جمال یوسف  
باز خواند شبیب دیباچه چانی و عنوان سر نامه زندگانی شهسوار  
مردم شکار بر انداز کاهداران ناز کردن زن عیاران سر باز پرده در  
مستوران عصمت رسوا کن معتکفان خلوت زنار بند گچانه گویان  
تبیح گسل فرشته خویان در دفرای در و صند ان طریقت پرست  
پرستگار ان حقیقت بنیا و کن آب گل بیدلان سر بایه جنون عاقلان  
بر باد کن دفتر حاصلها پریشان کن جمعیت دلها داروی بهوشی مستان  
قبای طاعت بت پرستان نمک پاش جگرهای مجروح آفت تو بهان  
نصوح قلب شکن سیاه کافر گیشان قلبه زن تدبیر صلاح اندیشان





[illegible]

۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

[illegible]



قریب باطن فی جزئی  
 دیدن آن تقرب جویند بخدا و خالق دادن  
 در غایت خوار و فروتنی  
 روان دوال باشند که در نورش  
 حاصل دارد در گشت و گزین  
 ترکش پس در پیش بیاید و کماست  
 سواران کمان و زور دارند و دال  
 جنگاوارند و از غیاض است  
 گردان نعل و کمان و زور  
 گشت در خون و غلام و بر  
 غرض نقد غلام و بر  
 غرض نقد غلام و بر

دو اسپ کرده بود از سینه جانم : اگر امید نگرفتم غنائم پنهانم  
که خود را قربان کنم و بعلیواران دهم که مراد در حوصله کرده سربازان را  
سرگردانند اما در همه اندام خویش آنقدر گوشت ندیدم که آن آرزو  
بوفارس استخوانی ساخته دارم در خام کشیده که نه زانغ را کار آید  
و نه پاهای را بکار آید **شعر** چو پاهای کجاسایه برین اندازد  
که زانغ کم خور داز استخوان سوخته ام : اگر من در مذہب عاشقان  
مسلمان بودی بر سر زینی که از نعل سهندش نقش محراب بر آمده است  
سجده بختب بجا آوردی و بر سر خاکی که آن کافر کیش گذشته است  
در نیم سجده کردی اگر چه همه شب سوی آن شمس نماز تهجد میگذازدم  
و شفق از خشم غائب نیست **شعر** و لیکن طاعت خورشید  
باید بچو نیلوفر : که عدل آورد آنگاه یک سجده کند سولیش : غباری  
که از پیرامن آن خسار رفته گردانست با هر ذره خاکی جانی سزایم  
متعلق است که بطعین آن ذره در بنا گوش آفتاب خرمیه است  
**شعر** زانگونه که ذره نرسد در خورشید : خورشید به ذره  
گرومش نرسد : آن ترکش نبد چاک آب آنجا تیری می اندازد و آنجا

[illegible][illegible]

2

۴  
بزرگوار و محترم

مجلس الشورى

سازمانت و خوش بمان و عاشق

پیش رو

کتابخانه ملی افغانستان  
کابل

۵۰

در دل میگردد و شیخ جانوران دشت که پیش آن تیر بهوس میزنند  
و من از دور هم در بهوس آن تیر میمیرم <sup>شعر</sup> <sup>الهی اغازی</sup>  
نشاب جعبه <sup>۱۱</sup> لاله خوش بر دایم محروم <sup>۱۲</sup> من از دل تنگ <sup>۱۳</sup> تر  
بجانم که نیاید پخیانش را قبا تنگ آید او خود بر غم دل مایه روز  
کیتای تنگ و ترش را بر بالای شیرین چست <sup>۱۴</sup> بر بسته مر عزار <sup>۱۵</sup> می  
فراخ <sup>۱۶</sup> من نور دو و هر چه تنگ نمی آید جائیکه دوستان بر غلج <sup>۱۷</sup> نوزاد  
نظر دو خنک ندارند کلاه یاری کیت که بر شش برود و بالای که از  
نایت تغیر در دل مشتاقان <sup>۱۸</sup> گردیدن نتوانند قبار <sup>۱۹</sup> چه اندازه که  
تنگ ورا کوشش کند در غیرت آن <sup>۲۰</sup> کرم که کوی عاشقی ست که  
بازو برگرد آن کمر در آورده است و این دولت بازوی مانیت  
و در حسرت این <sup>۲۱</sup> سپهرین که یک هفته بران اندام میساید و هنر <sup>۲۲</sup> رتبه را  
درین بهوس پیوند جان <sup>۲۳</sup> پاره پاره میشود و <sup>۲۴</sup> پیست چه باشد از  
نفسی از طفیل <sup>۲۵</sup> سر نیست <sup>۲۶</sup> به بیان <sup>۲۷</sup> پیر نیست <sup>۲۸</sup> در بر آوریم <sup>۲۹</sup> نت  
میدانم که آن <sup>۳۰</sup> شمس <sup>۳۱</sup> و از <sup>۳۲</sup> شیری <sup>۳۳</sup> بازی <sup>۳۴</sup> جوگان <sup>۳۵</sup> میل <sup>۳۶</sup> مینماید <sup>۳۷</sup> از <sup>۳۸</sup> بر <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup>  
سر اندازی <sup>۴۱</sup> اصحاب <sup>۴۲</sup> حال <sup>۴۳</sup> را <sup>۴۴</sup> اشارت <sup>۴۵</sup> ابرو <sup>۴۶</sup> بسته <sup>۴۷</sup> است <sup>۴۸</sup> این <sup>۴۹</sup> بحر <sup>۵۰</sup>

[illegible][illegible]

سید قطره زوشت در خط و حروف و در سبک عارض که بنحیض نخست است لفظ سلطان و نیز بر سبک سیم در خط لفظ سبزه ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱

برخویش رواندار که چو گمان چو بین بر چنان سری کند بر آرد و بر چنان  
گردن پای دراز کند و بر چنان دستی در خزناید که هر که چو گمان را بدان  
وسلیت که شکل بالاسه عاشقان دارد و دستگیری سیفر باید کوی  
سخت سر اباد و در چندی اندازد که اگر همه قفا سخنور دهم بلند پری میکند  
بیت جای که گرفتارانی او چشم سمار دود بنگر که اگر گرم کنی  
او چشم کجا بود همه عمر سربا سپرد و گمان بر دیم که پدید آمدن هر دین  
بلندی باشد بدین فال مبارک خیال آن گوی در سرگرد آمده  
که عاقبت این سراز دولت چو گمان خاص بر رتبه کوی برسد نزد گشت  
که گوی سرم بمیدان حال در غلطد روزی آن چو گمان بدان سر نواز  
که این سر بدان حال را گرد آرد و یا با سیمی بنواز که غلطان غلطان  
پیش هم مرکب غرت مرا خوانند و لیکن جائیکه سر با سیران در آن  
میدان طغیان خوار کوی باشد سر من چه خورد که بدان کوی رسد اما این طغیان  
سیر خود را بجای می نهم شعرا باید اندک اینک بداند این طغیان  
که سرم نیز بچو گمان تو حاشا دارد و دوستی از انجا سوسه سوسه  
نوشته بود که عارض آن سلطان را خط آغاز شده است حالی که





ان شاعر العزیز جمال یوسف چنان عالم آرای بادشاه  
 کابل نظرت بشزند انست همه <sup>۱۱</sup> الاملاک کریم خوانند همه <sup>۱۲</sup> تسلیمات  
 ازین طرف دوستان که از سوز آتش در ایشان گرفته است  
 سلامها سے دو داند و دیر سا نند و منظر جوابی که از برد او سلاما  
 حکایت کند میباشند <sup>۱۳</sup> الا و عیہ <sup>۱۴</sup> بیان العاشق للمعشوق <sup>۱۵</sup> پیوست  
 خطه النیا <sup>۱۶</sup> اخیانا <sup>۱۷</sup> خال <sup>۱۸</sup> حبابه <sup>۱۹</sup> فی محل القلب <sup>۲۰</sup> طر شارب <sup>۲۱</sup> به <sup>۲۲</sup> در اما <sup>۲۳</sup> جرح <sup>۲۴</sup> لبه <sup>۲۵</sup> جمله  
 لکیت <sup>۲۶</sup> لب فی <sup>۲۷</sup> الجنان <sup>۲۸</sup> مع <sup>۲۹</sup> العلماء <sup>۳۰</sup> مایس <sup>۳۱</sup> خط فی <sup>۳۲</sup> التراب <sup>۳۳</sup> اسکر  
 ارواح <sup>۳۴</sup> الاولیا <sup>۳۵</sup> اشار به <sup>۳۶</sup> حل <sup>۳۷</sup> روحه <sup>۳۸</sup> بجلد <sup>۳۹</sup> عکس <sup>۴۰</sup> سود <sup>۴۱</sup> کتابه <sup>۴۲</sup> خط <sup>۴۳</sup> حکایت  
 ملکیت <sup>۴۴</sup> لعل <sup>۴۵</sup> علیہ <sup>۴۶</sup> سلسله <sup>۴۷</sup> العذاب <sup>۴۸</sup> کبجه <sup>۴۹</sup> احاط <sup>۵۰</sup> لطاق <sup>۵۱</sup> النار <sup>۵۲</sup> احر  
 الزبانی <sup>۵۳</sup> کما <sup>۵۴</sup> احر <sup>۵۵</sup> قناسان <sup>۵۶</sup> مصرع <sup>۵۷</sup> هست <sup>۵۸</sup> این <sup>۵۹</sup> جواب <sup>۶۰</sup> تیری <sup>۶۱</sup> باصند  
 پیکان <sup>۶۲</sup> این <sup>۶۳</sup> رقعہ <sup>۶۴</sup> که <sup>۶۵</sup> پیوند <sup>۶۶</sup> لیت <sup>۶۷</sup> از <sup>۶۸</sup> پیر <sup>۶۹</sup> این <sup>۷۰</sup> یوسف <sup>۷۱</sup> جبر چشم  
 آن <sup>۷۲</sup> یعقوب <sup>۷۳</sup> خواهد <sup>۷۴</sup> گذشت <sup>۷۵</sup> و معمای <sup>۷۶</sup> عین <sup>۷۷</sup> عشق <sup>۷۸</sup> روشن <sup>۷۹</sup> گردانیده  
 گریبان <sup>۸۰</sup> کا <sup>۸۱</sup> هوش <sup>۸۲</sup> از <sup>۸۳</sup> فقا <sup>۸۴</sup> چاک <sup>۸۵</sup> کند <sup>۸۶</sup> تا <sup>۸۷</sup> تفسیر <sup>۸۸</sup> قد <sup>۸۹</sup> بین <sup>۹۰</sup> و بر <sup>۹۱</sup> واضح <sup>۹۲</sup> گرد <sup>۹۳</sup> و  
 مؤخر <sup>۹۴</sup> الجوابی <sup>۹۵</sup> بن <sup>۹۶</sup> عین <sup>۹۷</sup> العاشق <sup>۹۸</sup> و <sup>۹۹</sup> موصول <sup>۱۰۰</sup> القاصد <sup>۱۰۱</sup> الی <sup>۱۰۲</sup> المقصود  
 پیوست <sup>۱۰۳</sup> و <sup>۱۰۴</sup> حب <sup>۱۰۵</sup> صبا <sup>۱۰۶</sup> مات <sup>۱۰۷</sup> فی <sup>۱۰۸</sup> حسرت <sup>۱۰۹</sup> تاج <sup>۱۱۰</sup> ویر <sup>۱۱۱</sup> اخیانا <sup>۱۱۲</sup> لکدی <sup>۱۱۳</sup> خطر <sup>۱۱۴</sup> اتنا

این شاعر العزیز جمال یوسف چنان عالم آرای بادشاه  
 کابل نظرت بشزند انست همه <sup>۱۱</sup> الاملاک کریم خوانند همه <sup>۱۲</sup> تسلیمات  
 ازین طرف دوستان که از سوز آتش در ایشان گرفته است  
 سلامها سے دو داند و دیر سا نند و منظر جوابی که از برد او سلاما  
 حکایت کند میباشند <sup>۱۳</sup> الا و عیہ <sup>۱۴</sup> بیان العاشق للمعشوق <sup>۱۵</sup> پیوست  
 خطه النیا <sup>۱۶</sup> اخیانا <sup>۱۷</sup> خال <sup>۱۸</sup> حبابه <sup>۱۹</sup> فی محل القلب <sup>۲۰</sup> طر شارب <sup>۲۱</sup> به <sup>۲۲</sup> در اما <sup>۲۳</sup> جرح <sup>۲۴</sup> لبه <sup>۲۵</sup> جمله  
 لکیت <sup>۲۶</sup> لب فی <sup>۲۷</sup> الجنان <sup>۲۸</sup> مع <sup>۲۹</sup> العلماء <sup>۳۰</sup> مایس <sup>۳۱</sup> خط فی <sup>۳۲</sup> التراب <sup>۳۳</sup> اسکر  
 ارواح <sup>۳۴</sup> الاولیا <sup>۳۵</sup> اشار به <sup>۳۶</sup> حل <sup>۳۷</sup> روحه <sup>۳۸</sup> بجلد <sup>۳۹</sup> عکس <sup>۴۰</sup> سود <sup>۴۱</sup> کتابه <sup>۴۲</sup> خط <sup>۴۳</sup> حکایت  
 ملکیت <sup>۴۴</sup> لعل <sup>۴۵</sup> علیہ <sup>۴۶</sup> سلسله <sup>۴۷</sup> العذاب <sup>۴۸</sup> کبجه <sup>۴۹</sup> احاط <sup>۵۰</sup> لطاق <sup>۵۱</sup> النار <sup>۵۲</sup> احر  
 الزبانی <sup>۵۳</sup> کما <sup>۵۴</sup> احر <sup>۵۵</sup> قناسان <sup>۵۶</sup> مصرع <sup>۵۷</sup> هست <sup>۵۸</sup> این <sup>۵۹</sup> جواب <sup>۶۰</sup> تیری <sup>۶۱</sup> باصند  
 پیکان <sup>۶۲</sup> این <sup>۶۳</sup> رقعہ <sup>۶۴</sup> که <sup>۶۵</sup> پیوند <sup>۶۶</sup> لیت <sup>۶۷</sup> از <sup>۶۸</sup> پیر <sup>۶۹</sup> این <sup>۷۰</sup> یوسف <sup>۷۱</sup> جبر چشم  
 آن <sup>۷۲</sup> یعقوب <sup>۷۳</sup> خواهد <sup>۷۴</sup> گذشت <sup>۷۵</sup> و معمای <sup>۷۶</sup> عین <sup>۷۷</sup> عشق <sup>۷۸</sup> روشن <sup>۷۹</sup> گردانیده  
 گریبان <sup>۸۰</sup> کا <sup>۸۱</sup> هوش <sup>۸۲</sup> از <sup>۸۳</sup> فقا <sup>۸۴</sup> چاک <sup>۸۵</sup> کند <sup>۸۶</sup> تا <sup>۸۷</sup> تفسیر <sup>۸۸</sup> قد <sup>۸۹</sup> بین <sup>۹۰</sup> و بر <sup>۹۱</sup> واضح <sup>۹۲</sup> گرد <sup>۹۳</sup> و  
 مؤخر <sup>۹۴</sup> الجوابی <sup>۹۵</sup> بن <sup>۹۶</sup> عین <sup>۹۷</sup> العاشق <sup>۹۸</sup> و <sup>۹۹</sup> موصول <sup>۱۰۰</sup> القاصد <sup>۱۰۱</sup> الی <sup>۱۰۲</sup> المقصود  
 پیوست <sup>۱۰۳</sup> و <sup>۱۰۴</sup> حب <sup>۱۰۵</sup> صبا <sup>۱۰۶</sup> مات <sup>۱۰۷</sup> فی <sup>۱۰۸</sup> حسرت <sup>۱۰۹</sup> تاج <sup>۱۱۰</sup> ویر <sup>۱۱۱</sup> اخیانا <sup>۱۱۲</sup> لکدی <sup>۱۱۳</sup> خطر <sup>۱۱۴</sup> اتنا

این شاعر العزیز جمال یوسف چنان عالم آرای بادشاه  
 کابل نظرت بشزند انست همه <sup>۱۱</sup> الاملاک کریم خوانند همه <sup>۱۲</sup> تسلیمات  
 ازین طرف دوستان که از سوز آتش در ایشان گرفته است  
 سلامها سے دو داند و دیر سا نند و منظر جوابی که از برد او سلاما  
 حکایت کند میباشند <sup>۱۳</sup> الا و عیہ <sup>۱۴</sup> بیان العاشق للمعشوق <sup>۱۵</sup> پیوست  
 خطه النیا <sup>۱۶</sup> اخیانا <sup>۱۷</sup> خال <sup>۱۸</sup> حبابه <sup>۱۹</sup> فی محل القلب <sup>۲۰</sup> طر شارب <sup>۲۱</sup> به <sup>۲۲</sup> در اما <sup>۲۳</sup> جرح <sup>۲۴</sup> لبه <sup>۲۵</sup> جمله  
 لکیت <sup>۲۶</sup> لب فی <sup>۲۷</sup> الجنان <sup>۲۸</sup> مع <sup>۲۹</sup> العلماء <sup>۳۰</sup> مایس <sup>۳۱</sup> خط فی <sup>۳۲</sup> التراب <sup>۳۳</sup> اسکر  
 ارواح <sup>۳۴</sup> الاولیا <sup>۳۵</sup> اشار به <sup>۳۶</sup> حل <sup>۳۷</sup> روحه <sup>۳۸</sup> بجلد <sup>۳۹</sup> عکس <sup>۴۰</sup> سود <sup>۴۱</sup> کتابه <sup>۴۲</sup> خط <sup>۴۳</sup> حکایت  
 ملکیت <sup>۴۴</sup> لعل <sup>۴۵</sup> علیہ <sup>۴۶</sup> سلسله <sup>۴۷</sup> العذاب <sup>۴۸</sup> کبجه <sup>۴۹</sup> احاط <sup>۵۰</sup> لطاق <sup>۵۱</sup> النار <sup>۵۲</sup> احر  
 الزبانی <sup>۵۳</sup> کما <sup>۵۴</sup> احر <sup>۵۵</sup> قناسان <sup>۵۶</sup> مصرع <sup>۵۷</sup> هست <sup>۵۸</sup> این <sup>۵۹</sup> جواب <sup>۶۰</sup> تیری <sup>۶۱</sup> باصند  
 پیکان <sup>۶۲</sup> این <sup>۶۳</sup> رقعہ <sup>۶۴</sup> که <sup>۶۵</sup> پیوند <sup>۶۶</sup> لیت <sup>۶۷</sup> از <sup>۶۸</sup> پیر <sup>۶۹</sup> این <sup>۷۰</sup> یوسف <sup>۷۱</sup> جبر چشم  
 آن <sup>۷۲</sup> یعقوب <sup>۷۳</sup> خواهد <sup>۷۴</sup> گذشت <sup>۷۵</sup> و معمای <sup>۷۶</sup> عین <sup>۷۷</sup> عشق <sup>۷۸</sup> روشن <sup>۷۹</sup> گردانیده  
 گریبان <sup>۸۰</sup> کا <sup>۸۱</sup> هوش <sup>۸۲</sup> از <sup>۸۳</sup> فقا <sup>۸۴</sup> چاک <sup>۸۵</sup> کند <sup>۸۶</sup> تا <sup>۸۷</sup> تفسیر <sup>۸۸</sup> قد <sup>۸۹</sup> بین <sup>۹۰</sup> و بر <sup>۹۱</sup> واضح <sup>۹۲</sup> گرد <sup>۹۳</sup> و  
 مؤخر <sup>۹۴</sup> الجوابی <sup>۹۵</sup> بن <sup>۹۶</sup> عین <sup>۹۷</sup> العاشق <sup>۹۸</sup> و <sup>۹۹</sup> موصول <sup>۱۰۰</sup> القاصد <sup>۱۰۱</sup> الی <sup>۱۰۲</sup> المقصود  
 پیوست <sup>۱۰۳</sup> و <sup>۱۰۴</sup> حب <sup>۱۰۵</sup> صبا <sup>۱۰۶</sup> مات <sup>۱۰۷</sup> فی <sup>۱۰۸</sup> حسرت <sup>۱۰۹</sup> تاج <sup>۱۱۰</sup> ویر <sup>۱۱۱</sup> اخیانا <sup>۱۱۲</sup> لکدی <sup>۱۱۳</sup> خطر <sup>۱۱۴</sup> اتنا









و سپردن نثار و دواگر همه خون آب شود موج در و نه را در دل فرو برد  
که شعله سپید را سر بر گردن نگذار و شعرا<sup>ع</sup> بلع و مارک بین اصدور  
و اکبید و حتی توارت دلا شکی نیست بخند و اگر در کتمان این حال مردنی باشد  
مرگ به از رسوائی و نیز گفته اند من مات فی کتمان العشق مات شهیدا  
چون عمر به بت پرستی گذرانیده است باری گاه مردن با شهادت و  
نیاید که به پنجه سگان کوی ما افتد و مردار میر و قتیان غرت ماکه کلاب  
معلم اند بوی خوش و صیدی دریافتند و محبت کشتن تو ز پنجه میگرد  
و ریختن خون تو سر فروئی خویش تصور میکنند که اگر رشته شان دراز  
داود شود شعرا<sup>ع</sup> پای تا سر هم بپا کنند از سر تیغ به پنجه سپهر  
در انبوسه پنجه گیران و فریاد نامه که از جور فراق تحسیر کرده بود و در  
پای کبوتر جان تعلیق نموده از آواز هوا خواهی پیران بارسانند و  
بعین عنایت ملحو نگشت و مهری که گیری خون جگر داشت بکار غمزه  
چون گریان عشق بازان چاک نهاده شد و عنوان چون دل بیدار  
دو نیم کرده آمد و صحنه ای که هر حرف دو دے بود و هر لفظی دو بخش  
در و نه مار اگر مگردانید نامه ما<sup>ع</sup> خار اشکاف اگر چه در دل راه بگرد











[illegible]



**R**

۴  
بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحيم

پروپوزیشن

مجلس شورای اسلامی

سابقہ خط

۴

۱۹۸۸

22

...

دینی و فروعی امور

2

خبر تو از پست پرستش باید و نا پرستید و برساند اما چون تو کشیده ای ترا  
نه پرستم که شهادت آن را پرستش نباشد رقیبان ما که کشیده خون آن صباح <sup>ع</sup> اندیم  
تحتیات خون آلود از زبان تیغ ادا میکنند الا دعوتی من لسان <sup>ع</sup> محشوق  
للعاشق جعل انسان عینه ترابانی محافلنا عتیق رقیبه من خطنا کحل نور عینه  
بغبارنا رواه جرقنا للمیت سکر و روحه من عرق کمیتنا جال <sup>ع</sup> جوادنا  
علی مرتبه احیاء <sup>ع</sup> کنسیم بر و اینجا عقی عنه <sup>ع</sup> بانظر بالسوء النیا العکس  
اماته <sup>ع</sup> الجرد <sup>ع</sup> المرد و رجمه <sup>ع</sup> الاطفال <sup>ع</sup> حول دارنا <sup>ع</sup> حرمة <sup>ع</sup> الحوان <sup>ع</sup> من تقبیل <sup>ع</sup> کابنا  
للمیت <sup>ع</sup> بعثه <sup>ع</sup> القهار <sup>ع</sup> عی <sup>ع</sup> بانظر النیا جعل حیاة <sup>ع</sup> جعدنا <sup>ع</sup> علیه <sup>ع</sup> سلسلة <sup>ع</sup> العذاب  
عشره <sup>ع</sup> القهار <sup>ع</sup> مع <sup>ع</sup> لوط <sup>ع</sup> خط <sup>ع</sup> نهم <sup>ع</sup> در <sup>ع</sup> سباب <sup>ع</sup> مجلس <sup>ع</sup> و <sup>ع</sup> رتقات <sup>ع</sup> تکلم <sup>ع</sup> چهار <sup>ع</sup> حرف  
ع <sup>ع</sup> زیور <sup>ع</sup> دیبا <sup>ع</sup> جیم <sup>ع</sup> از <sup>ع</sup> نسبت <sup>ع</sup> مجلس <sup>ع</sup> و <sup>ع</sup> دیبا <sup>ع</sup> جیم <sup>ع</sup> این <sup>ع</sup> خط <sup>ع</sup> نگار <sup>ع</sup> بن <sup>ع</sup> نگار <sup>ع</sup> خانه  
ایست که در روی مجلس <sup>ع</sup> شیش <sup>ع</sup> رخ <sup>ع</sup>ش <sup>ع</sup> حریفان <sup>ع</sup> انس <sup>ع</sup> است <sup>ع</sup> است <sup>ع</sup> و <sup>ع</sup> اسبابی  
که موجب <sup>ع</sup> عشرت <sup>ع</sup> مدام <sup>ع</sup> و <sup>ع</sup> راحت <sup>ع</sup> تمام <sup>ع</sup> بود <sup>ع</sup> و <sup>ع</sup> مهیا <sup>ع</sup> داشته <sup>ع</sup> سید <sup>ع</sup> های <sup>ع</sup> که  
روح <sup>ع</sup> الله <sup>ع</sup> آرزو <sup>ع</sup> بنیامت <sup>ع</sup> رطبا <sup>ع</sup> دنیا <sup>ع</sup> اثره <sup>ع</sup> جانی <sup>ع</sup> خواند <sup>ع</sup> و <sup>ع</sup> شتر <sup>ع</sup> اها <sup>ع</sup> سیکه <sup>ع</sup> نهال  
جان <sup>ع</sup> را <sup>ع</sup> با <sup>ع</sup> جمیات <sup>ع</sup> خضر <sup>ع</sup> گرداند <sup>ع</sup> و <sup>ع</sup> تر <sup>ع</sup> نه <sup>ع</sup> های <sup>ع</sup> که <sup>ع</sup> از <sup>ع</sup> شعله <sup>ع</sup> محرق <sup>ع</sup> آسمان <sup>ع</sup> گیر <sup>ع</sup> سرفه  
بر <sup>ع</sup> آتش <sup>ع</sup> پای <sup>ع</sup> کو <sup>ع</sup> باند <sup>ع</sup> و <sup>ع</sup> ملا <sup>ع</sup> عجبی <sup>ع</sup> که <sup>ع</sup> فلک <sup>ع</sup> باز <sup>ع</sup> زده <sup>ع</sup> را <sup>ع</sup> با <sup>ع</sup> زری <sup>ع</sup> داد <sup>ع</sup> دن <sup>ع</sup> بتواند <sup>ع</sup>

درین اوجیه ام مانند روی کوهی دریا شد. در سر کوهی بر روی قورقوت کشته شد. از این جهت

[illegible]

آن باطنی که از این زاده در پیش فراموش  
 که عشرت نون کرد و در پوستان بد  
 عشرت با یک صحبت در پیش نون  
 آن باطنی که از این زاده در پیش فراموش  
 که عشرت نون کرد و در پوستان بد  
 عشرت با یک صحبت در پیش نون



ولی من شعر بازید الحیات به هم در درو شجره اصالت خداوند شرفه نواد  
والکبار صدر الدوله والدین از منهل حیات سیراب باد و از آسیب نلبا  
دور بالینیه صاحب الاخیار الثمار بنده هواخواه جانی خسرو و لا حیل طانی  
که گر انبار نو که انعام آن نعمت چون شاخ بار و ریح و تواضع میکند  
در میان میوه پنجه زمین میو سود و طبع پوشش از باکورات ضمیر میگیرد  
بر آنجمله که چهار پنج موز از آبادی آن دست گناه بسطت دست سخت اید  
بدین تنگه شعب بشریت رسید آنکه بدیع معنی نعمت گویند و کف دست را  
راحت خوانند از هر پنجه آن موز چون کف دست روشن شد تبارک است  
هر موز سه سطر و زرد چون انگشت زلال زر و زرد چون ناخن سیمین چنان  
در مذاق جای یافت که از ذوق هر انگشتی انگشت میگزینیم و از انگشت  
لیسیدن لب لیس میشویم و میخوایم که از شیرینی انگشت خود فرو بریم و  
هر پنج انگشت بیکبار در دایان کنیم نظارگی ده انگشت در دایان میکند  
و انگشت نهادنش نمیدانم گویند که با انگشت دراز حلوانتوان خورد  
آن انگشتان دراز خود را هم هم انگشت و هم حلوانی از نبات پنجه آن حلوان  
انگشت با انگشت تبلان معینودم و میخوایم که یک انگشت از آن بدیگری

[illegible]





9

[illegible]

از اینجا سبب گل کردن آغاز به باری چند از گل شگفته برابر پیوه سبزه  
خنی بوستان خلقت مخدومی مصرع که از ویوه گل هر دو یکبار  
بگل را اول بریده نهادم آنگاه بر بنی عجب گلی که دیده را سوز گرداند  
و بنی را سطر بر بوسه خلقت آن مهر علامی انبویه و در و بر بخت  
اللهم صل علی محمد و آلهم کلها را در رو پاک بهاری بسته کشیده بودند اگر چه  
در کارگاه صنع از سوزن خناری رشته کشش یافته بود و هر گلی از تری  
هم آنگی داشت شعر در آن رو پاک همچون قطره آب از همه کلها میان  
قطره بودست گوی عرقه گلزاری و رساننده گل همچو باد آمد و بوسه آن  
مجلس را لا و صدر علام رسانید و گنبدت میخواستیم که آن صنوع را بعض  
بار گشتی دهم اما آنقدر زهره نه اشتم که لاف نهادات برانم و از باد محاذ  
پریم که خس را پیش کشد و از او بلند پری سبک بود بلخ را با عنده لیب  
پرواز نمودن طیرگ اما چون این فاخته ملوقه را هم از آن گلشن لطف  
می پردازد و عکاسیت غنچه طیبیت شکافت و بر گلبرگ این محیفه شمه  
از اهدا از لطائف شمر و سوده از آن طبیب شمل در شمع آورده  
و انهم به تبسمی نیز زد و اگر لطائف این ورق چون برگ بید از دورنگی

[illegible]

۱۳۳۰ هجری قمری  
 شواله قمری ۱۲۰۰  
 و جمیع اشیاء  
 آن یک روز در ۱۲۰۰  
 قمری ۱۲۰۰  
 ۱۳۳۰ هجری قمری  
 شواله قمری ۱۲۰۰  
 و جمیع اشیاء  
 آن یک روز در ۱۲۰۰  
 قمری ۱۲۰۰





احلام الرزاق فی مذاق اخلان که در ده نیسانه ساکن است نیشکرزاری  
دارد بلب آب و گل آن نیشکر با سرخ و دوال و مصرع گوی که در اها  
علی قصب است به هر تنه به پری فی نیزه که شیرۀ آن نبات را زخم فی نیزه  
بر لب آبی که از فی تی پر بودی آسچان نیشکر با پر برآده که آن ینهای  
تی از پهای روی رود و آواز میدهند شعـرکان نیشکر که از پری خوش  
میدمی یکم نیستستی که دها ین فی تی به نیپال غوطه بدان نیشکرزار  
دندان تیر کرده است اگر چه آن گره کشای هر روز گره های چنان نیشکر  
بدندان میکشاید معهد که آن نیشکر میخاید و دهنش پر آب میشود دندان  
نیزند از لبکه آن شیرینی و برنج دندانش محکم در شسته است شیرۀ را  
با حسرت بهم فرو می آشامد گهی میگوید که اینچنین شیرۀ در گردش چرخ  
نباشد و گاه خس کشتی میکند که فصل نیسان رسید و نیشکرزار با نیستان  
و این نیشکر با هنوز بر آب خود مانده است شعر درین چه شک که چنین  
نیشکر که هست نهند به نخیز از قصبائی که در حد مصر است به آن هندوی  
کیوانی که از زحل منحوس ترست هر روز بر سر چرخ میرود و در آفتاب می  
واز عصر خود میجوشت قطعی است از گره بران قلم مقاطعه خواهد کرد آن گره

[illegible]

دریغ از من

در جوازش میباید انداخت پیش از آن که مارا و نیشکرا را بشپایند  
در آرد مجلس شنگلی از شیرینی بستاند و او را محکم بشپاید و وجه عصری  
بیرون آرد و در قصبه جوئی سیراب روان کند تا آن حد که شیرین در آن  
غرق شود و غیرت حسان و دیگر باشد که اگر او این حال بشنود هر کس را  
شیرینی بدید که لب بسته شود تا ذکر آن شیرینی تبلیغی گوش کسی  
نرسانیده است و بدان رشوت خواران را شیرینی تلخ نکرده آن  
حرامانه فروش حرام خوار را بحکم حساب حسبه متد تلخی میباید  
و حلاوت آن نیشکرا زین دندان او بیرون برد تا بکام نرسد مصرع  
این شاعر بقی قال نجزی من شکر به حلاوت عیش بزیاد امین مصرع  
رقعه تببول و نسبت هم چنان به خجسته ملکی محاسبه تسلیمات  
بعد برگ درختان بر ورق رقی نکاشته آمده و نمود که تببولی چند  
از سوی گجرات که برگ تببول بار می آوردند آمده اند و این بار برگ  
آورده از شنگلی چون نقره خام هر برگی که تیزی آن تیغ زبان را  
بسیک گرداند ریاسه نموش تیر برگ لبک صد خون بداند  
زنی برون زند جو شش به هم گفته سخن ز گوش تیزی به هم داده خبر

لفظ شمع در زبان عربی است لفظ عام و هرگاه لفظ بزرگ در آن عنوان لفظ جنس در آن حق لفظ در آن  
لفظ شمع در زبان عربی است لفظ عام و هرگاه لفظ بزرگ در آن عنوان لفظ جنس در آن حق لفظ در آن





پیش از آن ساخت برگ و بار ایشان بسلامت بیرون آمدند  
 آنهمه تنبولیان آمده بودند و بار برگ جانی که بار قم جانی بار میخواند  
 لشکر انجانه خاص برسانید ملتس آنکه قصد ایشان هر چه زودتر بکلیس  
 رسانند و بنده را از بندهگان خاص برگ آید اگر این کار قبول دهند  
 تا برگ انتقام ساخته بداندسوی شتابد و برگ آن جنگهار را نیز در بر کند  
 پس چون تنبولی که برگ را گردانند به هر برگی را هم میکند زیر و زب  
 و بیشتر از آن هندیان بد برگ اما نند برگ تنبول که از میان برگ  
 بیرون کشند از آن جنگهار بیرون کشد و بارگاه خدا یگانی رساند  
 که دند انهای پیلان از خون ایشان رنگ گیرد و آن کو بهار از آتش  
 شمشیر چون کند مصرع کا خدا و بنای صبار نوره به تا آن کو سپیان  
 خورشنگ مزاج در انمیان سوخته شوند و در راه با منی و سکونتی بدید  
 مصرع که از مصر نخبند برگ بیدی به آن شاه من زین الاورق  
 بقلم همیشه ذات مبارک به قبول شادمانی سرخز باد آیین رفته قبول  
 ع بر آیین روح و همان نسبت است به تحمید هو منشی الاوراق و اشجار  
 نخبه دست میوه خوار خراسان شعبان باوروی اذاته البار و حللوه

۱۱ برگ جانی وقت جدید  
 ۱۲ شمشیر انجانه آید از خانه  
 ۱۳ برگ و بارگاه  
 ۱۴ کتبی ۱۲  
 ۱۵ برگ و بارگاه  
 ۱۶ بدنه ۱۲  
 ۱۷ برگ و بارگاه  
 ۱۸ برگ و بارگاه  
 ۱۹ برگ و بارگاه  
 ۲۰ برگ و بارگاه  
 ۲۱ برگ و بارگاه  
 ۲۲ برگ و بارگاه  
 ۲۳ برگ و بارگاه  
 ۲۴ برگ و بارگاه  
 ۲۵ برگ و بارگاه  
 ۲۶ برگ و بارگاه  
 ۲۷ برگ و بارگاه  
 ۲۸ برگ و بارگاه  
 ۲۹ برگ و بارگاه  
 ۳۰ برگ و بارگاه  
 ۳۱ برگ و بارگاه  
 ۳۲ برگ و بارگاه  
 ۳۳ برگ و بارگاه  
 ۳۴ برگ و بارگاه  
 ۳۵ برگ و بارگاه  
 ۳۶ برگ و بارگاه  
 ۳۷ برگ و بارگاه  
 ۳۸ برگ و بارگاه  
 ۳۹ برگ و بارگاه  
 ۴۰ برگ و بارگاه  
 ۴۱ برگ و بارگاه  
 ۴۲ برگ و بارگاه  
 ۴۳ برگ و بارگاه  
 ۴۴ برگ و بارگاه  
 ۴۵ برگ و بارگاه  
 ۴۶ برگ و بارگاه  
 ۴۷ برگ و بارگاه  
 ۴۸ برگ و بارگاه  
 ۴۹ برگ و بارگاه  
 ۵۰ برگ و بارگاه  
 ۵۱ برگ و بارگاه  
 ۵۲ برگ و بارگاه  
 ۵۳ برگ و بارگاه  
 ۵۴ برگ و بارگاه  
 ۵۵ برگ و بارگاه  
 ۵۶ برگ و بارگاه  
 ۵۷ برگ و بارگاه  
 ۵۸ برگ و بارگاه  
 ۵۹ برگ و بارگاه  
 ۶۰ برگ و بارگاه  
 ۶۱ برگ و بارگاه  
 ۶۲ برگ و بارگاه  
 ۶۳ برگ و بارگاه  
 ۶۴ برگ و بارگاه  
 ۶۵ برگ و بارگاه  
 ۶۶ برگ و بارگاه  
 ۶۷ برگ و بارگاه  
 ۶۸ برگ و بارگاه  
 ۶۹ برگ و بارگاه  
 ۷۰ برگ و بارگاه  
 ۷۱ برگ و بارگاه  
 ۷۲ برگ و بارگاه  
 ۷۳ برگ و بارگاه  
 ۷۴ برگ و بارگاه  
 ۷۵ برگ و بارگاه  
 ۷۶ برگ و بارگاه  
 ۷۷ برگ و بارگاه  
 ۷۸ برگ و بارگاه  
 ۷۹ برگ و بارگاه  
 ۸۰ برگ و بارگاه  
 ۸۱ برگ و بارگاه  
 ۸۲ برگ و بارگاه  
 ۸۳ برگ و بارگاه  
 ۸۴ برگ و بارگاه  
 ۸۵ برگ و بارگاه  
 ۸۶ برگ و بارگاه  
 ۸۷ برگ و بارگاه  
 ۸۸ برگ و بارگاه  
 ۸۹ برگ و بارگاه  
 ۹۰ برگ و بارگاه  
 ۹۱ برگ و بارگاه  
 ۹۲ برگ و بارگاه  
 ۹۳ برگ و بارگاه  
 ۹۴ برگ و بارگاه  
 ۹۵ برگ و بارگاه  
 ۹۶ برگ و بارگاه  
 ۹۷ برگ و بارگاه  
 ۹۸ برگ و بارگاه  
 ۹۹ برگ و بارگاه  
 ۱۰۰ برگ و بارگاه

من لذت القبول منكه خسر ولا حنيم سليمانى چون بیره برگ تو بر تو  
خدمتى مے آرم و بر قبول داران خلاص برگ غرض عرض میکنم بر آنکه  
که تا نابرزبان مبارک دستایش میوه کاخراسان و کوشش ثمرات  
منهستان بارها سخن میرو و دران شبهه نیست که جاگی میوه آنجا  
فرخور آنست که بجام دوستان درخورد باشد و از هر صفتی که خواهند کرد  
به ازان آتیه تر آن بود که از بیان راجح و مرجح ورق بگردانند اگر  
سخن بد آنجا باشد از زند قلم کاتب بد عوی قبول میستاند که در رحمان  
هر میوه دهند صد ورق بپسج باز نامه ترتیب کند و لیکن آنرا علیله  
کتاب باید ساخت و کاتب بطبق آرائی نو با ده های دیگر مشغول است  
حالی از جمله نبات این زمین برگ را در وصف آرم و از تحت و طاعت  
قبول داری پیش طبقه میوه خواران زمین های دیگر نهم تا در فنی بر آید  
این زمین که ناخائید سخن میگویند بعد ازین اول بخانی آنگاه بیرون  
افکنند از جمله اوصاف قبول چهل و دو صفت برسان برگ گزیده که  
از سجد بر بر چنید بیرون آوردم و پیش هوسناکان فدا که طاعت  
پیشکش کردم شعاع پیشکش را طبع لطفت بود زایل هوس

سال ۱۲۰۰ هجری قمری  
 کمره شده ۱۲۰۰ هجری قمری  
 میل کردن در افزون آمدن  
 چو بیدن تر از روز جز آن ۱۲۰۰ هجری قمری  
 طبع با خنک سود ۱۲۰۰ هجری قمری  
 لطافت مع طیف بنی نرم زیاده  
 سائید صاب از غم سائیت  
 شکوه بر خفا و لطیف بود بارگی  
 از بار ۱۲۰۰ هجری قمری  
 بطریق ناز و نیاز ۱۲۰۰ هجری قمری  
 ۲۵۴  
 سیاه شامیه عجمی

[illegible][illegible]

لطفت این پیشکش انصاف بینخواهم و بس به عرض می افتم  
که از چهل دو صفت پسندیده اول آنست که از نفیض پیغامبر  
بحق خبر داده است و گفته لولا درقه فی الهند کا ذن الفرس بلکه  
الهند بالنجدام و البرص برگی که بدترین علت را و فی کند نگاه باید کرد که  
مرتبه آن نسبت میوه های دیگر بچند درجه برتر بود و دم آنکس بخ دندانها  
محکم کند و این معنی تجارت معلوم شده است که حملگی ساکنان اقالیم  
و دیگر را دندان از خوردن میوه یا بریزد و اهل هند را که درین خوش  
غالی باشند دندان کم ریزد مصرع گردت عمر تا بعد سال کشد  
جمیت انار انیاسن اهل الهند تجربه نهالز مرد قوی ذکا لدر  
سوم آنکه ریم دندان را که موجب نفرت است بزوداید تا دندانها  
روشن نماید مصرع تللا کا ثار سیف صقیل چهارم آنکه بوی  
دهن را بر دو تجر را به بخور بدل کند و این نیز تجربه معلوم شد که  
میوه خواران و دیگر دیار را غالب آنست که بوی دهن زشت باشد  
شعر و آنکه تنبول خورد میو پسته به بنود بوسه دهنش بگزیند  
پنجم آنکه در خوردن آن بوی خوش آید چنانکه دماغ حاضران بچنگردد

بیت پر برگ از دومان با چون غنچه های سوری به هم رنگ لعل  
 دروی هم بوی تابدوری به ششم در روغن ستوریش بچو شانند  
 تا از روی خاصیت مصرع روغن بد بوی را خوشبو کند پنجم آنکه  
 بلغم را بر دسیت تیزیش علی القطع بر دبلغم را بداند تیز  
 که بر دشلغم را به ششم آنکه سردل را صاف کند نهم آنکه نیمه چربی با  
 مایه سرخی شود و از چربی این برگ سرخی زایل شود مصرع کو محو کند  
 بر مایه سرخی باراد دهم آنکه بر جراحت تیر و تیغ نبندد بر شفا  
 شعرا آن سیوه که مرهم جراحت باشد به سیوه نتوان گفت  
 که راحت باشد به یازدهم آنکه چون بسیاری و رنگ چو در آ  
 مصرع منجون طرح القلوب است به دوازدهم آنکه مانع استفراغ  
 و جوشیدن دل است و که ام چیز از آن نیکوتر مصرع که جوشاک  
 دل از وی دفع گردد به سیزدهم آنکه سیر خوردگان را مصرع  
 فزاید از و اشتها طعم به چهاردهم آنکه مایه سیری است  
 بیت اگر گرسنه خورد کم شود گرسنگیش به کم شود گرسنگ  
 از بخورد گرسنه اش به پانزدهم آنکه قدری مستی نیز آرد مصرع

لعل برگ از دومان با چون غنچه های سوری به هم رنگ لعل  
 دروی هم بوی تابدوری به ششم در روغن ستوریش بچو شانند  
 تا از روی خاصیت مصرع روغن بد بوی را خوشبو کند پنجم آنکه  
 بلغم را بر دسیت تیزیش علی القطع بر دبلغم را بداند تیز  
 که بر دشلغم را به ششم آنکه سردل را صاف کند نهم آنکه نیمه چربی با  
 مایه سرخی شود و از چربی این برگ سرخی زایل شود مصرع کو محو کند  
 بر مایه سرخی باراد دهم آنکه بر جراحت تیر و تیغ نبندد بر شفا  
 شعرا آن سیوه که مرهم جراحت باشد به سیوه نتوان گفت  
 که راحت باشد به یازدهم آنکه چون بسیاری و رنگ چو در آ  
 مصرع منجون طرح القلوب است به دوازدهم آنکه مانع استفراغ  
 و جوشیدن دل است و که ام چیز از آن نیکوتر مصرع که جوشاک  
 دل از وی دفع گردد به سیزدهم آنکه سیر خوردگان را مصرع  
 فزاید از و اشتها طعم به چهاردهم آنکه مایه سیری است  
 بیت اگر گرسنه خورد کم شود گرسنگیش به کم شود گرسنگ  
 از بخورد گرسنه اش به پانزدهم آنکه قدری مستی نیز آرد مصرع

این فلفله بسیار است  
 به شفا آرد گرسنه  
 خورد

گوی که بجام دوستان باوه هم است به شانه زو هم آنکه از طعم و مست  
 نشان کامل دارد مصرع تمیز و شور و شیرین است و زشت بجزه  
 سفت هم آنکه چون شش میوه را شش مزه باشد این برگ مصرع  
 بزه گویند که شش میوه است به سجد هم آنکه از سبع الوان پنج گاه  
 دارد مصرع شش و سبز و سپید و عودی و زرد و بنفشه و هم آن که  
 بی یاران نتواند بود مصرع یاران وی اند فو قل و چونه و رنگ به بیستم  
 این برگ است که میوه را بطفیل او خورند زیرا که بسیار می مصرع  
 میوه است و طفیل وی است اند خورده به بیست و یکم آنکه همه جا  
 میوه خورند نه برگ مصرع وین برگ خورند همچو میوه به بیست و دوم  
 آنکه همه خورشها چون از کافور و زعفران معلوم است که چه شود و  
 این خورشش هرگز آن نشود زیرا که تا آنجا باشد رسیدن نگذارند  
 و از دلبان لغزت تماسش بیرون آرند مصرع و از آنکه غریز تر خورند  
 بیست و سوم آنکه هر چه نیم خائیده دیگری بخورند البته دل قبول کنند  
 و در بند مراجعت بود مصرع وین را بخورند دل همش بپذیرد به بیست  
 و چهارم آنکه جو احمدان در سیر یا منج رز زنند یعنی هر برگ نباتات

در گران بهار  
 میوه آن که در شش مزه باشد  
 این برگ است که میوه را بطفیل او خورند  
 و از آنکه غریز تر خورند  
 بیست و سوم آنکه هر چه نیم خائیده دیگری بخورند  
 و در بند مراجعت بود مصرع وین را بخورند  
 و چهارم آنکه جو احمدان در سیر یا منج رز زنند  
 یعنی هر برگ نباتات  
 در گران بهار  
 میوه آن که در شش مزه باشد  
 این برگ است که میوه را بطفیل او خورند  
 و از آنکه غریز تر خورند  
 بیست و سوم آنکه هر چه نیم خائیده دیگری بخورند  
 و در بند مراجعت بود مصرع وین را بخورند  
 و چهارم آنکه جو احمدان در سیر یا منج رز زنند  
 یعنی هر برگ نباتات

در گران بهار  
 میوه آن که در شش مزه باشد  
 این برگ است که میوه را بطفیل او خورند  
 و از آنکه غریز تر خورند  
 بیست و سوم آنکه هر چه نیم خائیده دیگری بخورند  
 و در بند مراجعت بود مصرع وین را بخورند  
 و چهارم آنکه جو احمدان در سیر یا منج رز زنند  
 یعنی هر برگ نباتات



این کلمات در خط نستعلیق  
 در خط کوفی  
 در خط ثلث  
 در خط رika  
 در خط سنی  
 در خط مغربی  
 در خط اعراسی  
 در خط لیبی  
 در خط عربی  
 در خط فارسی  
 در خط ترکی  
 در خط گرجی  
 در خط ارمنی  
 در خط یونانی  
 در خط لاتین  
 در خط رومی  
 در خط سلاوی  
 در خط یهودی  
 در خط عبری  
 در خط سریانی  
 در خط کلدانی  
 در خط پارسی  
 در خط پارتی  
 در خط ساسانی  
 در خط اشکانی  
 در خط صفوی  
 در خط قاجاری  
 در خط پهلوی  
 در خط زبیدی  
 در خط لاری  
 در خط گیلانی  
 در خط مازنی  
 در خط تاتی  
 در خط تالشی  
 در خط لکی  
 در خط تاتی  
 در خط تالشی  
 در خط لکی

و بیایست بسوزن ز روخته شعردمان را داده شریف  
 و رونق بیرون سبز و درویش سترعل به بیت و نیم آنکه بعضی  
 ستران پیره را با بریشم ببینند و این سرشته ستری بیرون ببینند  
 یعنی چون خدای ما را برگ داده است مصرع با بریشم ابریه بنیم  
 شاید به بیت و ششم آنکه هیچ خورش را ماوک در قیامی و بخلی  
 ننهند مصرع مگر این برگ را بعد غرت به بیت و هفتم آنکه هیچ چیز  
 در کوچه و بازار خوردن عیب باشد مصرع دین خورش باشد  
 نشان ستری به بیت و هشتم آنکه برای حیاه و تنوع بکار برند  
 مصرع نه بجای علف خورند طعام به بیت و نهم آنکه در بهمانی  
 خرج شود مصرع و ز ماقم و غم دور بود پیوسته به سی ام آنکه تحفه  
 مهران نواز است مصرع از چمنند از نوازش مهران ست به سی و یکم  
 راویان اخبار از مخدوم بره قبول سهند به تطهیرش بر نهند و آنرا  
 سر سبزی خویش بپندارند و شکرانه آن سر سبزی مصرع بدرد آیند چو نه  
 بر خویش به سی و دوم آنکه اول از طعام که توأم مردم بدان ست  
 دست آلوده را بشویند مصرع و انگاه ز تعظیم به شش گیسزد

این کلمات در خط نستعلیق  
 در خط کوفی  
 در خط ثلث  
 در خط رika  
 در خط سنی  
 در خط مغربی  
 در خط اعراسی  
 در خط لیبی  
 در خط عربی  
 در خط فارسی  
 در خط ترکی  
 در خط گرجی  
 در خط ارمنی  
 در خط یونانی  
 در خط لاتین  
 در خط رومی  
 در خط سلاوی  
 در خط یهودی  
 در خط عبری  
 در خط سریانی  
 در خط کلدانی  
 در خط پارسی  
 در خط پارتی  
 در خط ساسانی  
 در خط اشکانی  
 در خط صفوی  
 در خط قاجاری  
 در خط پهلوی  
 در خط زبیدی  
 در خط لاری  
 در خط گیلانی  
 در خط مازنی  
 در خط تاتی  
 در خط تالشی  
 در خط لکی  
 در خط تاتی  
 در خط تالشی  
 در خط لکی

این کلمات در خط نستعلیق  
 در خط کوفی  
 در خط ثلث  
 در خط رika  
 در خط سنی  
 در خط مغربی  
 در خط اعراسی  
 در خط لیبی  
 در خط عربی  
 در خط فارسی  
 در خط ترکی  
 در خط گرجی  
 در خط ارمنی  
 در خط یونانی  
 در خط لاتین  
 در خط رومی  
 در خط سلاوی  
 در خط یهودی  
 در خط عبری  
 در خط سریانی  
 در خط کلدانی  
 در خط پارسی  
 در خط پارتی  
 در خط ساسانی  
 در خط اشکانی  
 در خط صفوی  
 در خط قاجاری  
 در خط پهلوی  
 در خط زبیدی  
 در خط لاری  
 در خط گیلانی  
 در خط مازنی  
 در خط تاتی  
 در خط تالشی  
 در خط لکی  
 در خط تاتی  
 در خط تالشی  
 در خط لکی

سی و سوم آنکه حمایه بر گمارا چون از شلخ جدا کنند گیر و زمیش نیاید و این  
برگ مصرع تازه تر باشد از پیش شش ماه و سی و چهارم آنکه با آب  
نیکوتر باشد و بی آب نیکتر شعر بر بی آبیش باشد آب روش  
بنام این و زمی بی آب با آب سی و پنجم آنکه در خوردن آن حسن  
خوبان بنفراید چنانکه این بیت در صفت ایشان شلخ آید بیت  
ولدار که خانه را سدید کرده است چه خوشخواری نمفته پیدا کرده است  
سی و ششم آنکه در دندان آفتاب روان بنده اعلی گردانند  
تا و صافان آن اعلی و گوهر را بنیکونه و بر سنگ صفت دارند بیت  
چون اعلی کنند و در خوردن دندان به زبان برگ کشند تخم دو دندان  
بر بام برانند شب که خندان به پروین کنند سپید برگ دندان  
سی و هفتم آنکه مجلس آرای معاشق است مصرع کامل را از آن بود که  
سی و هشتم آنکه هر تحفه که میان عاشق و معشوق فرستند مصرع  
به ازین پیچ که ای نبود سی و نهم آنکه در عقد و تزویج بی نبات  
شراب تمییز نشود مصرع بی این نبات تلخ میسر نمیشد و چه چلیم آنکه  
همه میوه را را یک دو بار چلیم توان خورد و هر که ذوق این برگ دریا

نقد شش ماه و سی و چهارم آنکه با آب نیکوتر باشد و بی آب نیکتر شعر بر بی آبیش باشد آب روش بنام این و زمی بی آب با آب سی و پنجم آنکه در خوردن آن حسن خوبان بنفراید چنانکه این بیت در صفت ایشان شلخ آید بیت ولدار که خانه را سدید کرده است چه خوشخواری نمفته پیدا کرده است سی و ششم آنکه در دندان آفتاب روان بنده اعلی گردانند تا و صافان آن اعلی و گوهر را بنیکونه و بر سنگ صفت دارند بیت چون اعلی کنند و در خوردن دندان به زبان برگ کشند تخم دو دندان بر بام برانند شب که خندان به پروین کنند سپید برگ دندان سی و هفتم آنکه مجلس آرای معاشق است مصرع کامل را از آن بود که سی و هشتم آنکه هر تحفه که میان عاشق و معشوق فرستند مصرع به ازین پیچ که ای نبود سی و نهم آنکه در عقد و تزویج بی نبات شراب تمییز نشود مصرع بی این نبات تلخ میسر نمیشد و چه چلیم آنکه همه میوه را را یک دو بار چلیم توان خورد و هر که ذوق این برگ دریا

نقد شش ماه و سی و چهارم آنکه با آب نیکوتر باشد و بی آب نیکتر شعر بر بی آبیش باشد آب روش بنام این و زمی بی آب با آب سی و پنجم آنکه در خوردن آن حسن خوبان بنفراید چنانکه این بیت در صفت ایشان شلخ آید بیت ولدار که خانه را سدید کرده است چه خوشخواری نمفته پیدا کرده است سی و ششم آنکه در دندان آفتاب روان بنده اعلی گردانند تا و صافان آن اعلی و گوهر را بنیکونه و بر سنگ صفت دارند بیت چون اعلی کنند و در خوردن دندان به زبان برگ کشند تخم دو دندان بر بام برانند شب که خندان به پروین کنند سپید برگ دندان سی و هفتم آنکه مجلس آرای معاشق است مصرع کامل را از آن بود که سی و هشتم آنکه هر تحفه که میان عاشق و معشوق فرستند مصرع به ازین پیچ که ای نبود سی و نهم آنکه در عقد و تزویج بی نبات شراب تمییز نشود مصرع بی این نبات تلخ میسر نمیشد و چه چلیم آنکه همه میوه را را یک دو بار چلیم توان خورد و هر که ذوق این برگ دریا

نقد شش ماه و سی و چهارم آنکه با آب نیکوتر باشد و بی آب نیکتر شعر بر بی آبیش باشد آب روش بنام این و زمی بی آب با آب سی و پنجم آنکه در خوردن آن حسن خوبان بنفراید چنانکه این بیت در صفت ایشان شلخ آید بیت ولدار که خانه را سدید کرده است چه خوشخواری نمفته پیدا کرده است سی و ششم آنکه در دندان آفتاب روان بنده اعلی گردانند تا و صافان آن اعلی و گوهر را بنیکونه و بر سنگ صفت دارند بیت چون اعلی کنند و در خوردن دندان به زبان برگ کشند تخم دو دندان بر بام برانند شب که خندان به پروین کنند سپید برگ دندان سی و هفتم آنکه مجلس آرای معاشق است مصرع کامل را از آن بود که سی و هشتم آنکه هر تحفه که میان عاشق و معشوق فرستند مصرع به ازین پیچ که ای نبود سی و نهم آنکه در عقد و تزویج بی نبات شراب تمییز نشود مصرع بی این نبات تلخ میسر نمیشد و چه چلیم آنکه همه میوه را را یک دو بار چلیم توان خورد و هر که ذوق این برگ دریا



اگر درین اصل نیز بشاع عذر تعلق نمایند و گویند شمره گزیده میوه چین  
 نخست برده است باید که از شجره طیب مدح گذرند و شجره خبیثه را  
 بجنبانند شجره باشد که فروختن از آن برگ کحل به کار نآورد و آن کس  
 که بود در خوردن آن پنجاهم آنکه اگر قوت جنبانیدن این اصل هم  
 نباشد درین اوصاف و مرقع بشکنند و پایان سخن را باشند  
 یعنی حد النصف با تمام رسانند این اوراق متقاضی جواب است  
 چون خدمتی تنبویان کم بضاعت که برگی چند پیش بزرگان بدهند  
 و خرویه توقع نمایند امید است که از آن نقد سوا و برکت و قسم نهند  
 مصرع چون قیمت برگ برکت برگ فروش به نورالدین که گمانی  
 اول الورق مصرع رقع تنبول بر آئین زوم به تحمید و سبب  
 استنبول فی ارض الهند ورق تنبول قدر نعل بوی خسروی که شمره  
 است از شجره لاچین متعه افروغوا که ابدان برسان برگ تنبول  
 چیده که پیش آورد مصرع صغیر عند مخدوم کبیر و در سیرج طیبی  
 طیبی شمره مطویه خشو مطایبه به کار عفران ضحاک  
 اینجا دنیا به بکنکه شعبان ماوردیم رسیدان ورق و سیرج را مانند

در این اصل نیز بشاع عذر تعلق نمایند و گویند شمره گزیده میوه چین  
 نخست برده است باید که از شجره طیب مدح گذرند و شجره خبیثه را  
 بجنبانند شجره باشد که فروختن از آن برگ کحل به کار نآورد و آن کس  
 که بود در خوردن آن پنجاهم آنکه اگر قوت جنبانیدن این اصل هم  
 نباشد درین اوصاف و مرقع بشکنند و پایان سخن را باشند  
 یعنی حد النصف با تمام رسانند این اوراق متقاضی جواب است  
 چون خدمتی تنبویان کم بضاعت که برگی چند پیش بزرگان بدهند  
 و خرویه توقع نمایند امید است که از آن نقد سوا و برکت و قسم نهند  
 مصرع چون قیمت برگ برکت برگ فروش به نورالدین که گمانی  
 اول الورق مصرع رقع تنبول بر آئین زوم به تحمید و سبب  
 استنبول فی ارض الهند ورق تنبول قدر نعل بوی خسروی که شمره  
 است از شجره لاچین متعه افروغوا که ابدان برسان برگ تنبول  
 چیده که پیش آورد مصرع صغیر عند مخدوم کبیر و در سیرج طیبی  
 طیبی شمره مطویه خشو مطایبه به کار عفران ضحاک  
 اینجا دنیا به بکنکه شعبان ماوردیم رسیدان ورق و سیرج را مانند

در این اصل نیز بشاع عذر تعلق نمایند و گویند شمره گزیده میوه چین  
 نخست برده است باید که از شجره طیب مدح گذرند و شجره خبیثه را  
 بجنبانند شجره باشد که فروختن از آن برگ کحل به کار نآورد و آن کس  
 که بود در خوردن آن پنجاهم آنکه اگر قوت جنبانیدن این اصل هم  
 نباشد درین اوصاف و مرقع بشکنند و پایان سخن را باشند  
 یعنی حد النصف با تمام رسانند این اوراق متقاضی جواب است  
 چون خدمتی تنبویان کم بضاعت که برگی چند پیش بزرگان بدهند  
 و خرویه توقع نمایند امید است که از آن نقد سوا و برکت و قسم نهند  
 مصرع چون قیمت برگ برکت برگ فروش به نورالدین که گمانی  
 اول الورق مصرع رقع تنبول بر آئین زوم به تحمید و سبب  
 استنبول فی ارض الهند ورق تنبول قدر نعل بوی خسروی که شمره  
 است از شجره لاچین متعه افروغوا که ابدان برسان برگ تنبول  
 چیده که پیش آورد مصرع صغیر عند مخدوم کبیر و در سیرج طیبی  
 طیبی شمره مطویه خشو مطایبه به کار عفران ضحاک  
 اینجا دنیا به بکنکه شعبان ماوردیم رسیدان ورق و سیرج را مانند



فقط در این کتاب  
فقط در این کتاب  
فقط در این کتاب

فقط در این کتاب  
فقط در این کتاب  
فقط در این کتاب

فقط در این کتاب  
فقط در این کتاب  
فقط در این کتاب

و خوش آئیده باشد شرط چیست بجا آوردم مصرع امید که بر ندان  
مخدوم بود و معادوم خاطر عاظر باد که اگر میوه دیگر را بپوازند و موازات  
با برگ تنبول بهتر از گردانم هر که هست اینقدر میسران عقل تو آید  
که برگ سبکتر را هیچ سنگ نیست با میوه گران مصرع امکان برابری  
نباشد و ما را برای تریج میوه خویش همین یک حجت بسنده است  
که شجره ثمره قرآن مومنان را بار داده است و من ثمرات آنجیل  
والاعصاب در بهشت وعده کرده شعیر تنبول ازین نکوتر بود  
و در اسم ازین شلخ کرم بر بدست و اگر چنان برگ تنبول را از طراوت  
مع آب دهم با آنکه در نشر انشا چون بیره برگ درشت من است چنانکه  
چیل صفت را بچیل ورق نیز توانم رسانید اما باز بدین تصنیف تاسید  
قول خالص کرده باشم و تریج تنبول بر یکی ثمرات خراسان هم  
خود با نبات رسانیده پس برای بالا بردن سبزه بالا که هم ناراحت  
و هم آبی و فرو افکندن برگهای هندوستان که هم خاکستری است و هم باد  
از دل فراموشی بدعوی تمام سبزه ستم که چیل دو صفت  
تنبول را که از خوشخانه ضمیر مبارک بر صحنک کاغذ آمده است

فقط در این کتاب  
فقط در این کتاب  
فقط در این کتاب

فقط در این کتاب  
فقط در این کتاب  
فقط در این کتاب





هندوستان مصرع بتجید میهند و عزیزش کنند بدنه از قول  
 اصحاب تقوی و علم ششم آنکه برهنانش برابر روغن جوشی  
 پیش بت نهند مصرع کز پست پستی آید کار به منتقم آنکه آفتو  
 دیو بند که را بدان آرایند مصرع که تا دیو را از آن نوازش کنند  
 هشتم آنکه دانا یان گیش سیرون کشند که از اینجا که رک بد است  
 مصرع نهان و دهان را دیو بوی سیر و نهم آنکه بیشتر بزرگان را  
 در آن زهر دهند مصرع گوی آن برگ مایه زهر است بدو هم آنکه  
 روایت هندوان این را ناگه بلی خوانند یعنی از سر مار بسته است  
 نهم بدان سبب برند که اگر نه برند البته روزی مصرع آن که  
 زنجیر اوزن شاخ دیاز دهم آنکه چون در تنبول این هفت حسنه  
 کجا بند زهر قاتل گردد و برگ برگ و برگ و برگ و برگ و برگ  
 غلبه و فوفل و سنگ نیره چونه دو از دهم آنکه مدقوق را از زهر بدتر  
 مصرع داب او روغن بر آتش دق به سیر دهم آنکه اگر در شمش  
 انگند مصرع هم تخم برون آید اندم که برون آید و چهار دهم آنکه  
 دماغ را تشنگ گرداند و خشکی دماغ مصرع از زاینکاری نباشد و در تر

هندوستان مصرع بتجید هندو عزیزش کند چه نه از قول  
 اصحاب تقوی و علم ششم آنکه برینانش برابر روغن جوشنی  
 پیش بت هند مصرع کن پست پستی آید کار به هفتم آنکه افسو  
 دیو بند که را بدان آریند مصرع که تا دیور از ان نوازش کنند  
 هشتم آنکه دانیان گشت بیرون کنند که از اینجا که بد است  
 مصرع شمان دیوان را دیو بوی سیر به نهم آنکه بیشتر نیرگان را  
 در آن زهر دهند مصرع گوی آن برگ مایه زهر است به دهم آنکه  
 پروایت هندوان این را ناگ بلی خوانند یعنی از سیر مار است  
 بخش بد آن سبب برند که اگر نه بترند البته روزی مصرع آن هر  
 زنج اوزنه شاخ به یازدهم آنکه چون در تبول این هفت حسنه  
 یکجا شد زهر قاتل گردد و برگ و برگ و سر برگ و پنج برگ و بسته  
 عنکبوت و فوفل و سنگ نره چون دوازدهم آنکه مدوق را از زهر برتر  
 مصرع و آب او روغن بر آتش دق به سیزدهم آنکه اگر و شدش  
 و نخلند مصرع هم تخم برون آید اندم که برون آید به چهاردهم آنکه  
 و باغ را خشک گرداند و خشکی و باغ مصرع از زیانکاری نباشد و و تر به









[illegible]

۱۱۰۰  
 ۱۱۰۱  
 ۱۱۰۲  
 ۱۱۰۳  
 ۱۱۰۴  
 ۱۱۰۵  
 ۱۱۰۶  
 ۱۱۰۷  
 ۱۱۰۸  
 ۱۱۰۹  
 ۱۱۱۰  
 ۱۱۱۱  
 ۱۱۱۲  
 ۱۱۱۳  
 ۱۱۱۴  
 ۱۱۱۵  
 ۱۱۱۶  
 ۱۱۱۷  
 ۱۱۱۸  
 ۱۱۱۹  
 ۱۱۲۰  
 ۱۱۲۱  
 ۱۱۲۲  
 ۱۱۲۳  
 ۱۱۲۴  
 ۱۱۲۵  
 ۱۱۲۶  
 ۱۱۲۷  
 ۱۱۲۸  
 ۱۱۲۹  
 ۱۱۳۰  
 ۱۱۳۱  
 ۱۱۳۲  
 ۱۱۳۳  
 ۱۱۳۴  
 ۱۱۳۵  
 ۱۱۳۶  
 ۱۱۳۷  
 ۱۱۳۸  
 ۱۱۳۹  
 ۱۱۴۰  
 ۱۱۴۱  
 ۱۱۴۲  
 ۱۱۴۳  
 ۱۱۴۴  
 ۱۱۴۵  
 ۱۱۴۶  
 ۱۱۴۷  
 ۱۱۴۸  
 ۱۱۴۹  
 ۱۱۵۰  
 ۱۱۵۱  
 ۱۱۵۲  
 ۱۱۵۳  
 ۱۱۵۴  
 ۱۱۵۵  
 ۱۱۵۶  
 ۱۱۵۷  
 ۱۱۵۸  
 ۱۱۵۹  
 ۱۱۶۰  
 ۱۱۶۱  
 ۱۱۶۲  
 ۱۱۶۳  
 ۱۱۶۴  
 ۱۱۶۵  
 ۱۱۶۶  
 ۱۱۶۷  
 ۱۱۶۸  
 ۱۱۶۹  
 ۱۱۷۰  
 ۱۱۷۱  
 ۱۱۷۲  
 ۱۱۷۳  
 ۱۱۷۴  
 ۱۱۷۵  
 ۱۱۷۶  
 ۱۱۷۷  
 ۱۱۷۸  
 ۱۱۷۹  
 ۱۱۸۰  
 ۱۱۸۱  
 ۱۱۸۲  
 ۱۱۸۳  
 ۱۱۸۴  
 ۱۱۸۵  
 ۱۱۸۶  
 ۱۱۸۷  
 ۱۱۸۸  
 ۱۱۸۹  
 ۱۱۹۰  
 ۱۱۹۱  
 ۱۱۹۲  
 ۱۱۹۳  
 ۱۱۹۴  
 ۱۱۹۵  
 ۱۱۹۶  
 ۱۱۹۷  
 ۱۱۹۸  
 ۱۱۹۹  
 ۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴



برای اینک که در این  
دوای فیه خط غلب و فقرت بر سر  
جود نظراتی است بی کمال عظمت  
در آید اندک و گوی و نقد است  
و هر دست نقطه مد را میجویم که تمام لغز  
یعنی در حالت که در این دست  
شباب و بر خراب نقادگرش دور  
و کام و مجلس و دیگر خوار است خط غفر  
چرا که با ده خط قدس ابد الیک از نور  
طرب در دم برکت انگار از نور  
شباب یعنی حضرت پیغمبر اسلام بر سر شرف  
نقشه در نوشته خط شرف و بر سر شرف  
نقشه دولت و برای خداوند

مهرت تا شمس  
که از جمله ملکین و پادشاهان  
بودن داشتند از آن صاحب  
شدگی که در او

اسی بانگ مرا حے تو بر لطف نوید باد اطرب و عشرت و عشرت جاوید  
 چون جرعه فشانی ز حل سبند و راه پیش لب خور کفچه کند دست اسید  
 درام رحمت راحت از گردش دور بکام عشرت مجلس عالی مجلس سگی باد  
 باده قنق مراد لب و نغمه نای طرب و مادام بجرمت سنگ انداز شیشا  
 شراب محب صافی صفات بلبل شرابی که دوش تکانی نوش انادی  
 خداوند ست جرعه مثال رو بر زمین بنهد و آن را می صفار که جام  
 جهان نای ست روشن سیکرد اند که امروز دردی کشی چند چون خاشاک  
 غیمه خرابی در خراب زو اند و هوا ای ابریا که خوش و باد لای دیش  
 نشست شرابی که شایست ماد و خور و باشت قدری موجود و راست  
 بر توان بستانش پا نوبه میکنیم و باد و در بر و ت انگده مینا شیم اما از آن  
 مکر که دل را تیر میگرداند دل گرفته شده است و تالب رسیده و دردی  
 هیچ سفاک و در خور و در آگینه دل مادر خور دست و آن ز جابه و اسفال  
 گردانیده و با از سفاک گردانیدن دست نمیتوانیم داشت شمع  
 آنکه صافی ز دور چرخ نیاید چه کند گرد و غبار و غمی بگیرد چه سوزی چون  
 بغم بر سر دل میانند و هیچ جابر نمی آید شراب از برای دفع غم خود شرابی که

[illegible][illegible]

شریک بود و بنی بختان نیز  
 در دودینه سوخت  
 در میان اینها  
 شریک بود و بنی بختان نیز  
 در دودینه سوخت  
 در میان اینها  
 شریک بود و بنی بختان نیز  
 در دودینه سوخت  
 در میان اینها

[illegible][illegible][illegible][illegible]



[illegible]

از کبوتر که از غایت لطافت  
آن بر کوه از غایت لطافت  
که سرور است لب من که شکر است  
از شکر است لب من که شکر است  
فانی است اما به چه صفت  
خفته قبول است من که شکر است  
از شکر است لب من که شکر است  
سازد و در بهر شکر است  
کنان در بهر شکر است  
فانی است لب من که شکر است  
جان چرخ از بهر شکر است  
و در بهر شکر است لب من که شکر است  
که سرور است لب من که شکر است  
از شکر است لب من که شکر است  
فانی است اما به چه صفت  
خفته قبول است من که شکر است  
از شکر است لب من که شکر است  
سازد و در بهر شکر است  
کنان در بهر شکر است  
فانی است لب من که شکر است  
جان چرخ از بهر شکر است  
و در بهر شکر است لب من که شکر است  
که سرور است لب من که شکر است  
از شکر است لب من که شکر است  
فانی است اما به چه صفت  
خفته قبول است من که شکر است

از دماغ خلق بوی آن میروید و شکر بین تا چه طریقه بود دست آن می کرد  
و غمستان به میرفت سالها شد بوشش هنوز باقی به دوستان بر بوسه  
باده های خوش پیک صبا شام گل را روان کرده و از میخانه ملی در شاخ گل میگردد  
و نه بلبل از گل شراب غفل میزند شکر سالها شد بهار ما این سست بود  
باده گم شد خمار این ست پیش ازین از جانب شراب چنان چشم  
بودیم که اگر از بخار شراب چشم برد آمدی داروی چشم همان شراب بود  
در نیوقت آنقدر شراب میسر نمی شود مصرع که بر بهای دار و بخشش چشم  
اگر چه جواب خشک بر آستانیان روان گردون چندان آبی ندارد اما چون  
آن در یک گشتان کشتی بر خشک رانده اند از عارض ما جز عرق چیزی نمیکشاید  
مصرع چه کنم من اگر این حال فرو نترامم به میخو استم که قدری شکر آب  
بازار که خالی دهان را تلخ گرداند روان کنم اما چون روشن بود که در آن مجلس  
عرق صافی که از خون با میوه آب میشود چک و گرما گرم و میرسد نخواستم  
که آن خرید بهل قیمت را در بزم خاص فرستم تا آن شل شود که کاسه کمانم و  
کوزه کجا شکر اذ این شراب صفوا الحقیق و طرب به فلیس بر کن من  
الی کدر به تا این دم صدق بر غدر عمل نشود شکر مرده که دم از غدر کشاید

در دماغ خلق بوی آن میروید و شکر بین تا چه طریقه بود دست آن می کرد  
و غمستان به میرفت سالها شد بوشش هنوز باقی به دوستان بر بوسه  
باده های خوش پیک صبا شام گل را روان کرده و از میخانه ملی در شاخ گل میگردد  
و نه بلبل از گل شراب غفل میزند شکر سالها شد بهار ما این سست بود  
باده گم شد خمار این ست پیش ازین از جانب شراب چنان چشم  
بودیم که اگر از بخار شراب چشم برد آمدی داروی چشم همان شراب بود  
در نیوقت آنقدر شراب میسر نمی شود مصرع که بر بهای دار و بخشش چشم  
اگر چه جواب خشک بر آستانیان روان گردون چندان آبی ندارد اما چون  
آن در یک گشتان کشتی بر خشک رانده اند از عارض ما جز عرق چیزی نمیکشاید  
مصرع چه کنم من اگر این حال فرو نترامم به میخو استم که قدری شکر آب  
بازار که خالی دهان را تلخ گرداند روان کنم اما چون روشن بود که در آن مجلس  
عرق صافی که از خون با میوه آب میشود چک و گرما گرم و میرسد نخواستم  
که آن خرید بهل قیمت را در بزم خاص فرستم تا آن شل شود که کاسه کمانم و  
کوزه کجا شکر اذ این شراب صفوا الحقیق و طرب به فلیس بر کن من  
الی کدر به تا این دم صدق بر غدر عمل نشود شکر مرده که دم از غدر کشاید

فقد شکر در دماغ خلق بوی آن میروید و شکر بین تا چه طریقه بود دست آن می کرد  
و غمستان به میرفت سالها شد بوشش هنوز باقی به دوستان بر بوسه  
باده های خوش پیک صبا شام گل را روان کرده و از میخانه ملی در شاخ گل میگردد  
و نه بلبل از گل شراب غفل میزند شکر سالها شد بهار ما این سست بود  
باده گم شد خمار این ست پیش ازین از جانب شراب چنان چشم  
بودیم که اگر از بخار شراب چشم برد آمدی داروی چشم همان شراب بود  
در نیوقت آنقدر شراب میسر نمی شود مصرع که بر بهای دار و بخشش چشم  
اگر چه جواب خشک بر آستانیان روان گردون چندان آبی ندارد اما چون  
آن در یک گشتان کشتی بر خشک رانده اند از عارض ما جز عرق چیزی نمیکشاید  
مصرع چه کنم من اگر این حال فرو نترامم به میخو استم که قدری شکر آب  
بازار که خالی دهان را تلخ گرداند روان کنم اما چون روشن بود که در آن مجلس  
عرق صافی که از خون با میوه آب میشود چک و گرما گرم و میرسد نخواستم  
که آن خرید بهل قیمت را در بزم خاص فرستم تا آن شل شود که کاسه کمانم و  
کوزه کجا شکر اذ این شراب صفوا الحقیق و طرب به فلیس بر کن من  
الی کدر به تا این دم صدق بر غدر عمل نشود شکر مرده که دم از غدر کشاید



جانب نشین و زندگان متقاضی  
جات و احکامات و احکامات  
و احکامات و احکامات و احکامات

بہارِ نبوت و سلمانِ جوانِ کاشغری

عنوان کتاب: *تجلیات حکم خدا*

میرزا محمد علی خان

این فنون را از شیخ  
میرزا ابوالحسن محمد علی  
نیلست در دست یافت  
و در روز چهارم از استاد کمال  
محمد علی

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

سکر و جنس و در دست گان و در دست  
و در دست گان و در دست گان و در دست

دکتر محمد باقر

تو مرد و خوالش که نمازے بنودید اگر حیات باشد جان شیرین عصر کرد و شود  
 و از آن عصر بجهت آب خوش حریفان عصیر جان داروی خویش ساخته آید  
 که بدان وقت عمر را نفسی زنده توان داشت همیشه غریق عین عشرت باد  
 آمین صریح رقبه به خواندن یاران می بد عنوان این عریفه بخواندن  
 عزیزان که حریف عزیز اند مخصوص باد تحمید و انتفا شمع آفر  
 که بمی چو با تو هشت شوم چو خاسم که چو جرعه در مہت پست شوم بنود  
 عجب ز خوش حریفیت اگر بے باره ہم از دیدن تو مست شوم بد نام  
 و راے ہشیار حریف مجلس والا ندیم بزم پیر الای مولوے باد  
 و اسب بدیشان بد مست و آشوب مدبران بد جست از پیرامون  
 آن بساط نشاط بعید بجماعت اصحاب سکر شمع افرانک زد و ستان  
 جان بادت بد اقبال حریف دوست گانے بادت بد کمترین حرفاء قدیم  
 آملی ندیم کہ کی از جرعه نوشان لطف مدام آن مجلس ست سجدہ ہاے  
 ستانہ از طریق ہشیاری بجائے آرد و چون حریفان دوست گانے  
 ایستادہ در پایان مجلس عرضہ میدار کہ ہمنشینے چند کہ در مقام سجاد  
 بر قاعدہ آوے ز الو تو انڈ زو قدم زدہ اند و از فرحت ذکر آن شرم  
 بر قاعدہ آوے نماز تو انڈ زو ای باب خوشتر نشست ۱۲

[illegible]

از اینها که در میان  
عقوبت یعنی طالب است  
است از آن جهت که  
به اینها که در میان  
عقوبت یعنی طالب است  
است از آن جهت که

بنی است و در شهر باب به سبب باد و  
مستقر بنظر بود که در این

بجای سکون  
به کیفیت دارد بهیچ  
چیز نمی رسد که  
از این عالم  
فراتر رود

مجازت اورین  
 ای کی خوردی راوی  
 میخسوسه  
 محبت یاران  
 اوب نقش دار  
 صاحب سحر  
 مجنون را

خوبی که این گروهی که در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است





آب من بركت الشرب الى بركت الثواب ذم نقل روضه نقل  
 للميت سقايم ربهم شرابا بطورا ذم سقي غلین للميت سقي في الد  
 راما عرق في العرق زاده عطشه في حوتیه الخمر اسكره الشيطان الى سكرات  
 المنع غسل بدن بدن آلام صرع راسه بصدع الخمار للميت اغرقه الکريم  
 في التسميم ذم اردی من صديد الخمار جعل سلافة شفا في التعليل جلد  
 بحسب محاسبه على نفسه مال الى الحلال من المال الحرام غرق في شراب  
 شارب ذم زاده الشيطان حرمة سكر خمره بقدم اسكرات في دن شراب  
 كاللبن والذباب سلب الدبر منه راحته للميت ما اخذ بجمه الشفل  
 ذم جعل قبره ستره الخمر للميت نزل في القلوب كالمعنى المرغوب او غفا  
 بلا نخل طاب عصر العنب له سكر العسل على حلاوته جعل خيرا لا دام بلع مدام  
 حل با نخل راح فساد الى اصلاح ذم سكب في التراب كسره حرف  
 در انشعاب اصول فروع موسیقی مصع بهت اینمه حرف نیت سستی  
 تحمید هو الغفور چون نوازش نیرم ارایان محابس سلطنت که برتری  
 ترنم خنک زهره را بیکار گردانند و بجراره گرم خیزد و خورشید را بر آتش  
 نشانند و از زمره نای ناکره کلو زمره راحت روح بار بار بفتح رسد

بركت الشرب الى بركت الثواب ذم نقل روضه نقل  
 للميت سقايم ربهم شرابا بطورا ذم سقي غلین للميت سقي في الد  
 راما عرق في العرق زاده عطشه في حوتیه الخمر اسكره الشيطان الى سكرات  
 المنع غسل بدن بدن آلام صرع راسه بصدع الخمار للميت اغرقه الکريم  
 في التسميم ذم اردی من صديد الخمار جعل سلافة شفا في التعليل جلد  
 بحسب محاسبه على نفسه مال الى الحلال من المال الحرام غرق في شراب  
 شارب ذم زاده الشيطان حرمة سكر خمره بقدم اسكرات في دن شراب  
 كاللبن والذباب سلب الدبر منه راحته للميت ما اخذ بجمه الشفل  
 ذم جعل قبره ستره الخمر للميت نزل في القلوب كالمعنى المرغوب او غفا  
 بلا نخل طاب عصر العنب له سكر العسل على حلاوته جعل خيرا لا دام بلع مدام  
 حل با نخل راح فساد الى اصلاح ذم سكب في التراب كسره حرف  
 در انشعاب اصول فروع موسیقی مصع بهت اینمه حرف نیت سستی  
 تحمید هو الغفور چون نوازش نیرم ارایان محابس سلطنت که برتری  
 ترنم خنک زهره را بیکار گردانند و بجراره گرم خیزد و خورشید را بر آتش  
 نشانند و از زمره نای ناکره کلو زمره راحت روح بار بار بفتح رسد

1000

✓

الحسن ابراهيم

وفاقیہ انٹرنیٹ

دوسری

ایک طرف

دروان مود

مفتی محمد رفیع

بہارِ خلافت

سید احمد علی

۱۲ قول مضطرب

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

2

و بدینده ناسره گوی نای دم اوم راح روح باصحاب عشرت چشاند  
و بطراوت نواهای نواین شادروان مردارید از دیدهای اهل بیت  
فرودا انگنند از حلاوت نغمه های شیرین در حلاب گیرای سرود  
فرشته را چون گیس در انگبین پایی بند کنند گاه بقولهای حجاب  
که برسان عرصه عرب محیرت حیرت انگیزند که گویند گاه بغداد و مصر  
زبان چون زخمیه چوب گردانند و گاه بغزلهای پارسی از ناخنی که خنک  
لیکس گرفت آرد گرفت آرنده که بارید از زخمیه بر انگشت بر بندند ابروستان  
که در رود خشک بر لب بجزی روان کرده ورقیه خوانده که با چنان دستان  
چون ابر و باران آب ناپید اوری پیدا و بحر خراجانی که ورق چون  
تا غنچه بجزی خنک را در روش دو بجزه داشته و بحر عین انگشته که  
چندان موج تو بر تو ورق بزنگشته تبیت بجفت ساز دوزیر زمین  
مین شان با س عذرا مثل اغانی بجهده زیرین و سدام نبردیک  
اکوش شاهان عادل زخمها س مخالفت زده و زده برده و فریاد  
هر چه بیشتر عین الدوام بر حال درویشان بیدل زباگیر بار است کرده  
راج و غارت آورده و جامه و جان ر بوده و غرت شان هر چه بیشتر

در حجره در حجر حرم  
راخ و شربت باران خوشی ۱۲  
نوروز میوه سرودن پیر زمانه  
سودا دیو نام فزونی است در روان  
همین رقت صبا جان گریه ۱۳  
چرخ نام چرخ مرده ایست که به سندان نوازی  
گوشه وطن نشسته بدین در جهان کندازی  
به زلفه باغچه جویت خرد که  
بر آن ریاضت بر بلبل را مثال از زند  
سستی بیضاب ۱۴  
بناکسر دیا کانتها و افغان  
خضر و کدورت

مجلس خوارزمیہ اسلامیہ

مرکز ۱۱ کیلومتر براسه اقیانوس

در ایت ۳۱ و بگیرد و بیاورد و نیز از آن گرفته که صاحب حسن

بالمخضلات كسندة وناحمه

با خضرات گشته و نام  
 در دستها ۱۳۰  
 نام ساز نیست که تار را بکشد  
 از شیشه نبندد و تابش نمود  
 در بایک ۱۳۱  
 در بایک ۱۳۲  
 در بایک ۱۳۳  
 در بایک ۱۳۴  
 در بایک ۱۳۵  
 در بایک ۱۳۶  
 در بایک ۱۳۷  
 در بایک ۱۳۸  
 در بایک ۱۳۹  
 در بایک ۱۴۰  
 در بایک ۱۴۱  
 در بایک ۱۴۲  
 در بایک ۱۴۳  
 در بایک ۱۴۴  
 در بایک ۱۴۵  
 در بایک ۱۴۶  
 در بایک ۱۴۷  
 در بایک ۱۴۸  
 در بایک ۱۴۹  
 در بایک ۱۵۰

عبدی بنو نیکو یار چشم  
 قریب بگشتن حج کجا قدم راست  
 دارم از تو آن رگس به تاج بستم که کور از روی چشم  
 از این راه چشم به هر چه در خاطر می گفتم در چشم  
 تمام آن عشتاقانم را که گفتم در چشم  
 از این راه چشم به هر چه در خاطر می گفتم در چشم  
 تمام آن عشتاقانم را که گفتم در چشم

اگر رگ منوم خار نذر گشت بیدار عشاق را در مراغه باز آرد اگر طریق  
 منوم فراسی آرنده دنام را که  
 مسکلی را آب دهند و دید های سنگین را مانند چشم های کوه در تراوش آرد  
 اگر بخت لب بکشانید غنا کان چنگ را موری بر دست بسته چون  
 دندان سفید کشانید شعری طوبی لذی طرب زبانا واحد آه یکبارگی  
 نادیا و منوم یکی از طرق مجلس مهر پند است لطافت الطاف خسروانه  
 عارف معانی شناس بار اسوسه عرصه زنبور شدن خواستم تا سرایدگان  
 این علم چون موسی بار یک هر یک بمقدار شعور خویش درین تدقیق از  
 خزانه کار بر دست نواز مصرع چنگ آرد مراد و شود و شاد و چنگ  
 این قانون طائر سیمون مجلس بهایون غریزه الدول ندیمه ترمی خاتون  
 مقبوله دست المملکه مکرمه یادی المکرمت حیاده الطیوبه السیما نیت  
 سقره الشوار و الداودیه باللطائف الحانیه جارت البابل بظفر الانظاف  
 قائمه المضاول سلب الصبر و القرار حبه احشاق باین الا شواق بوم  
 النومی منقحه اشتاق باختر ساد طیور الکوی مع سائر الاوصاف دست  
 صید الانام انامها که پرواز نوای او دستگی است که چون آهنگ ساز میکند  
 غنقار اگر گرفت چنگ می آرد و بر خم ناخن جگر قمری منیر اشده و غنای که

قادر است که کونین بسبب  
 و در قدرت است  
 مدد از آن و اسباب  
 از این راه چشم به هر چه در خاطر می گفتم در چشم  
 تمام آن عشتاقانم را که گفتم در چشم  
 از این راه چشم به هر چه در خاطر می گفتم در چشم  
 تمام آن عشتاقانم را که گفتم در چشم

شبه او دادی بطلعه ای با یک  
 ساز با نواختن مغرب و کشته و جلال بشیر صوفی  
 در دست دانه و فغان کشنده و شادان آواز  
 در کار نام تمام است  
 شکار کردم غنای او را  
 از این راه چشم به هر چه در خاطر می گفتم در چشم  
 تمام آن عشتاقانم را که گفتم در چشم  
 از این راه چشم به هر چه در خاطر می گفتم در چشم  
 تمام آن عشتاقانم را که گفتم در چشم

در این راه چشم به هر چه در خاطر می گفتم در چشم











[illegible]





چو مهر و خاک را بآب و چند روزی هیچ رحمت نشان داده نشد که رحمتی  
از دست ایشان ببارسیدی دوسر روز است که آنچہ در پرده داشته  
برون سپید بند یک کونیدہ کہ داد و جہلش میگویند چنان است کہ ترم او  
کوہ را در فریاد آرزو شعر اگر زویشود نالیدن زار کہ کند ناله باوار  
صد آکوہ و دیگر آنکہ شعبان قریش میخوانند بلبل است کہ شعر  
بانگ بلبل چو در سرود آورد و مرغ را از هوا فرود آورد و اما بر لب ترد  
دستی دارد چون ابرو باران کہ از آب بچکد و از آن موج بحر  
ماک در بحر در رود خشک روان میشود و شعر سر آنچہ زان گفت چو  
بحر بچکد کہ میت چہ کہ از لطافت خود در نظرنمی آید و باز بانی خوش نفس  
کہ نگویم مرده را زنده بگیرد اند بلکہ جادو را در سخن مے آرد و گرنہ پاره چوب  
بحان بد سیدن بادی چگونہ نعمت جانوران زند شعری نیک کہ آن  
فسونگر کامل چہ مے دهد چو کان چوب همچو آدمیان میکند سخن و حاصل  
در اصل ایشان مشک نیست کہ ہمہ شکلی است و خوش آئینہ و موسیقی  
کہ ہم از آغاز بار بکی دارد کہ کسی بر سر آن نشود و مگر بار یک یعنی ایشان  
در آن سر موسیقی فرو گذاشت نکردہ اما دعوی ایشان چندان است

[illegible][illegible]



[illegible]

دست نطق کف دست که بر کف دست راست و چپ است  
 در آن دست که بر کف دست راست و چپ است  
 دست نطق کف دست که بر کف دست راست و چپ است  
 در آن دست که بر کف دست راست و چپ است

لذت کام دل با شمع تمام حاصل شود ما را از ان ربایان نیساید پنداشت  
 کیش بر کسی گاسه دست کفچه کنند دست با خرپیش گاسه ربای خیش  
 کفچه نگردد و شعرا آنکه پیش گاسه خود دست دانه کفچه کرد و دست  
 پیش گاسه و زنان چرا کفچه کند و آواز ما که در بند می از زخمه زهره بگذرد  
 اگر چه خراشیده شود اما بسفید خرد بشکند شعرا حسنت ز به  
 بندی گفت که کا و از قناد خرد و شکست و وقایق این علم باریک که  
 مسلک حکما در روم است چنان وضع شد که از ورق سپید ربای و جدل  
 رود و بر شیم نایب شه پوان خواند بنهند و ستانیان کنکره زن معلوم  
 کنند که همان عجب رو و بر سر و ایشان دندان سفید میکند شعرا  
 چو بنهند و نواز و عجب رو و خویش و بنجد و عجب رو و بر دست او  
 و از معرفت پرده چنان بیکانه که خاتون ترک از ستر پرده و وقایق  
 از علم اصول ایشان را چه علم که اصول چهارم بر چهارست و چوده  
 بر دو و از ده و ابر شیم بر شش و باقی فرد عیت که هم از اینجا شاخ میزند  
 و اصول ثقیل را بر چه میران بنجد که خفیف شود و خفیف را بکدام وزن  
 سنگین کنند که ثقیل گردد و مخالف را بر چه طریق نوازند که راست آید

وزن و سبک در این کتاب  
 در آن دست که بر کف دست راست و چپ است  
 دست نطق کف دست که بر کف دست راست و چپ است  
 در آن دست که بر کف دست راست و چپ است  
 وزن و سبک در این کتاب  
 در آن دست که بر کف دست راست و چپ است  
 دست نطق کف دست که بر کف دست راست و چپ است  
 در آن دست که بر کف دست راست و چپ است

در آن دست که بر کف دست راست و چپ است  
 دست نطق کف دست که بر کف دست راست و چپ است  
 در آن دست که بر کف دست راست و چپ است  
 دست نطق کف دست که بر کف دست راست و چپ است



سید ابوالباب خوارزمی  
که از خاندان گنجینه است  
که از خاندان گنجینه است  
که از خاندان گنجینه است

و مطربان با و شاه را هم آواز ما شنوده ایم که بیشتر چون تارخستین  
چنگ پیش گرفته نشینان معطل اند و مانند ابریشم سر انگشت رباب  
سرانیدگان بیکار مانده سزناخته از گرفت چنگ خبر ندارند و سر انگشت  
از گیرای رباب شان علم ته ایشان را علم میاید داد که بساخت سازهای  
مشکل و نغمه های لطیف پیش آیند شعری که اگر اندر سحر و سحر  
که بنام دست و ورنه ما و شش نایم آنچنان کافند ز پای به قصه  
مجلس کمال الزمانی را انقدر میاید دانست که این مدعیان که ورق رباب  
تبلاله و دعوی ساخته اند و تار ما را بریشم را گویان راست داشته  
ایشان را جز زخمه خاص جرح نتوانند کرد و چنان میاید ساخت که آن  
طائفه مخالف از شخته بند طنبور زاولانه نماده شود شعری چنان  
بزمه زدن رو بسته را بنواز که هم باز گری خصم را کنی بے ساز  
چنگیانی که چندین گاه در بر بست زخمه چنگ ابریشم های بار یک  
انگشت پیچ کرده اند و در مقام <sup>الله</sup> دعوی از برای خصومت ناخهار و  
و طنبور زنی که انگشت نای شده بودند که بر سر هر انگشتی صد هزار  
داریم در باب و دوستی تو اینم زد بلکه یکدسته هم و قوالانی که میگفتند

چنان که این خردمند  
ساخت لفظ ساز و بهر ساز  
نم و نوا و این را هم  
تبلاله و دعوی که گاه و بجا  
نزد ابریشم از خنده و  
چنگ و دو چرخ و طنبور  
از لفظ و از نواز ساز و  
نغمه و صفت و در چنگ  
نغمه و صفت و در چنگ  
نغمه و صفت و در چنگ

در این میان که این خردمند  
ساخت لفظ ساز و بهر ساز  
نم و نوا و این را هم  
تبلاله و دعوی که گاه و بجا  
نزد ابریشم از خنده و  
چنگ و دو چرخ و طنبور  
از لفظ و از نواز ساز و  
نغمه و صفت و در چنگ  
نغمه و صفت و در چنگ  
نغمه و صفت و در چنگ

که این خردمند  
ساخت لفظ ساز و بهر ساز  
نم و نوا و این را هم  
تبلاله و دعوی که گاه و بجا  
نزد ابریشم از خنده و  
چنگ و دو چرخ و طنبور  
از لفظ و از نواز ساز و  
نغمه و صفت و در چنگ  
نغمه و صفت و در چنگ  
نغمه و صفت و در چنگ





امیر شادی طرب القلوب بنمته رئیس الملوك امیر محجب لفظی انامله  
خس القیاسه امیر خجک قید العشاق با صدغ صیحه امیر بر بط صبح ایتم  
بسته بنض الفواد و احرق القلوب بعوده و مطر عوده کالرباب و طیب  
المجالس عوده امیر نامی احسن نفیر الرضی قلبه و سلم سلیم انعم بر قبته  
مزماره و غرق انفا سه با حیا الموستی امیر و فی حل و فیه فی اشبع و حکى  
ورق و فیه من ورق العلوم امیر حفزه ما آب اشده بخشیه خواجه طیف قال  
شفیت المرضی ببار صنوله و اصاب الخنه عند الزهره للمیت در حق هر که  
انگشت را کار فرماید امین انامله من الزمیر در حق هر که اهل طرب بود  
اسکده السیمع یسبح الزهره و اسمعه المغفونذ او المغفرة و غفر المغفونخه  
و ترهم روحه عنادل الجنان العکس در حق هر که صباغ را کار فرماید  
تکم اصابعه کالانظار و یس عروقه کا دتاره در حق هر که سرود گوید قطع  
بجده و خنه و زین حلقه بانکر الاصوات للمیت در حق کار فرمایان انگشت  
اخذهم الممالک بشهادة ایدیم در باب سرود گویمان احرق الزبانه  
س انهم حرف چهارم در انگیزش منصوبات نزد و شطرنج مصرع  
اینهم حرف نسبت لعب است به و بیابحه بد آنکه قدری از آنچه

[illegible]





[illegible][illegible]

اسپ مرده را دست امیر ملا غنیه بفرستند تا دست آزمای گنم که  
 این دست آزمایان دست از ما بدارند مقصود بیرون شطرنج نیست  
 اگر آن پیاده را با تمام بازگشت دست حریف را بیکان بر دم اگر چه  
 منصوبه ایشان ضد بازی من است معذرت بدارم ای پوشیده خوانم و  
 وجایه های ایشان بهر لباسی که هست بهلبیس کشیده ایشان را بلباس  
 سید ارم و لا باس شافعی را انا هم میسازم تا شطرنج برسد میاید که شطرنج  
 بهر دو بازی ندهد که اگر شطرنج راست نگنم بازی راست کرده باشد  
 شطرنج اگر چه چوبین است بحساب من مقام آن چوب قمار است  
 امید که آن رونده را با آمدی تمام بازگرداند که گیسو را روزی آمده است  
 و روز از گیسو میرود زنهار غدر نیارد و دعا و غدر نیازد و فرزند نبندی  
 پیش نیندازد که بشکنم و پیاده من که پیش رفته است زده شود است  
 که برین بکشد کند انبساط دست بسط بسط گرداند و اگر خطا کند بینه  
 مهره بر خنید همیشه بر رفته قائم باد سلامات شطرنج باز از منظر  
 تعجیب سلام از حاشیه رفته پیش آید و روند حریفان اینجا نباید  
 فرزند شده سر بر زمین می نهند سوی شهبازان آن طرف چوبین نبندی

9

2

۱۰۰

10

Re

10

Pr

10

2

...

از این جهت

10

18

نخست گردانیده شد حرفای اینجا بسلیکات افزونتر از تفسیر  
 شطرنج عرصه میدارند <sup>۱۱</sup>ستان آن جانب خدائی که در <sup>۱۲</sup>ست  
 رفته گنجی مطالعه فرمایند الا و عیته لازال قائل <sup>۱۳</sup>بسط نفع اگر امارات  
 بین بدیه حال فرسه علی البساط الارزق <sup>۱۴</sup>عدا فرسه منظر احد لا زال  
 تحت مجلسه منصوبه عقد الدوله <sup>۱۵</sup>یه کالبینق بالفزین للمیت <sup>۱۶</sup>ستر  
 عورتیوم القیامه طار بازی روحه <sup>۱۷</sup>مجنی فی هوا الخلد شرفه <sup>۱۸</sup>لوعط  
 بر داکرامات انعکس <sup>۱۹</sup>تفرق عظامه کالبینق بعد الضرب جیل و مه  
 سیال <sup>۲۰</sup>بالبینق مات تحت <sup>۲۱</sup>افضل مات فی ضد المرات للمیت  
 ضیق <sup>۲۲</sup>الفهاریت القبر علیه ساد وجهه فی <sup>۲۳</sup>باط العرصات <sup>۲۴</sup>طرحه الماک  
 شط احافیا مصرع نفع نرو نسبت <sup>۲۵</sup>آنهم نرو و عمنو <sup>۲۶</sup>ان این <sup>۲۷</sup>باط  
 کاغذین که مهره لطیف آراسته شده است در دستگاه <sup>۲۸</sup>سبک  
 مرغوب <sup>۲۹</sup>الحرفاء و حمید الدین <sup>۳۰</sup>کیا حق <sup>۳۱</sup>تعبه و <sup>۳۲</sup>تعبه <sup>۳۳</sup>گسترده با و تحمید  
<sup>۳۴</sup>سوم <sup>۳۵</sup>محم <sup>۳۶</sup>الشو و <sup>۳۷</sup>موانع <sup>۳۸</sup>اللعب <sup>۳۹</sup>شعر <sup>۴۰</sup>که <sup>۴۱</sup>ما <sup>۴۲</sup>گرفته <sup>۴۳</sup>شش <sup>۴۴</sup>از نام تو <sup>۴۵</sup>خوار  
 و نه <sup>۴۶</sup>مهره و تحت <sup>۴۷</sup>نشانید <sup>۴۸</sup>مگر <sup>۴۹</sup>میرم <sup>۵۰</sup>را <sup>۵۱</sup>چرخ <sup>۵۲</sup>بازنده <sup>۵۳</sup>حرفه <sup>۵۴</sup>تو  
 نباشد <sup>۵۵</sup>مگر <sup>۵۶</sup>از <sup>۵۷</sup>بروج <sup>۵۸</sup>ارچه <sup>۵۹</sup>دو <sup>۶۰</sup>شش <sup>۶۱</sup>طرح <sup>۶۲</sup>ده <sup>۶۳</sup>انجم <sup>۶۴</sup>را <sup>۶۵</sup>تا <sup>۶۶</sup>کستین

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰

در این مقام  
مقتضی لاف بر سر راه  
از قلم مقتضی  
فنا بر سر راه  
در این مقام  
مقتضی لاف بر سر راه  
از قلم مقتضی  
فنا بر سر راه









[illegible]

فرانند از خسته شماران اینجانب که خسته مشقت و داد یکدیگر گیرانند  
بند گیهای بشمار محسوب فرمایند مقارن بهشت زن بهشت آورده  
خدمت بگیرند الا دعیه صاحب الزورده بردارند فی قلبه  
ماخذ بلعجب الکعب زین الزمان بساط نرده بالبر حسن الحرفاء  
خزانه من عود القمار للمیت جبل قبره کعبه الامان اتم حدیثه  
عطر تیراه بعود القمار نزع عیناه کالکعبین من حقه قلب بدینه بند  
السبت علیسه الماک فی ششده بهنم کدی رمیمه کالکعبین بنقش  
لعب القمار بترابه کالزاد علیله الا دعیه لابل القمار عموگاتاب مائمه  
کفت انفران کفه من مشتی یدیه کفه الثواب من راحه الید  
بلغ المحقر لعبه مائیل انامله من اللعب غلب اعداره علیه قام الشرا  
تبره بسیت دام دره مع کلاب بهنم خط و هنم در رقعات و  
کتابتهای متفرق مشتمله بر دو حرف اول ده رقه  
در بیان احوال معیشت با غلات و حرف دوم در کتابتهای  
مختلف و پرکنده مصرع درین دیباچه نسبت مختلف شد  
و دیباچه بدانکه رقه از ده خط زیاده شد برش درازانند که هیچ

۱۲۰۰  
 ۱۲۰۱  
 ۱۲۰۲  
 ۱۲۰۳  
 ۱۲۰۴  
 ۱۲۰۵  
 ۱۲۰۶  
 ۱۲۰۷  
 ۱۲۰۸  
 ۱۲۰۹  
 ۱۲۱۰  
 ۱۲۱۱  
 ۱۲۱۲  
 ۱۲۱۳  
 ۱۲۱۴  
 ۱۲۱۵  
 ۱۲۱۶  
 ۱۲۱۷  
 ۱۲۱۸  
 ۱۲۱۹  
 ۱۲۲۰  
 ۱۲۲۱  
 ۱۲۲۲  
 ۱۲۲۳  
 ۱۲۲۴  
 ۱۲۲۵  
 ۱۲۲۶  
 ۱۲۲۷  
 ۱۲۲۸  
 ۱۲۲۹  
 ۱۲۳۰  
 ۱۲۳۱  
 ۱۲۳۲  
 ۱۲۳۳  
 ۱۲۳۴  
 ۱۲۳۵  
 ۱۲۳۶  
 ۱۲۳۷  
 ۱۲۳۸  
 ۱۲۳۹  
 ۱۲۴۰  
 ۱۲۴۱  
 ۱۲۴۲  
 ۱۲۴۳  
 ۱۲۴۴  
 ۱۲۴۵  
 ۱۲۴۶  
 ۱۲۴۷  
 ۱۲۴۸  
 ۱۲۴۹  
 ۱۲۵۰  
 ۱۲۵۱  
 ۱۲۵۲  
 ۱۲۵۳  
 ۱۲۵۴  
 ۱۲۵۵  
 ۱۲۵۶  
 ۱۲۵۷  
 ۱۲۵۸  
 ۱۲۵۹  
 ۱۲۶۰  
 ۱۲۶۱  
 ۱۲۶۲  
 ۱۲۶۳  
 ۱۲۶۴  
 ۱۲۶۵  
 ۱۲۶۶  
 ۱۲۶۷  
 ۱۲۶۸  
 ۱۲۶۹  
 ۱۲۷۰  
 ۱۲۷۱  
 ۱۲۷۲  
 ۱۲۷۳  
 ۱۲۷۴  
 ۱۲۷۵  
 ۱۲۷۶  
 ۱۲۷۷  
 ۱۲۷۸  
 ۱۲۷۹  
 ۱۲۸۰  
 ۱۲۸۱  
 ۱۲۸۲  
 ۱۲۸۳  
 ۱۲۸۴  
 ۱۲۸۵  
 ۱۲۸۶  
 ۱۲۸۷  
 ۱۲۸۸  
 ۱۲۸۹  
 ۱۲۹۰  
 ۱۲۹۱  
 ۱۲۹۲  
 ۱۲۹۳  
 ۱۲۹۴  
 ۱۲۹۵  
 ۱۲۹۶  
 ۱۲۹۷  
 ۱۲۹۸  
 ۱۲۹۹  
 ۱۳۰۰  
 ۱۳۰۱  
 ۱۳۰۲  
 ۱۳۰۳  
 ۱۳۰۴  
 ۱۳۰۵  
 ۱۳۰۶  
 ۱۳۰۷  
 ۱۳۰۸  
 ۱۳۰۹  
 ۱۳۱۰  
 ۱۳۱۱  
 ۱۳۱۲  
 ۱۳۱۳  
 ۱۳۱۴  
 ۱۳۱۵  
 ۱۳۱۶  
 ۱۳۱۷  
 ۱۳۱۸  
 ۱۳۱۹  
 ۱۳۲۰  
 ۱۳۲۱  
 ۱۳۲۲  
 ۱۳۲۳  
 ۱۳۲۴  
 ۱۳۲۵  
 ۱۳۲۶  
 ۱۳۲۷  
 ۱۳۲۸  
 ۱۳۲۹  
 ۱۳۳۰  
 ۱۳۳۱  
 ۱۳۳۲  
 ۱۳۳۳  
 ۱۳۳۴  
 ۱۳۳۵  
 ۱۳۳۶  
 ۱۳۳۷  
 ۱۳۳۸  
 ۱۳۳۹  
 ۱۳۴۰  
 ۱۳۴۱  
 ۱۳۴۲  
 ۱۳۴۳  
 ۱۳۴۴  
 ۱۳۴۵  
 ۱۳۴۶  
 ۱۳۴۷  
 ۱۳۴۸  
 ۱۳۴۹  
 ۱۳۵۰  
 ۱۳۵۱  
 ۱۳۵۲  
 ۱۳۵۳  
 ۱۳۵۴  
 ۱۳۵۵  
 ۱۳۵۶  
 ۱۳۵۷  
 ۱۳۵۸  
 ۱۳۵۹  
 ۱۳۶۰  
 ۱۳۶۱  
 ۱۳۶۲  
 ۱۳۶۳  
 ۱۳۶۴  
 ۱۳۶۵  
 ۱۳۶۶  
 ۱۳۶۷  
 ۱۳۶۸  
 ۱۳۶۹  
 ۱۳۷۰  
 ۱۳۷۱  
 ۱۳۷۲  
 ۱۳۷۳  
 ۱۳۷۴  
 ۱۳۷۵  
 ۱۳۷۶  
 ۱۳۷۷  
 ۱۳۷۸  
 ۱۳۷۹  
 ۱۳۸۰  
 ۱۳۸۱  
 ۱۳۸۲  
 ۱۳۸۳  
 ۱۳۸۴  
 ۱۳۸۵  
 ۱۳۸۶  
 ۱۳۸۷  
 ۱۳۸۸  
 ۱۳۸۹  
 ۱۳۹۰  
 ۱۳۹۱  
 ۱۳۹۲  
 ۱۳۹۳  
 ۱۳۹۴  
 ۱۳۹۵  
 ۱۳۹۶  
 ۱۳۹۷  
 ۱۳۹۸  
 ۱۳۹۹  
 ۱۴۰۰  
 ۱۴۰۱  
 ۱۴۰۲  
 ۱۴۰۳  
 ۱۴۰۴  
 ۱۴۰۵  
 ۱۴۰۶  
 ۱۴۰۷  
 ۱۴۰۸  
 ۱۴۰۹  
 ۱۴۱۰  
 ۱۴۱۱  
 ۱۴۱۲  
 ۱۴۱۳  
 ۱۴۱۴  
 ۱۴۱۵  
 ۱۴۱۶  
 ۱۴۱۷  
 ۱۴۱۸  
 ۱۴۱۹  
 ۱۴۲۰  
 ۱۴۲۱  
 ۱۴۲۲  
 ۱۴۲۳  
 ۱۴۲۴  
 ۱۴۲۵  
 ۱۴۲۶  
 ۱۴۲۷  
 ۱۴۲۸  
 ۱۴۲۹  
 ۱۴۳۰  
 ۱۴۳۱  
 ۱۴۳۲  
 ۱۴۳۳  
 ۱۴۳۴  
 ۱۴۳۵  
 ۱۴۳۶  
 ۱۴۳۷  
 ۱۴۳۸  
 ۱۴۳۹  
 ۱۴۴۰  
 ۱۴۴۱  
 ۱۴۴۲  
 ۱۴۴۳  
 ۱۴۴۴  
 ۱۴۴۵  
 ۱۴۴۶  
 ۱۴۴۷  
 ۱۴۴۸  
 ۱۴۴۹  
 ۱۴۵۰  
 ۱۴۵۱  
 ۱۴۵۲  
 ۱۴۵۳  
 ۱۴۵۴  
 ۱۴۵۵  
 ۱۴۵۶  
 ۱۴۵۷  
 ۱۴۵۸  
 ۱۴۵۹  
 ۱۴۶۰  
 ۱۴۶۱  
 ۱۴۶۲  
 ۱۴۶۳  
 ۱۴۶۴  
 ۱۴۶۵  
 ۱۴۶۶  
 ۱۴۶۷  
 ۱۴۶۸  
 ۱۴۶۹  
 ۱۴۷۰  
 ۱۴۷۱  
 ۱۴۷۲  
 ۱۴۷۳  
 ۱۴۷۴  
 ۱۴۷۵  
 ۱۴۷۶  
 ۱۴۷۷  
 ۱۴۷۸  
 ۱۴۷۹  
 ۱۴۸۰  
 ۱۴۸۱  
 ۱۴۸۲  
 ۱۴۸۳  
 ۱۴۸۴  
 ۱۴۸۵  
 ۱۴۸۶  
 ۱۴۸۷  
 ۱۴۸۸  
 ۱۴۸۹  
 ۱۴۹۰  
 ۱۴۹۱  
 ۱۴۹۲  
 ۱۴۹۳  
 ۱۴۹۴  
 ۱۴۹۵  
 ۱۴۹۶  
 ۱۴۹۷  
 ۱۴۹۸  
 ۱۴۹۹  
 ۱۵۰۰  
 ۱۵۰۱  
 ۱۵۰۲  
 ۱۵۰۳  
 ۱۵۰۴  
 ۱۵۰۵  
 ۱۵۰۶  
 ۱۵۰۷  
 ۱۵۰۸  
 ۱۵۰۹  
 ۱۵۱۰  
 ۱۵۱۱  
 ۱۵۱۲  
 ۱۵۱۳  
 ۱۵۱۴





اسید دارست که از خراش و جراحت آن حرب محفوظ ماند شع  
کصاحب جنة من سخم شمن پیمیت بر احو فی سردمانے هر که  
آب در گلی دار دعا قبت در زلتی افتد صاحبی باید که اورا توگی  
کند و هر کجا بشر است البته شر لازم اوست خیری باشد  
که شر او را خیر بیند اگر بنده صد گناه کرده است دیک خدمت  
بجا آورده عین عاطفت هم بران حق خدمت باید گذاشت  
تا باطل نظر نیفتد شع زهر چوبینه بسر مار در پر در سر او  
مهر هست آن نگردد ایاسن تری افعی بعین تیج الی عینه النظر  
گذر ملا حریفی که میرشین شفاعت ست سه حال دارد و  
آن سه ابر سیاه است برای کشیدن آتش هفت دوزخ هر که  
سایه نشین آن ابرهاست مصرع تجلی من غدی ربی کوچه لور دبا  
خدمتکاری که در آفتابهای نفسان سایه کردار بد نبال مخدوم خود دیده  
مصرع دلانفک عنک کطل ذاکل برو گرمی کردن اگر چه آن  
نیز اثر مهر است اما این مقدار آخر روشن ست که بیت  
چشمه خورشید چونکه تافته گردد و ذره گشته را قرار نماند

[illegible][illegible]



بار دیگر اگر دل مخدوم بار و به برین لاشه لاشه دل گران نگر و که  
 از گران دل مخدوم نزدیک است که در زمین فرو رود و با خویش  
 در عین عبارت مصرع مانند فری که آشناسد به غرق شده  
 مصرع کنون هم تو دانیش بیرون کشیدن به انتظار آنکه تشنه  
 جوابی که ملتس است با خلعت عفو مجرم و شفیع هر چه زود تر برسد  
 تا این سر برداشته را پوشیده تر به بخت آورد شود  
 و با ستاران کرم عیب پوشش تسلیم کرد مصرع ان شاء سائرنا  
 بخلعت عفو به شعرا باد ابد و دوخته از پرده عیب  
 با قامت تو کسوت پوشیدن عیب به عرق و رقیبت شغل  
 و او بیگ به شعرا منبات ذا العدل الذی فی عهده بهج  
 اقتضاء بجا صفت لا تطفن به و النار تاب و آب من احراقه  
 نوکان فیه ذکر عدل یعرف به تازبان دره و اگر ان بیابک  
 بلند ندای آن اندام با عدل در کل حد و در و دره داد عدل  
 الامراء در تادیب ظلمه و تجدد یفسقه جلد و محکم با وسایط ظلم از ان  
 ذات برسان دیوار ظل عمر در فرار و فتنه در ایام معدتش چون

این با دیگر فضا نیست  
 از گران دل مخدوم  
 بار و به برین لاشه لاشه  
 دل گران نگر و که  
 از گران دل مخدوم  
 نزدیک است که در زمین  
 فرو رود و با خویش  
 در عین عبارت مصرع  
 مانند فری که آشناسد  
 به غرق شده  
 مصرع کنون هم تو دانیش  
 بیرون کشیدن به انتظار  
 آنکه تشنه  
 جوابی که ملتس است  
 با خلعت عفو مجرم و  
 شفیع هر چه زود تر  
 برسد  
 تا این سر برداشته را  
 پوشیده تر به بخت  
 آورد شود  
 و با ستاران کرم عیب  
 پوشش تسلیم کرد مصرع  
 ان شاء سائرنا  
 بخلعت عفو به شعرا  
 باد ابد و دوخته از  
 پرده عیب  
 با قامت تو کسوت  
 پوشیدن عیب به عرق  
 و رقیبت شغل  
 و او بیگ به شعرا  
 منبات ذا العدل الذی  
 فی عهده بهج  
 اقتضاء بجا صفت  
 لا تطفن به و النار  
 تاب و آب من احراقه  
 نوکان فیه ذکر عدل  
 یعرف به تازبان دره  
 و اگر ان بیابک  
 بلند ندای آن اندام  
 با عدل در کل حد و در  
 و دره داد عدل  
 الامراء در تادیب  
 ظلمه و تجدد یفسقه  
 جلد و محکم با وسایط  
 ظلم از ان  
 ذات برسان دیوار  
 ظل عمر در فرار و  
 فتنه در ایام معدتش  
 چون

در شطیعی

شعر

از گران دل مخدوم  
 بار و به برین لاشه لاشه  
 دل گران نگر و که  
 از گران دل مخدوم  
 نزدیک است که در زمین  
 فرو رود و با خویش  
 در عین عبارت مصرع  
 مانند فری که آشناسد  
 به غرق شده  
 مصرع کنون هم تو دانیش  
 بیرون کشیدن به انتظار  
 آنکه تشنه  
 جوابی که ملتس است  
 با خلعت عفو مجرم و  
 شفیع هر چه زود تر  
 برسد  
 تا این سر برداشته را  
 پوشیده تر به بخت  
 آورد شود  
 و با ستاران کرم عیب  
 پوشش تسلیم کرد مصرع  
 ان شاء سائرنا  
 بخلعت عفو به شعرا  
 باد ابد و دوخته از  
 پرده عیب  
 با قامت تو کسوت  
 پوشیدن عیب به عرق  
 و رقیبت شغل  
 و او بیگ به شعرا  
 منبات ذا العدل الذی  
 فی عهده بهج  
 اقتضاء بجا صفت  
 لا تطفن به و النار  
 تاب و آب من احراقه  
 نوکان فیه ذکر عدل  
 یعرف به تازبان دره  
 و اگر ان بیابک  
 بلند ندای آن اندام  
 با عدل در کل حد و در  
 و دره داد عدل  
 الامراء در تادیب  
 ظلمه و تجدد یفسقه  
 جلد و محکم با وسایط  
 ظلم از ان  
 ذات برسان دیوار  
 ظل عمر در فرار و  
 فتنه در ایام معدتش  
 چون





۴۱  
حضرت بابنصر  
ششمین از ائمه هدی  
۴۲

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

RE

نفاذ

١٠

...

نفس فطرت

نقطہ نظر

10

۱۱۲

باشد اساس خصوصیتی نهند او دارند هر که از مال و ثروت در اعلى  
 سازد و در نهایت آن درک **شع** است **شع** سر من درى بالبحيم  
 ولم يعد به قد تراه خرم تحت الدرک به و جا کيکه شفا عتی خلاف  
 شرع کنند از نور دیانت پنبه و رگوش میاید نهاد و در گفتن حق چون  
 گوش تلخ و دهن بود تا هر زبانکاری خود را دست و پای بسیار نهند  
 و گوش خراک نشود **شع** ریتی الرحمن مع الاذن ای که کافی  
 اشتم لم یدخل بصره روشن گردانیده می آید که ظلم تو گران پاکدل  
 بر درویشان روشن ضمیر بسیار شده است و مظلومان در آن **ظلم**  
 هر یک چون چراغ بیوه زن نه مرده و نه زنده که اگر شعله سوز خویش بازگردد  
 حراره زبانی روشن کنند از باد بروت ایشان در دم کشته شوند  
 بیدار اگر ان چنان پربادگشته اند که اگر در خانه بیوه زنی **ظلم** چراغ  
 روشن می بینند میخوانند که نفسی بزنند **شع** بعین **ظلم**  
 مصباح الایام به کمصباح الیه تری الایام به الحمد لله رب العالمین  
 منصف بهتری بر شریعت شخته کرد که عین عدل را ردای هر چه  
 تمامتر خواهد داد و همه **ظلم** کوشت ظلم را از روی زمین پاک شست ترازه و گشت

۱۹ چشم ۱۸ و ۱۷  
 ۱۶ عطر و دست ۱۵  
 ۱۴ استغفار ۱۳  
 ۱۲ دست ۱۱  
 ۱۰ گوش ۹  
 ۸ چشم ۷  
 ۶ گوش ۵  
 ۴ چشم ۳  
 ۲ گوش ۱  
 ۱۹ چشم ۱۸ و ۱۷  
 ۱۶ عطر و دست ۱۵  
 ۱۴ استغفار ۱۳  
 ۱۲ دست ۱۱  
 ۱۰ گوش ۹  
 ۸ چشم ۷  
 ۶ گوش ۵  
 ۴ چشم ۳  
 ۲ گوش ۱



۱۴

شرفیوت رفقا و ہوا  
۱۱۔

اعمل درہا

بدراسہ محفوظ  
عین

10/12/2012

دستخط و مهر مسئول

المصباح في علم الفرائض

موسسه تخصصی زبان

[illegible]

سنگ بیدار که بخروش رعد میگفتند که غنیم غضب خدا می در علی اس  
طالمین کثیر از صد مکه ستم و عواصف تعدی در پناه محکم عدل بی سبب  
خواهند ماند شعرا <sup>برآمدند و گفتند</sup> نه بگری پس ازین دیده معلوم چو ابرو پنهان  
لب طالم بهوا همچون برق <sup>در</sup> القصه قصه تطاول قوی بازوان  
در از دست ازان در از ترست که انقطاع آن در حد زبان شایع  
تواند بود و کفه احتمال محتملان گران سنگ ازان گران تر که میران  
عدل فکرت آن بیت سخنی را بتواند ساخت شعرا <sup>در</sup> قلوب  
البر ایا کسرت من شد اند <sup>که</sup> کما ابو قوع الصخر عدل القواریر <sup>چون</sup>  
زمام عدل که چهل <sup>در</sup> است بقضه نصرت اعدل الامرای داده اند  
دست زور آوران تعدی را چنان محکم بر میاید بست که از بس نیکسار  
نچه نیروی ایشان بیکار شود و از فیض نامشروع و طیش ناجائز  
معطل گردند شعرا <sup>در</sup> ایشان چون دل خلق بباخن کنند <sup>چون</sup>  
خون دل شان ز ناخن آید بیرون <sup>در</sup> فرش آن آستانه مشرف  
ازان بالا ترست که فانی و عطف دعا گو <sup>در</sup> آسجاها لایق افتد اما این  
بساط حدیث بنا بر انبساط قدیم گسترده است بقدم عفو از سراسر این

۱۱ از فرزند صفت  
 ۱۲ اگر گفت  
 ۱۳ بقیع  
 ۱۴ بزرگ  
 ۱۵ صفت  
 ۱۶ بزرگ  
 ۱۷ صفت  
 ۱۸ بزرگ  
 ۱۹ بزرگ  
 ۲۰ بزرگ  
 ۲۱ بزرگ  
 ۲۲ بزرگ  
 ۲۳ بزرگ  
 ۲۴ بزرگ  
 ۲۵ بزرگ  
 ۲۶ بزرگ  
 ۲۷ بزرگ  
 ۲۸ بزرگ  
 ۲۹ بزرگ  
 ۳۰ بزرگ  
 ۳۱ بزرگ  
 ۳۲ بزرگ  
 ۳۳ بزرگ  
 ۳۴ بزرگ  
 ۳۵ بزرگ  
 ۳۶ بزرگ  
 ۳۷ بزرگ  
 ۳۸ بزرگ  
 ۳۹ بزرگ  
 ۴۰ بزرگ  
 ۴۱ بزرگ  
 ۴۲ بزرگ  
 ۴۳ بزرگ  
 ۴۴ بزرگ  
 ۴۵ بزرگ  
 ۴۶ بزرگ  
 ۴۷ بزرگ  
 ۴۸ بزرگ  
 ۴۹ بزرگ  
 ۵۰ بزرگ  
 ۵۱ بزرگ  
 ۵۲ بزرگ  
 ۵۳ بزرگ  
 ۵۴ بزرگ  
 ۵۵ بزرگ  
 ۵۶ بزرگ  
 ۵۷ بزرگ  
 ۵۸ بزرگ  
 ۵۹ بزرگ  
 ۶۰ بزرگ  
 ۶۱ بزرگ  
 ۶۲ بزرگ  
 ۶۳ بزرگ  
 ۶۴ بزرگ  
 ۶۵ بزرگ  
 ۶۶ بزرگ  
 ۶۷ بزرگ  
 ۶۸ بزرگ  
 ۶۹ بزرگ  
 ۷۰ بزرگ  
 ۷۱ بزرگ  
 ۷۲ بزرگ  
 ۷۳ بزرگ  
 ۷۴ بزرگ  
 ۷۵ بزرگ  
 ۷۶ بزرگ  
 ۷۷ بزرگ  
 ۷۸ بزرگ  
 ۷۹ بزرگ  
 ۸۰ بزرگ  
 ۸۱ بزرگ  
 ۸۲ بزرگ  
 ۸۳ بزرگ  
 ۸۴ بزرگ  
 ۸۵ بزرگ  
 ۸۶ بزرگ  
 ۸۷ بزرگ  
 ۸۸ بزرگ  
 ۸۹ بزرگ  
 ۹۰ بزرگ  
 ۹۱ بزرگ  
 ۹۲ بزرگ  
 ۹۳ بزرگ  
 ۹۴ بزرگ  
 ۹۵ بزرگ  
 ۹۶ بزرگ  
 ۹۷ بزرگ  
 ۹۸ بزرگ  
 ۹۹ بزرگ  
 ۱۰۰ بزرگ

از سخنی ای که ملک چای  
سنگ خشت کجا در کشتی  
دورم ز نظر کیم ز کون  
باز یک و قور مج آن در  
از کشت می و قور  
بافش خشتیها را در مع قارو  
است از کشت ای  
جل نظر سرخ  
از در کلام انظر اول  
نمودی فچینند در اول  
شد و اندو کرد

۱۰۰

از فیض بیخ نطق با کمال  
 و صاحب کشف الحقائق  
 شد نگاه دوم از قریب  
 محضر بزرگ تصور  
 از بیست و طیب و طاهر  
 زمین و آسمان و هر لفظ  
 سواد بر آسان لفظ  
 لفظ هر سفر و هر سر  
 خورشید

در اندام داو و طبیب سوی ماند ز کرد و خبر داد که در گوهر نازک  
 مزاج سووی از آسیب و هرنادک تکیه راه یافته است بحد  
 شنیدن رگ جانم در گستن آمدست از ان سبب گشت  
 از در و نم آن رسته شد که از دقایق امید بود ابارش میبخت  
 که از قسم سازم و عبادت آیم اما سر خد متکار نیز دور از ان عیب  
 از صداعی خالی نبود بلکه از خیال آن آستانه شده در درونه پیدا آمد  
 و دل و اندام را گران گردانید تا ازین سر سده خاص را صداع نخورم  
 صداع از سر و سده از درون بیرون نخواهد رفت مقصود بنده  
 درین عبادت آسایش خویش است و گرنه ذات آن سری از ان  
 بالاتر است که بدین پرستشهای سحر می مصرع رنجه توان داشتن  
 آن پاس را بنده خود خدمتگار است و در اطاعت تقصیر مینابر  
 زحمت معذور اما آستره خلان عزیز را دیبا جهالت میباید خست  
 و کتابه لقا و تحلیل شفاء لعل را قنودیه صحت تصور کرده برده چند  
 به نیت عتق گرد سر خویش گردانید و آن دور را نوشداروی شفا  
 پنداشت بیت بجای من کل امراض مریض عباد و حوله الحق دارا

[illegible]





•



[illegible]







استقامت و تقاضای طلب  
 ساقی و تقاضای طلب  
 ساقی و تقاضای طلب

بزرگوار و تقاضای طلب  
 بزرگوار و تقاضای طلب  
 بزرگوار و تقاضای طلب

بزرگوار و تقاضای طلب  
 بزرگوار و تقاضای طلب  
 بزرگوار و تقاضای طلب

بر عظام بوسیده اگر همه سخت علاج بود تکیه کند و ملک اسناد دعا گو  
 مسند او تو اهل علم درجات است که پیش استادان عرب و عجم زانو  
 ادب را کاف کوفی ساخته ام و مانند میم رقاع چشمه مهت از همه عالم  
 بر بسته تا چون عین علم بر سرم رسیده ام و برین بنیاد کلام لغت کرده  
 که اگر کار به بحث افتد محبتی از آب و گل بنده موج زند گیرم که من از  
 شرم بیرون نه ترازم آنچنان هم نیست که آن منبع شریعت متحر  
 بنده را بنمید اند شعری که بر لب ز قوریا آگایه ندارد و بدقتی  
 گذشته باشد آخر بروی دریا بیا اگر چه ستودن خود بهمه و خجاستوده است  
 آتادرین محل چون سرود عود سے دروخت جانم از انزوای که  
 خدمتگار چشم نیاز جلوه مقصودے دار دیمیت تجلی علینا  
 الا که تعالیٰ بطیب المعیشت و جهاً لایع این مبارکباد  
 تنه و بیج ست و نسبت هم همان ده ینیک بال عقد کل الوری  
 لک الحق تحت المعالی یرے بتاجلوه صبح از حراره دوت خورشید  
 گرم شود عروس سعادت در شستان مهر خداوندے باد و جهاز و  
 و احترام و افرو دست خسران روزگار قاصر کجاسته ایمنی و از واجه

بزرگوار و تقاضای طلب  
 بزرگوار و تقاضای طلب  
 بزرگوار و تقاضای طلب

بزرگوار و تقاضای طلب  
 بزرگوار و تقاضای طلب  
 بزرگوار و تقاضای طلب

بزرگوار و تقاضای طلب  
 بزرگوار و تقاضای طلب  
 بزرگوار و تقاضای طلب

بزرگوار و تقاضای طلب  
 بزرگوار و تقاضای طلب  
 بزرگوار و تقاضای طلب

این بیت از دیوان حافظ است که در کتاب دیوانه درج شده است و در بعضی نسخه ها به این صورت آمده است  
دوست جمعیت خواه شادی که اختر سعد را پیوسته با آن فروالد هر  
جست خواسته است چون رختی عروسی روی تو افغ بر زمین می آرد  
و جوهر جان و دل عقل نثار این تنیت پیش میفرسته و تزویج  
و در یک کس که هرگز از آن فرقدان را فرقی ممکن نگردد و درین توان  
ثابت بنحو ابد و پیش عین الهمال و در قمری دست و عا بالاکرده پره  
نیلی فلک را فرو و همیشه بیت چه پاک باشد از چشم انجم چشم  
چو پیش دیده بدشد سپهر پرده نیل چون آن مخدره میوه دل  
کنار است بکشتن جانی دل در دیبا بدست و شاخ جوانی خود را بر سر  
قدیم پایمال برغان هوا نکرده و همان میوه رسیده را در خور و کام خو  
نیداشت تا بر خورداری تمام بجای اصل و بد بخت مثمره قره نیکبانی  
بیت تو که پیدا شود از تخمه پاکت باری پاک شود منعم و درویش  
بیارش محتاج به آماجیان هم خود را به شیت ایشان تسلیم نمیدارد  
که آن راحت رنج گردد و بیت چو س درشت زن بسته شود تا  
خفته به عجب بنود که از خون دی آلوده شود و شش به هرگاه مرد دیز  
شنید و تنبذ گیر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و بیت بر خود

دوست جمعیت خواه شادی که اختر سعد را پیوسته با آن فروالد هر  
جست خواسته است چون رختی عروسی روی تو افغ بر زمین می آرد  
و جوهر جان و دل عقل نثار این تنیت پیش میفرسته و تزویج  
و در یک کس که هرگز از آن فرقدان را فرقی ممکن نگردد و درین توان  
ثابت بنحو ابد و پیش عین الهمال و در قمری دست و عا بالاکرده پره  
نیلی فلک را فرو و همیشه بیت چه پاک باشد از چشم انجم چشم  
چو پیش دیده بدشد سپهر پرده نیل چون آن مخدره میوه دل  
کنار است بکشتن جانی دل در دیبا بدست و شاخ جوانی خود را بر سر  
قدیم پایمال برغان هوا نکرده و همان میوه رسیده را در خور و کام خو  
نیداشت تا بر خورداری تمام بجای اصل و بد بخت مثمره قره نیکبانی  
بیت تو که پیدا شود از تخمه پاکت باری پاک شود منعم و درویش  
بیارش محتاج به آماجیان هم خود را به شیت ایشان تسلیم نمیدارد  
که آن راحت رنج گردد و بیت چو س درشت زن بسته شود تا  
خفته به عجب بنود که از خون دی آلوده شود و شش به هرگاه مرد دیز  
شنید و تنبذ گیر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و بیت بر خود

این بیت از دیوان حافظ است که در کتاب دیوانه درج شده است و در بعضی نسخه ها به این صورت آمده است  
دوست جمعیت خواه شادی که اختر سعد را پیوسته با آن فروالد هر  
جست خواسته است چون رختی عروسی روی تو افغ بر زمین می آرد  
و جوهر جان و دل عقل نثار این تنیت پیش میفرسته و تزویج  
و در یک کس که هرگز از آن فرقدان را فرقی ممکن نگردد و درین توان  
ثابت بنحو ابد و پیش عین الهمال و در قمری دست و عا بالاکرده پره  
نیلی فلک را فرو و همیشه بیت چه پاک باشد از چشم انجم چشم  
چو پیش دیده بدشد سپهر پرده نیل چون آن مخدره میوه دل  
کنار است بکشتن جانی دل در دیبا بدست و شاخ جوانی خود را بر سر  
قدیم پایمال برغان هوا نکرده و همان میوه رسیده را در خور و کام خو  
نیداشت تا بر خورداری تمام بجای اصل و بد بخت مثمره قره نیکبانی  
بیت تو که پیدا شود از تخمه پاکت باری پاک شود منعم و درویش  
بیارش محتاج به آماجیان هم خود را به شیت ایشان تسلیم نمیدارد  
که آن راحت رنج گردد و بیت چو س درشت زن بسته شود تا  
خفته به عجب بنود که از خون دی آلوده شود و شش به هرگاه مرد دیز  
شنید و تنبذ گیر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و بیت بر خود

این بیت از دیوان حافظ است که در کتاب دیوانه درج شده است و در بعضی نسخه ها به این صورت آمده است  
دوست جمعیت خواه شادی که اختر سعد را پیوسته با آن فروالد هر  
جست خواسته است چون رختی عروسی روی تو افغ بر زمین می آرد  
و جوهر جان و دل عقل نثار این تنیت پیش میفرسته و تزویج  
و در یک کس که هرگز از آن فرقدان را فرقی ممکن نگردد و درین توان  
ثابت بنحو ابد و پیش عین الهمال و در قمری دست و عا بالاکرده پره  
نیلی فلک را فرو و همیشه بیت چه پاک باشد از چشم انجم چشم  
چو پیش دیده بدشد سپهر پرده نیل چون آن مخدره میوه دل  
کنار است بکشتن جانی دل در دیبا بدست و شاخ جوانی خود را بر سر  
قدیم پایمال برغان هوا نکرده و همان میوه رسیده را در خور و کام خو  
نیداشت تا بر خورداری تمام بجای اصل و بد بخت مثمره قره نیکبانی  
بیت تو که پیدا شود از تخمه پاکت باری پاک شود منعم و درویش  
بیارش محتاج به آماجیان هم خود را به شیت ایشان تسلیم نمیدارد  
که آن راحت رنج گردد و بیت چو س درشت زن بسته شود تا  
خفته به عجب بنود که از خون دی آلوده شود و شش به هرگاه مرد دیز  
شنید و تنبذ گیر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و بیت بر خود

بر خود و سرانجامش در این  
 قرائت نیکو باشد و اینست  
 سلام بر سرانجامش در این  
 عرصت بر سرانجامش در این  
 پرده بر سرانجامش در این  
 درگاه بر سرانجامش در این  
 در پیشگاه بر سرانجامش در این  
 در پیشگاه بر سرانجامش در این  
 در پیشگاه بر سرانجامش در این

چو عویش را کنی شاه به زن کردی و آن عروس شایسته است  
اگر چه در فراش بزرگان باغبان سخن گسری کردن از مصلحت  
دورست و لیکن محرمان خدر عصمت را هر چه تعلق به پرده نصیحت دارد  
پوشیده نباید داشت بهیت دوست بنود آن کسی که در آن  
ویاز ابلهی به از تو پوشد گفتنی و گوید پوشیدنی چه مصلحتی که صلاح  
هر دو بود گفته شد اکنون دعائیکه برای هر دو صلاح صلاحیت دارد  
گفته شود بهیت یارب که گنجی بمیان هر دو به خمر مهر و موافقت  
همه وقت آمین به عرقه و ام و نسبت تاجری به اداء و قسم  
حیاتک الف قرن به علی الافلاک فرض لا محاله به دعا و کسب و حب  
فے کل صدر به کبسم الله فے صدر القباله به تا و نیار زر و ام مشرقی  
در حد شام مغربی شود و روز و روزه ماهی پلال در میان شهر درست  
لالی گردد و خزان اموال ملک التجار به خانه و و بهانه مال مال باد  
و سیارات سپهر به شام رسد و فرای و سواد های هر صبح هر  
روشنائی شعری به محمد مال همه اے مال به الانی آلا راسه  
ملک ابوالا به خد متکار کمینه حسن مضارب که از خدمت مخدوسه

[illegible][illegible][illegible]

طاعت انکس فیض مال

各

10

4

10

10

10

10

15

مجلس

وفاقی

الحمد لله

مال پیوسته با کمال یافته است بعد ادا می فرودن خدمت عریضه  
سید ارد که سوداگری چند سیه کز مزاج از سفر دریا مایه حاصل  
کرده بودند و سوی مغرب رفته همه شام و حبشه و ترک را بار بسته  
و تهای مصر و مدائن را سیه کرده اکنون سوی دلی که سواد عظم  
آمده تا این سواد را نیز با همه هندوستان بشویند و بروند و عرصه  
چین و خطاراسیه کنند این ممالک خود در بار سیست که ع غرض  
لیس بزرگ غوره و بدان آب که ایشان در آمده اند البته کار خود را  
آب خواهند داد و همه خلق را پاک خواهند شست چون درین شهر  
ضریه جوی رزی است که میرود درین جویهای ملک ابجار اگر ایشان  
خواهند که بطریق آشنائی در آئیند آنقدر آبروی شان  
بحلیه بیاید و او که باروی شسته ز کانی توانند گوش نمود که هر چه  
زودتر طریقی شوند اگر کار خود را آبی در وانی بیند مانند آب لطیف  
در درون رودهای خرد و بزرگ در روند و خرابی در بنیادهای قدیم  
اندازند بمانند و نیست که گفته نام آبیگی زیرا که اعمال خاشاک دارد  
خود را مرکب ساخته است و هر جا که هست برکت کرده شان میگرداند

۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱  
 ۴۹۲  
 ۴۹۳  
 ۴۹۴  
 ۴۹۵  
 ۴۹۶

[illegible]





[illegible]







این دعا شریف است بهیت یرتبه السعاده فی المعالی  
 و فی اوصافه منها ایضا به لولوی بیش بها که از ان دریای طفت  
 زاده است بحیره امید است که خلق من مایه و افق و هم قطره صفا  
 که از ان علو چکیده است زبده عظام است که یخرج من بین اصحاب  
 والترائب ارجو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب بھر شود و  
 او جو که آن زبده سر آمدگی بحار طافت گرد دست چست  
 این گوهر مرموم یارب به قطره آب و دریای تمام به آدینه  
 چون ز رحم سیراید به رحم الله ذوات الارحام به بدان طاف فرخ  
 که این قره العین متوکل شسته است چشم میباید داشت که اعیان  
 دولت در عین غزلش دارند و در ان زمان مبارک این شیره افروا  
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبعه کبار و صدور  
 تحفه گرد و آنکه با سم حسش حالی قائل نیکامی برآمده است  
 باش تا پر سیر آینه انبساط بنات حسن و رنبا گوش جوشش مد  
 و آن وجه بجا سینه آراسته گرد که بیت یطیر بزاک الرش  
 طار و لکه چو ریاض بنور افش عزمین جلیم به و آنکه در باب چشم در باب

این دعا شریف است بهیت یرتبه السعاده فی المعالی  
 و فی اوصافه منها ایضا به لولوی بیش بها که از ان دریای طفت  
 زاده است بحیره امید است که خلق من مایه و افق و هم قطره صفا  
 که از ان علو چکیده است زبده عظام است که یخرج من بین اصحاب  
 والترائب ارجو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب بھر شود و  
 او جو که آن زبده سر آمدگی بحار طافت گرد دست چست  
 این گوهر مرموم یارب به قطره آب و دریای تمام به آدینه  
 چون ز رحم سیراید به رحم الله ذوات الارحام به بدان طاف فرخ  
 که این قره العین متوکل شسته است چشم میباید داشت که اعیان  
 دولت در عین غزلش دارند و در ان زمان مبارک این شیره افروا  
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبعه کبار و صدور  
 تحفه گرد و آنکه با سم حسش حالی قائل نیکامی برآمده است  
 باش تا پر سیر آینه انبساط بنات حسن و رنبا گوش جوشش مد  
 و آن وجه بجا سینه آراسته گرد که بیت یطیر بزاک الرش  
 طار و لکه چو ریاض بنور افش عزمین جلیم به و آنکه در باب چشم در باب

این دعا شریف است بهیت یرتبه السعاده فی المعالی

این دعا شریف است بهیت یرتبه السعاده فی المعالی  
 و فی اوصافه منها ایضا به لولوی بیش بها که از ان دریای طفت  
 زاده است بحیره امید است که خلق من مایه و افق و هم قطره صفا  
 که از ان علو چکیده است زبده عظام است که یخرج من بین اصحاب  
 والترائب ارجو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب بھر شود و  
 او جو که آن زبده سر آمدگی بحار طافت گرد دست چست  
 این گوهر مرموم یارب به قطره آب و دریای تمام به آدینه  
 چون ز رحم سیراید به رحم الله ذوات الارحام به بدان طاف فرخ  
 که این قره العین متوکل شسته است چشم میباید داشت که اعیان  
 دولت در عین غزلش دارند و در ان زمان مبارک این شیره افروا  
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبعه کبار و صدور  
 تحفه گرد و آنکه با سم حسش حالی قائل نیکامی برآمده است  
 باش تا پر سیر آینه انبساط بنات حسن و رنبا گوش جوشش مد  
 و آن وجه بجا سینه آراسته گرد که بیت یطیر بزاک الرش  
 طار و لکه چو ریاض بنور افش عزمین جلیم به و آنکه در باب چشم در باب





و جمع اصحابه خدمتے کہ ساکنان درون را از جان و دل بخواند  
 و عهودیتے کہ جگر گوشگان نزدیک دل را و صدر نشاند و ساقیہ  
 و بر آں خواندہ دوستان باز خواند کردہ مے آید کہ خوانندہ  
 چند اسیدہ تر از باد گلشن خوش آئیدہ تر از بادہ روشن خانہ چشم  
 بندہ را از روی مردمی نور دادہ اند و بجبت زنجشتم قدم  
 آن مردم دیدہ چشم در راه نہادہ اگر آن ماہ روشن جہبہ برج و بالا  
 شرف حضور بخشد قری باشد کہ میان این انجسم مسعود باز یاد  
 سعادت موثر آمد و بر جے کہ در خانہ دوستان بدستی ناظر گرد  
 بیت کردیم ہم ما تو زانگونہ کہ باشد بد پروین شرف ماہ و  
 آرایش پروین ہمہ دلہا بہر ای مستعدی بخیرت شتافتہ اند  
 ہچمان با جمیعت قلب برین جانب میاید خراسید تا اگر دوستی  
 در سینه غمی حصارے شدہ است و دل را در بند آن دادہ و  
 فنجے پدید آید بیت اذا تحم الهموم علی فواد و پدید افقہ  
 ذوی الوداد و پدید سنگے کہ آن کوہ علم دارد ہر دلی کہ آہنبن تر باشد  
 جذب تواند کرد چون بدان جاذبہ محکم ہمہ دلہا را سوی خوشن کشیدہ



نقد و بررسی کتب  
 ۱۲ خسر و لفظ خدمات  
 ۱۳ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۴ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۵ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۶ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۷ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۸ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۹ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۲۰ لفظ آمار زبان دعوت

این باریک خاصیت گوهر عکس بش سنگ گوهرین خود را به لهای  
 آهینین تسلیم کرد ع تا نشان کرده سوی مات آرند به عذر واقع گند یان  
 عذر خواهد تا عذر نخواهد اگر چه خواندن بدین جرات از راه نیست مع ند این  
 نامه را در راه میباید خواند و خواننده را منتظر خدمت باید شناخت و تسلیم  
 بهم الد عا و کما دعوت فی الاول ع رقه بر صدر علا و نسبت انشاء فضل  
 تحمید انه علیم بذات الصد و ربیت یا من تحت کتاب الفضل و کاد  
 و عیک صدر علی رتبه لنسب پتافاتحه الکتاب و ر صد و علا و قرآنی  
 تلج صور بود نامه های سبهر معانی از کن لک بدار زبان حد طبع گوهر نشان  
 ملک الافاضل و الکتاب فاتح کتب الفضائل و الا و اب صدر الدین  
 والد اول مصدر البراعة بلا علق قره عین الکرام فلذک عکید الصد و ر  
 و اعظام شرف المجید بالمجد و الکرم مجد و تاج الجده بهامته اللهم غنی ابن علما  
 و افضل من ابی العلا مع سائر اوصافه العالیة و ما شره الحالیة مفتوح  
 احبار ارقم سعادت عنوان نامه زندگانی و اعداد انقش سعادت  
 مضمون خطها پیشانی بیت بر سوننا الامی فتح کتایه به ارشاد مته  
 بحسن صوابه به نبد و خسر و که بر صحافت نبذگی از کششاه تحریر است

نقد و بررسی کتب  
 ۱۲ خسر و لفظ خدمات  
 ۱۳ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۴ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۵ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۶ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۷ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۸ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۹ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۲۰ لفظ آمار زبان دعوت

نقد و بررسی کتب  
 ۱۲ خسر و لفظ خدمات  
 ۱۳ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۴ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۵ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۶ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۷ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۸ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۱۹ لفظ آمار زبان دعوت  
 ۲۰ لفظ آمار زبان دعوت





[illegible]

12

622

برای بیان نقطه دید یک درسا  
و چند نظر و عقیده دیگر  
نصیر الدین نظر فرمود  
در این کتاب که در این  
کتاب است بدو

عزیزه است از نظر  
برادر من نصیر الدین  
عزیزه است از نظر  
برادر من نصیر الدین

۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

خدمات بعد و ذرات رگ و ادبیای سین با طول یانی عرض میکنند رگ  
 این خسته را که در الم فرقت تحمل باری ست که تکیه ایفیل اعظم و محقق  
 ماکول گشته سر چه زود تر به نعمت ملاقات رساند تا جان مشتاق از پرده  
 زنبوری دل مگر ار پیران بیرون می جهد و بر مانده لایلاف آن توشی  
 مصحح میر و شاد لایلاف قریش خوانان به نامه مشکبوی خداوندی که سواد  
 بروق مشک بود برق بدین مرقوق رسانید و نافه مشک با آن بهم  
 و هم پوست حالیکه سر نامه باز کرد مصرع زان طیب جان نواز و سر نامه  
 باز شد بهر جا که کلک آهویا پست مشکین هم مشک آلود و نه نقش  
 پایش بطریقه برآمده بود که جان و دل همان پست گرفته بو که کنان  
 سید و دید و نمی توانستند که باز گردند بیت چو زنبوران بندستان که  
 در گرد سگ گما به بعد گشتگی گردند و سر نهند هم چرا به و ز نامه مشک بود  
 از نافه دوات بیرون آمده عجب مشک که نه نشان خطا دشت و نه اثر آهو  
 در نافه خود بخیطا مشک آهو نبود اما طرفه مشک بود که بو که آن بتک آهو  
 تا حد خطامیپ روید و مطایبه که بنده کرده بود و پیک صبا سیر شمه از ان  
 بشام خاص رسانید از ابر صفح کاغذ کاغذی در بر جوبانی دیده شد

۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

مشک

۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



[illegible]







این صیغه چندین که ملازم آن تیر منیر بود و سمیت و لایفیک  
 عنده فی زمان چه کصور الشمس لایفیک عنده و هم از سیاه  
 آن طلعت چون روز روشن کرده که خود را از حیا پوشیده میدارد  
 نسبت قرآن از بیان خداوند ضیاء الدین کاتب واضح و محقق  
 گشت و آیت شکایت بکلی از اجزاء او بدین حرف حک شد  
 و از آن دل مومن که عرش اقدس است آیه الکرسی سوی آن حلقه  
 صلوات دور بر خواند حاضران دیگر نیز که هر یک بظاهر در درایت  
 آیتی اند و باطناً و لایفیک بموافقت آن داعی صلاح قاطع  
 فرستادند بر بالا دعای بصد گونه نیاز دل سرشته  
 که با صد غلغل منیر از چرخ به استقبال پیش آید و شسته  
 ع نسبت تصوف بعد آن از نقش جانش شیخ شیوخ العالم که روح  
 آخر الزمان است و قضیه اشخیک و سمیت یک وصف از اوصاف  
 صفای ایشان بحجت مریدان زنده دل فاتحه التماس افتاد  
 هماندم خواندند به انطوف و میدند شعری از انفس الغری  
 صرت ارجو بان کیفیک الله العزیز نسبت چشم دو دیده که در دنیا

این صیغه چندین که ملازم آن تیر منیر بود و سمیت و لایفیک  
 عنده فی زمان چه کصور الشمس لایفیک عنده و هم از سیاه  
 آن طلعت چون روز روشن کرده که خود را از حیا پوشیده میدارد  
 نسبت قرآن از بیان خداوند ضیاء الدین کاتب واضح و محقق  
 گشت و آیت شکایت بکلی از اجزاء او بدین حرف حک شد  
 و از آن دل مومن که عرش اقدس است آیه الکرسی سوی آن حلقه  
 صلوات دور بر خواند حاضران دیگر نیز که هر یک بظاهر در درایت  
 آیتی اند و باطناً و لایفیک بموافقت آن داعی صلاح قاطع  
 فرستادند بر بالا دعای بصد گونه نیاز دل سرشته  
 که با صد غلغل منیر از چرخ به استقبال پیش آید و شسته  
 ع نسبت تصوف بعد آن از نقش جانش شیخ شیوخ العالم که روح  
 آخر الزمان است و قضیه اشخیک و سمیت یک وصف از اوصاف  
 صفای ایشان بحجت مریدان زنده دل فاتحه التماس افتاد  
 هماندم خواندند به انطوف و میدند شعری از انفس الغری  
 صرت ارجو بان کیفیک الله العزیز نسبت چشم دو دیده که در دنیا

این صیغه چندین که ملازم آن تیر منیر بود و سمیت و لایفیک  
 عنده فی زمان چه کصور الشمس لایفیک عنده و هم از سیاه  
 آن طلعت چون روز روشن کرده که خود را از حیا پوشیده میدارد  
 نسبت قرآن از بیان خداوند ضیاء الدین کاتب واضح و محقق  
 گشت و آیت شکایت بکلی از اجزاء او بدین حرف حک شد  
 و از آن دل مومن که عرش اقدس است آیه الکرسی سوی آن حلقه  
 صلوات دور بر خواند حاضران دیگر نیز که هر یک بظاهر در درایت  
 آیتی اند و باطناً و لایفیک بموافقت آن داعی صلاح قاطع  
 فرستادند بر بالا دعای بصد گونه نیاز دل سرشته  
 که با صد غلغل منیر از چرخ به استقبال پیش آید و شسته  
 ع نسبت تصوف بعد آن از نقش جانش شیخ شیوخ العالم که روح  
 آخر الزمان است و قضیه اشخیک و سمیت یک وصف از اوصاف  
 صفای ایشان بحجت مریدان زنده دل فاتحه التماس افتاد  
 هماندم خواندند به انطوف و میدند شعری از انفس الغری  
 صرت ارجو بان کیفیک الله العزیز نسبت چشم دو دیده که در دنیا

این صیغه چندین که ملازم آن تیر منیر بود و سمیت و لایفیک  
 عنده فی زمان چه کصور الشمس لایفیک عنده و هم از سیاه  
 آن طلعت چون روز روشن کرده که خود را از حیا پوشیده میدارد  
 نسبت قرآن از بیان خداوند ضیاء الدین کاتب واضح و محقق  
 گشت و آیت شکایت بکلی از اجزاء او بدین حرف حک شد  
 و از آن دل مومن که عرش اقدس است آیه الکرسی سوی آن حلقه  
 صلوات دور بر خواند حاضران دیگر نیز که هر یک بظاهر در درایت  
 آیتی اند و باطناً و لایفیک بموافقت آن داعی صلاح قاطع  
 فرستادند بر بالا دعای بصد گونه نیاز دل سرشته  
 که با صد غلغل منیر از چرخ به استقبال پیش آید و شسته  
 ع نسبت تصوف بعد آن از نقش جانش شیخ شیوخ العالم که روح  
 آخر الزمان است و قضیه اشخیک و سمیت یک وصف از اوصاف  
 صفای ایشان بحجت مریدان زنده دل فاتحه التماس افتاد  
 هماندم خواندند به انطوف و میدند شعری از انفس الغری  
 صرت ارجو بان کیفیک الله العزیز نسبت چشم دو دیده که در دنیا

آن روی چون دیده بادام به نیکوکی تمام پراز سوراخ گشته است  
صد بار خواست که از پوست بیرون آید و بجاک شده خاص آن  
سوراخها بین باز و اسید همان دیدار دیده را از جدای چشم باز داشت  
پس چون دیده را شتافتن سوئے ایشان ندید ناچار بادامی چند  
که مشابیه دیده است نمودار خویش مصرع کماکان عین بعین توفیق  
بخندمت آن عین العرب فرستاد عجب نباشد اگر آن بادامها به پرتو  
نظر مبارک چون دیده مردم نور بینائی یابد اگر چه این فرستادگان  
تحت چشم هم دوغزانند و هم دو پوست و بدان نمی ارزند که پیش  
چشم آیند اما چون نمونه انداز دیده بنده بوجه مردم دیده پسندید  
در میان بدیند گرفت و منت هم برد دیده بنده نهاد و از روغن آن بادام  
که با عین چرب چشم بنده ماند کف پای خسته چرب کرد گوی  
بنابین دیده بدان پاس رسیده شد اگر چه هر که روغن بادام در  
کف پای مالند پیش روشن گردد اما این بادام بدل از چشم خود  
فرستادم به بیت گر روغن آن در کف پایت مالند چشم تو چشم  
تو چشم بنده روشن گردد و نسبت کتاب نامه تطویل انجامید



دبر ملک نقد بواس ۱۲ شش  
صاحب فضل بزرگ ۱۲ شش  
پیرت یکده ۱۲ شش  
نقد آب که در عرض ماند و باث و شیرازا  
درشت باغ نمیکند از خجین  
شوق دل بر تو قلب علویع میشود ۱۲  
نقد بحر انضال ۱۲ شش  
دبر خنده سنت نقد غرض  
علم فلفله



کشت در آب  
فیلزاده در دال و دلت و در غار است  
با لقمه خرم که از چوب بازنگ  
برای کوفتن در او و غده و خوارک زدنش  
از کشت افعات **حمله** است  
بابک یازی کردن ۱۲ کشت  
راض لفظ بیت بر کبریا عشق لفظ  
آزاد و بر کبریا ایم لفظ عایا و مواضع و  
کبریا حیات لفظ هبیم کبریا  
لفظ مضبوط کبریا و کبریا و کبریا  
و عا

بجای کجاست احرام  
 در باب اول  
 در باب دوم  
 در باب سوم  
 در باب چهارم  
 در باب پنجم  
 در باب ششم  
 در باب هفتم  
 در باب هشتم  
 در باب نهم  
 در باب دهم  
 در باب یازدهم  
 در باب بیستم

و عا کجاست بیت احرام و اگر در باب اول در انجیابی جوید از موارد  
 الطاف کار ایشان را آبی و بد که تا آب باران برسد و این عین شکر را  
 مصرع نباید شدن پیش سائل کسی نسبت نامه الغرض هر چه  
 عرض کند بکشت با تمام باید رسانید چنانکه بعد ازین عرضیه طویلی که  
 تعلیق یافته است خاطر هیچ علاقه متعلق نماند اسید که از اغراض عرض  
 فرماید که آنکه عرضیه دیگر متصرف و یا تعرض مصرع تطویل پذیرد از پس  
 آن تقصیر نسبت شیخ و قلم یقین که قلم خاص را عمده مصالح او  
 گرد اند چنانکه بیک ایستادن کلک روان همه کارهای ایشان شبان  
 آن کلک راست کار راست گردد و لطیف زبانی نیز برای کام او تا حد  
 امکان شمشیر زدن فرمودند و در آن حد و دویفی و تصببات قلمی بقوت  
 آن صاحب سیف و القلم حاصل قلمی خویش از رعایا صیفه با قطع توتنه  
 و مانند تیغ در نیام بخواب آسایش پادراز کند و دمام شکر ایدای خاص که  
 مرافق اعضا فرو دستان ست بسوی این زبردست در قلم آورد  
 چنانکه قلم رطب اللسان را مصرع نگذار که زبان خشک شود و یک  
 نسبت علویات تا لایع مهر و شفقت شرف آفتاب را

بجای کجاست احرام  
 در باب اول  
 در باب دوم  
 در باب سوم  
 در باب چهارم  
 در باب پنجم  
 در باب ششم  
 در باب هفتم  
 در باب هشتم  
 در باب نهم  
 در باب دهم  
 در باب یازدهم  
 در باب بیستم

بجای کجاست احرام  
 در باب اول  
 در باب دوم  
 در باب سوم  
 در باب چهارم  
 در باب پنجم  
 در باب ششم  
 در باب هفتم  
 در باب هشتم  
 در باب نهم  
 در باب دهم  
 در باب یازدهم  
 در باب بیستم



صحنه مکرره که طویل گوهرش توان گفت رسید گوهر که شهب  
 غبار ملکی بود که مصرع بر دیده گذشت و دیده آسایش یافت بدواز  
 اطلاع مضمون قلب مجنون در جولان آمد زکری در استحکام رابطه محبت  
 ارتباط یافته بود قالب افکار گسسته را بر ربط حیات ابدی بر ربط  
 هر چه حکم تر از زانی داشت بیست من که باشم که زخم لاف محبت باتو  
 مگر آن کز ره اسب تو کشم خاک بچشم بد فرستاده خاص دو کره نوید  
 که هر دو ماده لطافت اندر سانیده یکی با قیمت و یکی به قیمت کمیتی که خط  
 بخشش بر پشت دارد به قیمت است آنچه کریان و مهندلی قیمت بد  
 از آنجا که براق بهمت بنده از عین طمع کم آب منجر و خواستم تا از عین طمع  
 نعل بندم و باز بخدمت روان کنم آثار ایض عقل بانگ بر سن زد که ای  
 بی ریاضنت گوهر بدربار فرستادن از ره نباشد پس این خط که  
 در روانی پیروی آن باد پا تواند کرد پیش آن مرابط پیشکش کردم که آبیا

شهنشوار دین نصیر الحق توئی	کز تو نصر تنهاست دین داورا
چون شو بر پشت زین لرزد چو تیغ	خضم کز آهمن کند بنیاد را
در گذشتن بیک سو سوری توئی	برگ گل خواند سیر پو لاد را

نقطه نقطه که در کتب  
 جواد نقطه طویل در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب

نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب

نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب

نقطه نقطه که در کتب  
 جواد نقطه طویل در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب

نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب

نقطه نقطه که در کتب  
 جواد نقطه طویل در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب  
 ویرا شهب نقطه طویل در کتب  
 نقطه ملک در کتب







CALL No. { ۸۹۱۵۵۳۲۱ } ACC. No. ۲۶۳۳۳  
 ALIGARH-  
 AUTHOR ۳۵  
 TITLE عجاظ خروى و نالائىت

1310308

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME  
 OF ISSUE



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.



